**سلسلة راه نجات از شر غلات (قسمت پنجم)**

**زيارت قبور**

**بين حقيقت و خرافات**

**تأليف:**

**استاد حيدر على قلمداران (ت: 1292- 1368هـ .ش)**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | زيارت قبور بين حقيقت و خرافات | | | |
| **تالیف:** | استاد حيدر على قلمداران | | | |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

فهرست مطالب

[مقدمة ناشر 3](#_Toc282210438)

[حيدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام 3](#_Toc282210439)

[آشنايي قلمداران باشخصيتهاي معاصر 5](#_Toc282210440)

[**1-** علامه شيخ محمد خالصی **6**](#_Toc282210441)

[2- مهندس مهدي بازرگان 6](#_Toc282210441)

[3- دکتر علي شريعتي 6](#_Toc282210442)

[جريان ترور و ديگر حوادث ناگوار زندگي استاد قلمداران 7](#_Toc282210443)

[اخلاق والا و آزاد منشي استاد قلمداران 10](#_Toc282210444)

[آثار و تأليفات استاد قلمداران 11](#_Toc282210445)

[مقدمه 17](#_Toc282210446)

[دلايل عقلي و تاريخي در نفي زيارت 27](#_Toc282210447)

[حل مشكل و رفع معضل 45](#_Toc282210448)

[علت توجه به زيارت و اهميت يافتن آن 49](#_Toc282210449)

[احاديث باقيمانده از فرق ضاله كه درکتب شيعه موجود مي‌باشد 57](#_Toc282210450)

[خسارت و خصومت احاديث با آيات قرآن !! 67](#_Toc282210451)

[ضعف روايات زيارت از كتب أئمة رجال 73](#_Toc282210452)

[بنا به ترتيب حروف هجايي اولين رجال احاديث زيارت 78](#_Toc282210453)

[سخنراني مؤلف در صحن حسيني **؛** 111](#_Toc282210454)

[زيارت و حقيقت آن 115](#_Toc282210455)

[مسأله‌ي زيارت 137](#_Toc282210456)

[تعمير قبور در اسلام! 155](#_Toc282210457)

[احاديثي كه در نهي از تعمير قبور وارد شده 165](#_Toc282210458)

[تكملة علامه برقعي 177](#_Toc282210459)

مقدمة ناشر

حيدر علی قلمداران، نابغه‌ی گمنام

شايد کمتر کساني باشند که بدانند روزي تمام ملت ايران کنوني اهل سنت بوده است، و اهل سنت يعني دوستداران واقعي اهل بيت پيامبر ص و صحابه‌ی جانفداي آن حضرت، که با چشم حقيقت به دين و زندگي می‌نگرند، پس اهل سنت واقعي با شيعه‌ی واقعي يعني دوستدار علي؛ و س هيچ فرقي نمی‌کند، مشکل فقط در افراط و تفريط است، حقايق را وارونه جلوه دادن نه شيعيت است و نـه سنيت، صحابـه‌ی فـداکار رسول اللهص را ملعون خواندن و ياران و همسران و خانواده‌ی درجه يک پيامبر گراميص را لعنت و نفرين کردن نه تنها پيروي از علي نيست بلکه دشمني با علي و پيامبر و دين علي است، و غلو و افراط درباره‌ی اهل بيت پيامبرص نه تنها محبت با پيامبر و اهل بيت حضرتش نيست که دشمني با آنان است.

آري امروز نيز در جامعه‌ی کنوني ايران علماء و دانشمنداني هستند که حاضر به تقليد کورکورانه از خرافات موجود در جامعه‌ی کنوني ايران نيستند بلکه با حس حقيقت جويي در تلاش حق مخلصانه گام بر مي دارند و آنچه از قرآن و سنت واقعي برايشان حق بنمايد بدور از تعصب آن را با جان و دل مي پذيرند.

اما متأسفانه کمتر کساني در ايران بزرگ با علماء و دانشمنداني همچون آيت الله شريعت سنگلچي و آيت الله العظمي سيد رضا بن ابوالفضل البرقعي، و علامه اسماعيل آل اسحاق و استاد حيدر علي قلمداران و دکتر علي مظفريان، ودکترمرتضي راد مهر و دهها عالم و دانشمند ديگري آشنا هستند که مذهب پدري را با تشخيص دقيق رها کرده ومکتب حق را برگزيده‌اند، گرچه شخصيتهاي مذکور همگي به رحمت خدا رفته‌اند اما آثار گرانبهايشان نشان دهنده و معرف شخصيتهاي والاي اين بزرگواران است، اينک به مناسبت نشر يک اثر گران سنگ استاد حيدر علي قلمداران شما را با چهره اين مرد مجاهد و دانشمند، و متفکر و اسلام شناس بي نظير ايران زمين آشنا می‌کنيم البته پيشاپيش از خانواده و شاگردان و دوستداران اين استاد بزرگوار پوزش می‌طلبيم که اطلاعات ما جسته گريخته و پراکنده است چنانچه نقص و اشتباهي ملاحظه فرمودند ما را ببخشند.

حيدر علي قلمداران فرزند اسماعيل در سال 1292 خورشيدي در روستاي ديزيجان در 55 کيلو متري جاده قم- اراک از توابع شهرستان قم در خانواده‌اي کشاورز و نسبتاً فقير چشم به جهان گشود، در پنج سالگي مادرش را از دست داد، و به علت فقر و عاجز ماندن از پرداخت حتي دو قران پول مکتب خانه روستا از حضور در کلاس درس زن آخوند محروم بود، فقط پشت در مي‌ايستاد و مخفيانه به درس پيرزن گوش می‌داد، باري بدليل پاسخ دادن به همه‌ی پرسشهاي پيرزن که بچه‌ها از آن عاجز مانده بودند اجازه يافت مجاني در کلاس شرکت کند.

به علت نداشتن قلم و کاغذ و شوق روز افزون خواندن و نوشتن از دوده‌ی حمام به جاي مرکب و از کاغذهاي اضافي ريخته به جاي دفتر استفاده مي‌کرد.

حيدر علي در سن پانزده سالگي پدرش را نيز از دست داد، پدر وی مردي خشن و تند مزاج و مخالف درس خواندن وي بود حيدر علي در سن بيست و هفت سالگي ازدواج کرد و در سي سالگي به خدمت اداره‌ی فرهنگ قم در آمد از آن پس که دائره‌ی تحقيقات و مطالعات وي گسترش يافته و قلمش از مهارت خوبي بهره يافته بود در روزنامه‌هاي استوار و سرچشمه در قم و وظيفه، در تهران مقاله مي‌نوشت مجله يغما نيز مقالات و اشعار زيباي استاد را چاپ می‌کرد وهمچنين مقالات فقهي و ارزشمندي در مجله‌ی وزين حکمت که آيت الله طالقاني و مهندس مهدي بازرگان نيز در آن قلم می‌زدند هم به چاپ می‌رسيد.

باري در يک مجله‌اي که از سوي اداره‌ی فرهنگ به چاپ رسيد مقاله‌اي منتشر شد که به حجاب اسلامي اهانت کرده بود استاد جوابيه‌ای قاطع وکوبنده‌اي در رد آن نگاشت و در مجله‌ی استوار به چاپ رساند اين اقدام از سوي يک شخصيت فرهنگي، خشم رئيس فرهنگ قم را برانگيخت، و در يک جلسه عمومي در برابر حضار از استاد انتقاد کرد و تهديد به اخراج وي نمود و استاد می‌گويد: من نيز اجازه خواستم و پشت تريبون رفتم و با کمال صراحت لهجه، سخنان پوچ و تهديدات پوشالي وي را در برابر حضار پاسخ دادم، پس از سخنان من جلسه به هم خورد و الحمد لله هيچ اتفاقي برايم نيفتاد و رئيس فرهنگ پس از مدتي منتقل شد.

استاد می‌فرمود: علت انتقال رئيس فرهنگ قم اقدام يکی از روحانيون معروف قم بود که در آن وقت در قم درس اخلاق می‌دادند، ايشان بعد از قضيه‌ی اداره فرهنگ، کسي را به منزل ما فرستاد که با شما کار دارم وقتي نزد ايشان رفتم موضوع را جويا شدند، و پس از تعريف ماجرا گفتند ابدا نترس هيچ غلطي نمی‌تواند بکند من نمی‌گذارم اين مردک در اين شهر بماند اگر باز هم چيزي گفت جوابش را بدهيد من در جواب گفتم: آقا پيش از اينکه شما حمايت کنيد من جوابش را دادم چه رسد از اين پس که شما هم وعده حمايت می‌دهيد!

آشنايي قلمداران باشخصيتهاي معاصر

1. " علامه شيخ محمد خالصی" از علماي مجاهد و مبارز مقيم عراق، آشنايي استاد با علامه خالصی با ترجمه‌ی کتاب **" المعارف المحمديه"** شروع شد و با ترجمه‌ی کتاب **«الإسلام سبيل السعاده والسلام»** و کتاب سه جلدي إحياء الشريعه و آثار ديگر علامه ادامه يافت، و ديدارهاي بعدي و مکاتبات علمي را به دنبال آورد البته آقاي خالصی مدتي بعد تحت تأثير افکار روشنگرانه مرحوم قلمداران قرار گرفت وعلائم اين تغييرات فکري او در آثار بعدی‌اش مشهود است، همچنين از تقريظ يا مقدمه‌اي که علامه خالصی بر کتاب ارمغان آسمان استاد نوشت اين تأثر مشهود است ايشان می‌نويسد:

جواني مانند استاد حيدر علي قلمداران در عصر غفلت و تجاهل مسلمين و فراموشی تعاليم اسلامي بلکه در عصر جاهليت پي به حقايق اسلامي می‌برد و ما بين جاهلان معاند، اين حقايق را بدون ترس و هراس، باکمال شجاعت و دليري منتشر می‌نمايد چگونه اداي حق اين نعمت را می‌توان نمود؟

استاد قلمداران در سفرهايي که به شهرهاي عراق به ويژه کربلا نمود علاوه بر علامه خالصی با علامه کاشف الغطاء و علامه سيد هبه الدين شهرستاني مؤلف کتاب**" الهيئه والإسلام"** نيز ملاقات و آشنايي داشت، وي علاوه بر مکاتبات بي شماري که با علامه خالصی داشت با علامه شهرستاني هم درباه‌ي مسائل کلامي به وسيله نامه مباحثه کرد.

2- مهندس مهدي بازرگان:

آنگونه که خود استاد نقل می‌کند نحوه آشنايی‌اش با آقاي بازرگان اين گونه بود: «يک روز که براي مراجعت از روستا به قم در کنار جاده منتظر اتوبوس ايستاده و مشغول مطالعه بودم متوجه شدم يک اتومبيل شخصی که چند مسافر داشت به عقب برگشت جلو بنده که رسيد: آقايان تعارف کردند که سوار شوم در مسير راه فهميدم که يکي از سرنشينان آقاي مهندس مهدي بازرگان است که گويا آن موقع [سال 1330يا 1331 خورشيدي] مسؤوليت صنعت نفت ايران را به عهده داشتند و از آبادان بر می‌گشتند آقاي بازرگان به بنده گفتند: براي من بسيار جالب بود که ديدم شخصي در حوالي روستا کنار جاده ايستاده غرق در مطالعه است» اين اتفاق بذر دوستي و مودت را در ميان ما پاشيد و بارور ساخت تا جايي که مهندس بازرگان در کتاب بعثت و ايدئولوژي خود ازکتاب «حکومت در اسلام» استاد استفاده فراوان نمود، وکتاب «ارمغان آسمان» استاد قلمداران نيز که قبلا چاپ شده بود مورد توجه و پسند مهندس بازرگان واقع گرديده و براي دکتر علي شريعتي وصف آنرا گفته بود.

مهندس مهدي بازرگان پس از آزاد شدن از زندان چهار مرتبه براي ديدار با آقاي حيدر علي قلمداران به قم آمدند.

3- دکتر علي شريعتي کتاب «ارمغان الهي» را ديده بود و پس از شنيدن وصف کتاب آرمغان آسمان استاد قلمداران از زبان دانشمندان و دانشجويان روشنفکر دانشگاه بويژه مهندس بازرگان، بيشتر جذب افکار استاد گرديد، همين امر باعث شد که دکتر در آذر ماه سال 1342 خورشيدي نامه اي در اين خصوص از پاريس براي استاد قلمداران بنويسد.

بعدها که دکتر شريعتي به ايران بازگشت به يکی ازدوستان خود آقاي دکتر اخروي که با استاد قلمداران آشنايي داشت گفته بود که قلمداران سهم بزرگي در جهت بخشيدن به افکار من دارد و مشتاق ديدار او هستم اگر می‌توانيد ترتيب اين ديدار را بدهيد اما متأسفانه اين ديدار عملي نشد و دکتر شريعتي چشم از اين دنيا فرو بستند.

4- استاد مرتضي مطهري: نيز از اشخاصی بود که علاقه‌اي پنهان به استاد قلمداران داشت ولي از بيم سرزنش ديگران اين علاقه اش را علني نکرد و طبق اظهار آقاي قلمداران در يک ملاقات خياباني باری به وي گفته بود: کتاب ارمغان آسمان شما را خواندم بسيار خوب بود.

جريان ترور و ديگر حوادث ناگوار زندگي استاد قلمداران

پس از انتشار مخفيانه کتاب شاهراه اتحاد (بررسي نصوص امامت) و کمي پيش از پيروزي انقلاب يکی از آيات عظام قم به نام شيخ مرتضي حائري فرزند آيت الله شيخ عبد الکريم حائري مؤسس حوزه ی علميه ی قم بواسطه ی شخصي از آقاي قلمداران خواست که به منزل ايشان برود فرداي آن روز که آقاي قلمداران به خانه آقاي حائري رفته بود ايشان به استاد گفته بود: آيا کتاب نصوص امامت را شما نوشته ايد؟ استاد پاسخ می‌دهد: بنده نمی‌گويم من ننوشته ام اما در کتاب که اسم بنده به چشم نمی‌خورد! آقاي حائري گفتند: ممکن است شما را به سبب تأليف اين کتاب به قتل برسانند! آقاي قلمداران فرمود: چه سعادتي بالاتر از اين که انسان به خاطر عقيده اش کشته شود سپس آقاي حائري گفتند: اگر می‌توانيد همه را جمع آوري نموده و در خاک دفن کنيد يا بسوزانيد! ايشان پاسخ داد: در اختيار بنده نيست، فرد ديگري چاپ کرده، شما همه را خريداري کنيد و بسوزانيد! از طرفي اين همه کتاب کمونيستي و تبليغ بهائی‌گري در اين کشور چاپ و منتشر می‌شود چرا شما در باره ی آنها اقدامي نمی‌كنيد؟!

پس از گذشت چند ماه از پيروزي انقلاب در تابستان 1358 خورشيدي شب بيستم رمضان سال 1399 هجري قمري که استاد قلمداران طبق عادت هر سال تابستان را در روستا می‌گذراند جوان مزدوري که از جانب کوردلان متعصب تحريک و مسلح شده بود نيمه شب وارد خانه ی استاد شد و او رادر حالت خواب ترور کرده و گريخت، ليکن علي رغم فاصله بسيار کم گلوله فقط پوست گردن ايشان را زخمي کرد و در کف اتاق فرو رفت.

طبق اظهاراتي که از خود استاد نقل شده روز قبل از حادثه جواني از قم نزد او آمده بود و در مورد پاره‌اي عقايد و نظريات ايشان و نيز درباره ی کتاب سؤالاتي کرده بود! بدون شک نوشتن کتاب خمس و شاهراه اتحاد انگيزه ی قوي اين ترور بوده است.

در هر صورت مشيت و تقدير الهي مرگ استاد قلمداران را اقتضا نکرده بود! با اين وجود استاد رفت و آمدش به روستا و فعاليتش را ادامه می‌داد.

تفصيل جريان ترور از اين قرار بود که سه يا چهار نفر با يک اتومبيل شب بيستم رمضان وارد روستا شده اتومبيل را روي پل رودخانه روشن و آماده‌ی فرار نگه می‌دارند دو نفر از آنان آخر شب قبل از بسته شدن در خانه وارد باغچه‌ی منزل شده و لابلاي درختان کنار ديوار کمين می‌کنند، چندين بار فرزندان استاد در خانه را می‌بندند اما با کمال تعجب می‌بينند مجدداً باز شده ولي هرگز متوجه قضيه نمی‌شوند مسلما يکی از آن دو نفر مأمور بوده که در خانه را براي فرار باز نگه دارد نيمه‌هاي شب که اطمينان می‌کنند همه بخواب رفته‌اند فرد ضارب با چراغ قوه و اسلحه‌ی کمري وارد اتاق خواب استاد می‌شود، همسر ايشان که از ترس و دلهره خوابش نمی‌برد و در رختخواب نشسته بود فکر می‌كند پسرش علي است، لذا با اسم او را صدا می‌زند فرد تروريست که وضع را اينگونه می‌بيند با عجله اسلحه را به طرف استاد نشانه می‌رود وشليک کرده و پا به فرار می‌گذارد، همسراستاد که زبانش از ترس بند آمده بود فقط فرياد می‌کشيد و بچه‌ها نيز که با صداي گوله ازخواب پريده بودند وحشت زده فرياد می‌کشيدند حاجي آقا را کشتند مردم روستا سراسيمه بيرون آمده و استاد راکه خون از گردنش جاري بود به کنار جاده می‌رسانند و به وسيله‌ی يکي از اهالي روستا که با اتومبيل از قم می‌آمد به بيمارستان کامکار می‌رسانند چند روز بعد جواني که ظاهرا طلبه بود به منزل استاد مراجعه کرد وسراغ وي راگرفت پسر آقاي قلمداران او را تعقيب می‌كند و می‌بيند که وارد يکي ازحوزه‌هاي علميه در محله يخچال قاضي شهر قم گرديد.

2- حادثه تلخ ديگر در زندگي استاد وفات ناگهاني يکي از پسرانش در سال 1360 خورشيدي بود که منجر به تألم روحي عميق وي گرديد پس از اين حادثه سکته مغزي آن مرحوم او را از فعاليت هاي قلمي وتحرک جسمي محروم ساخت وديگر نتوانست کار تأليف را ادامه دهد ليکن مطالعه را حتي الامکان رها نساخت.

3- ديگر واقعه‌ی تلخ زندگي استاد قلمداران زنداني کردن او در زندان ساحل قم بود ازخود استاد شنيده شده که می‌فرمود: «روزي که من در اثر دو سکته‌ی مغزي پي در پي روي تخت خوابيده بودم دو نفر از طرف دادگاه انقلاب قم به منزل ما آمدند و بنده را به جرم واهي ضديت با انقلاب اسلامي با مقداري از کتابهايم با خود بردند و حتي اجازه ندادند داروهاي خود را بردارم اين در شرايطی بود که بنده اصلا قادر به کنترل ادرارم نبودم و براي مواقع ضروري دستگاه مخصوص به همراه داشتم سپس مرا به زندان ساحل قم منتقل کردند و در حالي که فقط يک پتوي زير انداز در سلول داشتم به علت شکسته بودن شيشه‌ی سلول تا صبح از سرما به ديوار می‌چسبيدم و شام هم به من نرسيد زيرا ساير زندانيان چپاول کردند فقط يکي از زندانيان از سهم غذاي خودش مقداري به من داد صبح هم اوضاع به همين منوال بود لذا مجبوراً نيت روزه کردم.

البته فرزندانم جريان دستگيري و زنداني شدنم رابه منزل آيت الله منتظري که آن زمان قائم مقام رهبري بود اطلاع دادند (قابل ذکر است که آيت الله منتظري با استاد قلمداران دوستي ديرينه داشتند و از زبان استاد شنيده شده که می‌فرمود: آقاي منتظري کتاب حکومت در اسلام مرا در نجف آباد اصفهان درس می‌دادند) يک وقت ديدم چند نفر پاسدار با دست پاچگی توأم با احترام و عذرخواهي صبح همان روز مرا از زندان بيرون آوردند و به خانواده‌ام اطلاع داده برايم لباس بياورند سپس با گرو گرفتن سند مالکيت منزل بنده را آزاد کردند.

حالا تصور کنيد که استاد قلمداران علاوه بر لطف وعنايت خداوند متعال اگر شخصيتي مانند آيت الله منتظري با ايشان رابطه ی دوستي نمی‌داشت و از ايشان حمايت نمی‌کرد چه بر سر ايشان می‌آمد، لازم به ياد آوري است که اداره اطلاعات قم درسال 1374 نمايشگاهي در گلزار شهداي اين شهر برپا کرد به نام «مجاهدتهاي خاموش» که چند اثر استاد قلمداران را به عنوان افکار و عقايد انحرافي به نمايش گذاشته بودند کما اينکه در کنار آن اسناد و مدارکی عليه آيت الله منتظري نيز به چشم می‌خورد.

اخلاق والا و آزاد منشي استاد قلمداران

ايشان در طول زندگي شخصيتي راستگو، عفيف، راست کردار، عابد، زاهد، شجاع، سخاوتمند و صريح اللهجه بود و همه‌ی کساني که به نحوي با ايشان ارتباط نزديک داشته‌اند ايشان را انساني والا، بي‌پيرايه، بي‌تکلف، و بي‌اعتناء به خوراک و پوشاک می‌شناختند. گويا استاد در اين راستا به هم نامش علي؛ و س و ساير بزرگان دين اقتداء کرد. و زندگي اش شباهب زيادي به زندگي سلف و پيشگامان راستين اين امت داشت.

با وجوي که می‌توانست در پناه نام بلند و پر آوازه و در پرتو قلم و علم و تحقيقات وافرش به مناصب و مدارج دنيوي دست يابد و براي خود و خانواده‌اش زندگي مرفهي فراهم آورد اما مشي زاهدانه اش مانع گرايش او به قدرت زمان و نيل به متاع و حطام دنيا و در پيش گرفتن تقيه و همراهي با خرافات و اباطيل گرديد، و هرگز حقيقت را در پاي جو حاکم ذبح نکرد، بلکه نام و نان و متاع زود گذر دنيا را فداي حق و حقيقت نمود. خوشا به سعادتش.

آثار و تأليفات استاد قلمداران

استاد حيدر علي قلمداران علاوه بر مقالات عديده‌اي که در روزنامه ها و مجلات مختلف به چاپ می‌رساند، تعداد قابل توجهي تأليف و ترجمه نيز دارد که همگي کتابهاي ارزنده و محققانه‌اي است.

1. ترجمه کتاب **«المعارف المحمديه»** که يکی از آثار علامه خالصی است، اين کتاب قبل از سال 1325 خورشيدي ترجمه و چاپ شده است.
2. ترجمه سه جلد کتاب **«إحياء الشريعه»** خالصی که تقريبا شبيه يک رساله‌ی توضيح المسائل بوده و با عنوان «آئين جاويدان» در سالهای 1330، 36، و37 به چاپ رسيده است.
3. «آيين دين يا احکام اسلام» ترجمه کتاب **«الإسلام سبيل السعاده والسلام»** اين نيز از آثار علامه خالصی است که در سال 1335 خورشيدي ترجمه و چاپ شده است.
4. تأليف کتاب مشهور «ارمغان آسمان» در سال 1339 خورشيدي که قبلا به صورت سلسله مقالاتي در روزنامه ی وظيفه چاپ و منتشر شد.
5. «ارمغان الهي» در اثبات وجود نماز جمعه در سال 1339 که ترجمه کتاب «الجمعه» علامه خالصی است.
6. رساله ی حج يا کنگره‌ی عظيم اسلامي در سال 1340 شمسي.
7. رساله ی «مالکيت در ايران از نظر اسلام» که دستنويس آن با خط خودش باقي مانده و هنوز چاپ نشده است.
8. قيام مقدس حسين؛ و س.
9. تأليف جلد اول کتاب ارزنده و معروف «حکومت در اسلام» درسال1343 خورشيدي که طي 68 مبحث اهميت و کيفيت تشکيل حکومت از نظر اسلام را بررسي کرده است، و تا آن زمان در نوع خود بي سابقه و بي بديل بود و شايد بتوان ادعا نمود که تاکنون نيز نظير آن در ايران تأليف نشده است.

از استاد شنيده شده که مي‌فرمود آيت الله منتظري اين کتاب را قبل از انقلاب در نجف آباد اصفهان درس می‌داده است.

انگيزه ی تأليف اين کتاب را استاد چنين بيان داشته است: «در شب دوشنبه بيست و هفتم محرم الحرام سال 1384 قمري برابر با هيجدهم خرداد ماه 1343 خورشيدي در خواب ديدم که با چند نفر در صحراي کربلا هستيم و چنين می‌نمود که وجود سيد شهيدان و سرور آزادگان حسين؛ از دنيا رفته و جنازه‌ی شريف ايشان در زمين به جاي مانده و من بايد ايشان را غسل دهم، و ظاهرا کساني هم با من همکاري خواهند کرد، من خود را آماده کردم و لنگي پيچيدم و خواستم وضو بگيرم که از خواب بيدار شدم، و تعبير اين خواب را چنين نمودم که من با نوشتن اين رساله ی شريف و آثار ديگر چهره‌ی حقيقي و نوراني دين مبين اسلام را از گردهاي اوهام و خرافات خواهم شست و پيکر مقدس اسلام را آنگونه که هست براي مردم نمايان خواهم کرد، لذا به شکرانه اين نعمت به قيام تهجد اقدام کردم. والحمد لله.

پس از آن با استفاده از يادداشتهايي که در اين موضوع تهيه کرده بودم بلافاصله صبح همان روز يعني هجدهم خردادماه 1343 خورشيدي در قريه ی ديزيجان قم هنگامي که تعطيلات تابستان را مي گذراندم به کار تأليف اين رساله پرداختم».

10- آيا اينان مسلمانند؟ در سال 1344 شمسي.

اين کتاب کم حجم، ترجمه‌ی وصيت نامه‌ی علامه خالصی در بيمارستان است که در سال 1377 هجري قمري به منشي خود املا فرمود و بعدا تحت عنوان «هل هم مسلمون» به چاپ رسيد، نيز به ضميمه‌ی آن رساله‌ی کوتاهي است، به نام «ايران در آتش ناداني» که ترجمه‌ی قسمتهايي از کتاب «شر و فتنه الجهل في ايران» اثر علامه خالصی می‌باشد.

11- مجموعه‌ی پنج قسمتي«راه نجات از شر غلات» که در سالهاي پنجاه تا پنجاه و چهار نوشته شد و مباحث ذيل را شامل می‌شود: علم غيب، امامت، بحث در ولايت و حقيقت آن(که تا کنون چاپ نشده) بحث در شفاعت، بحث در غلو و غاليان که به ضميمه‌ی شفاعت به چاپ رسيد، و بحث در حقيقت زيارت و تعمير مقابر، که به نام زيارت و زيارتنامه منتشر شد.

12- کتاب «زکات» که احتمالا در سال 1351 شمسي با همکاري مرحوم مهندس مهدي بازرگان در شرکت سهامي انتشار به چاپ رسيد و تا مدتي از انتشار آن جلوگيري به عمل آمد.

13- کتاب «خمس» که تقريبا همگام با کتاب «زکات» يا کمي پس از آن نگارش يافت اما به علت حساسيت روحانيت شيعه نسبت به موضوع خمس کتاب تحويل چاپ خانه نگرديد، و تعدادي از همفکران استاد در اصفهان آن را تايپ نموده و با هزينه خودشان تکثير و منتشر کردند. البته ردهايي نيز بر اين کتاب به وسيله اشخاصی همچون آيت الله ناصر مکارم شيرازي، و رضا استادي و غيره نوشته که آن مرحوم پاسخ کليه آن ردود را نوشته و تعدادي را ضميمه ی کتاب خمس نموده است.

14- کتاب «شاهراه اتحاد» که اين کتاب هم به سبب حساسيت شديد روحانيت شيعه نسبت به موضوع کتاب به صورت تايپ شده تکثير و مخفيانه منتشر شد. اما نه توسط استاد بلکه توسط دوستاني در تهران اين امر را به عهده داشتند. اين کتاب حاوي بررسي حوادث پس از رحلت رسول خدا ص واقعه‌ی سقيفه‌ی بني ساعده و موضوع خلافت پيامبر اسلام ص و بحث جنجال بر انگيز امامت بود.

15- شخصي روحاني به نام «ذبيح الله محلاتي» چند سال قبل از پيروزي انقلاب جزوه اي نوشت تحت عنوان «ضرب شمشير بر منکر غدير» و مطالب خلاف حقيقت در آن خبر درج کرد.

استاد قلمداران نيز رساله‌اي در جواب آن نگاشت به نام «پاسخ يک دهاتي به آيت الله محلاتي»!

16- جلد دوم «حکومت در اسلام» که در سال 1358 خورشيدي انتشار يافت و به بررسي وظايف حکومت و حاکم اسلامي پرداخت.

17- سنت رسول از عترت رسول ص.

اين بود معرفي کوتاهي از آثار استاد حيدر علي قلمداران.

اما قابل ذکر است که استاد علاوه بر تأليف و تصنيف و ترجمه و نوشتن مقالات ديني، سخنراني ها و جلسات تحقيقي بسياري نيز در شهرهاي تهران (مسجد گذر و زير دفتر در زمان امامت آيت الله سيد ابوالفضل برقعي) و تبريز و اصفهان داشتند، همچنين طی يکي از سفرهايشان به کربلا در روز عاشورا سخنراني مهمي در صحن قبر امام حسين س ايراد فرمود که متن آن در کتاب «زيارت و زيارتنامه» آمده است.

اين دانشمند محقق و چهره‌ی کم نظير ايران زمين پس از سالها تحمل مشقات و رنجهاي زندگي، مجاهدت در راه نشر احکام و حقايق دين مبين اسلام و تحمل هشت سال بيماري طاقت فرسا که توأم با صبري ايوب وار بود در روز جمعه 15/02/68 بعد از سحر روز 29 رمضان المبارک 1409 قمري در سن هفتاد و شش سالگي دار فاني را وداع گفت. و به ديدار معبود يگانه اش شتافت، و عصر همان روز با حضور عده اي از همفکرانش و طي مراسمي ساده و عاري از هرگونه بدعت و تشريفات خرافي زائد پس از اقامه ی نماز به خاک سپرده شد.

خداوند متعال از ايشان و ساير دعوتگران و مصلحان راضي و خشنود گردد.

در پايان اين نکته را بايد عرض کنم که ما معتقديم دين الله و شريعت پاک وبي آلايش مصطفيص بالاخره غالب خواهد شد، و ازميان توده ی مردم که عشق ومحبت دين در اعماق وجودشان ريشه دارد حتما کساني بلند خواهند شد و گرد و غبار خرافات از چهره‌ی نازنين اسلام عزيز را خواهند زدود و آئينه حق را با آب زلال ايمان و يقين و اخلاص و تقوا و مجاهدت صيقل خواهند بخشيد اگر چه همانند آيت الله برقعي بر سر نماز گلوله برسرش شليک کنند يا همانند استاد قلمداران در آغوش فرزندانش بر گلويش گلوله شليک کنند يا صدها و هزارها نمونه‌ی ديگر از فداکاري ها و مجاهدت هايي که در صفحات زرين تاريخ به ثبت رسيده است اما مطمئنا کسي که طعم شيرين حقيقت را بچشد از تير و گلوله و مردن نمی‌ترسد بلکه عاشقانه به آغوش مرگ و شهادت پر افتخار می‌رود اما حاضر نيست تن به ذلت دهد يا دست از حق پرستي بردارد.

پس مژده باد به همه حق جويان و حق پرستان و عاشقان و شيفتگان حق و حقيقت و پيروان راستين اسلام خالص و دين بي آلايش و شريعت شامل و کامل محمدي صلوات الله وسلامه عليهم.

خدايا تو را سپاس که ما را با نعمت اسلام خالص و پاک از شرک و خرافات و بدعتها سر افراز کردي و افتخار بخشيدي پس برروح پاک همه رهروان راه حق بويژه صاحب اين کتاب استاد حيدر علي قلمداران هزاران رحمت فرست. آمين.

**ناشر**

**تيرماه 84 خورشيدي**

مقدمه

در كتاب «**راه نجات از شر غلات**» پنج بحث به ميان آورده‌ايم كه يك بحث آن موضوع زيارت است زيرا غالياناين زمان در ادعاي خود به ولايت تكويني و تصرف چهارده معصوم به ملكوت زمين و آسمان به پاره‌اي از فقرات زيارتنامه‌ها تمسك جسته اند چون فقره: **«السلام عليكم يا عين الله الناظرة ويده الباسطة»** ترجمه: (سلام بر شما اي چشم بيناي خداوند و اي دستش كه آنرا می‌گشايد.) و امثال آن، از اين رو ناگزيريم كه در اصل مسألة «زيارت» و مشروعيت آن به طريق علمي به تحقيق بپردازيم:

مسلم است كه «زيارت» بدين كيفيت در دين مقدس اسلام حقيقتي ندارد و قطعاً از احكام **«ما أنزل به الكتاب وأرسل به الرسول»** نيست و هيچ پيغمبري در شريعت خود حكمي براي زيارت نياورده و در هيچ ديني از اديان حق إلهي، عبادتي به عنوان زيارت قبور تشريع نشده است. شاهد اين مطلب كتب موجودة آسماني و عدم وجود قبور انبياي بيشمار إلهي و نوادگان آنان است. و كتاب مجيد و فرقان حميد نيز نه تنها در هيچ آيـه‌اى اشاره بدين عمل ندارد بلكه از اين عمل مذمت نيز شده است.

اگر روزي هم زيارت مرقد اولياء براي رضاي خدا بوده باري امروز اكثراً براي اعمالي است مورد نهي شرع كه سبب ملامت و مذمت خداي اكبر و موجب حسرت و ندامت در روز محشر است زيرا چنانكه گفتم در كتاب خدا، زيارت از ابتداي بعثت حضرت ختمي مرتبت ص مورد نفرت و كراهت شريعت بوده است .چنانچه فقره متواتره: **«إني نهيتكم عن زيارة القبور»** ترجمه:(من شما را نهي کردم از زيارت قبور).

براين مدعي دليلي روشن و برهاني متقن است. و اگر جملة بعد از آن مورد استناد مدعي قرار گيرد كه مقام رسالت پس از نهي امر بعد الحظر فرموده است كه: **«ألا فزوروها فإنها تذكركم الآخرة ( الموت )**[[1]](#footnote-1) **».**

اكنون قبرستانها را زيارت كنيد كه آن آخرت (مرگ) را به ياد شما می‌آورد.

در جواب می‌گوييم:

بديهي است اينگونه زيارت قبور كه انسان را به ياد مرگ و آخرت می‌افكند در اين زيارتگاههاي پر جلال و جبروت و آراسته به انواع زينتهاي دنيا از ضرايح سيمين و گنبدها و نيز گلدسته‌هاي زرين و ايوانهاي طلا و آئينه كاري و فرشهاي گرانبها و لوسترها و شمعدانهاي زيبا، نه تنها خاصيت تذكر آخرت و ياد مرگ را ندارد، بلكه تماشاي آنها خود محركي قوي براي جمع آوري زينتها و توجه شديد به دنياست. به علاوه دستور شارع در اين مسأله منحصر به زيارت قبرستانهاي مؤمنين نيست بلكه زيارت قبور مؤمنين و كفار در آن مساوي است زيرا هر دوي اينها انسان را به ياد مرگ و آخرت مي‌افكند به شرط آن كه از حد قبرستان تجاوز نكند و به سرحد عاليترين بناي با شكوه و عظمت نرسد، چنانكه رسيده است. و اگر متشبثين، مفهوم مخالف آية شريفة ﴿ ﴾. [االتوبة: 84]. «ابداً بر يكي از ايشان (منافقين) كه مرده است نماز مگذار و بر قبرش نايست». را كه رسول خداص را از نماز بر منافق و قيام بر قبر او نهي می‌فرمايد، دليل بر مدعاي خود گيرند كه بنابراين می‌توان بر قبر مؤمن قيام كرد! اگر طالب حق باشند و تشبث غريقانه نكنند، می‌دانند كه مراد از قيام بر قبر در اين آية شريفه، عملي است كه پس از انجام نماز ميت صورت می‌گيرد و به هر كيفيتي كه باشد اصلاً ناظر به زيارت نيست زيرا بلا فاصله بعد از نماز ميت قيام به قبر كه همان پرداختن به دفن است می‌باشد، چنانكه گوئي: قام علي الأمر = به كار قدام كرد.

صرف نظر از نبودن چنين عملي در هيچ ديني و آئيني از شرايع حق الهي[[2]](#footnote-2) و عدم وجود چنين حكمي در كتاب و سنت سني اسلامي، تاريخ مسلمين صدر اول و سيرة نبوي نيز از وجود چنين عملي خالي و بي خبر است تا جايي كه پس از گذشت بيش از سي يا چهل سال از رحلت رسول بزرگوار همين كه عائشه زوجه ي رسول خداص در زمان حكومت معاويه به زيارت قبر برادرش «عبد الرحمن بن ابي بكر» رفت مورد ملامت و نهي صحابه‌ى پيغمبر و مسلمانان قرار گرفت كه چرا مرتكب عملي شده است كه رسول خداص از آن نهي فرموده است[[3]](#footnote-3).

پس اين عمل، در صدر اول هرگز رخ نداده است و شعبي (ابوعمر، عامر بن شراحيل الكوفي متوفاي 104 هجري) كه خود از دانشمندان بزرگ اسلامي است و بيش از صد و پنجاه تن از صحابه‌ى رسول خدا ص را ديده، و از آنان حديث اخذ كرده، بقول "ابن بطال" همواره می‌گفت: **«لولا أن رسول الله**ص **نهي عن زيارة القبور لزرت قبر النبي**ص**»**. «اگر نه اين بود كه رسول خداص از زيارت قبور نهي فرموده است من قبر پيغمبرص را زيارت مي كردم»[[4]](#footnote-4).

روايات ديگر نيز متضمن اين حقيقت است نه تنها زيارت قبور عبادت نيست بلكه مورد نهي شريعت است، چنانكه عبد الرزاق الصنعاني شيعي در كتاب گرانقدر خود"المنصف"چنين آورده است: **«عبد الرزاق عن معمر عن قتاده أن رسول الله** ص **قال: من زار القبور فليس منا».**

-كسي كه قبرها را زيارت كند از ما نيست[[5]](#footnote-5).

يعني تا گذشت صد سال از هجرت، زيارت فردي بدين كيفيت، وجود نداشت. ما نمی‌دانيم اين بدعت در چه زماني در ميان مسلمين شايع و در شيعه رايج گشته است؟ و اينكه گفته‌اند اولين كسي كه اباعبد الله الحسين؛ را در كربلا زيارت كرده است "جابر بن عبدالله انصاري" صحابي بزرگوار رسول خداص بوده است، با وجود كثرت راويان كذاب و غاليانبي حد و حساب نمی‌توانيم چنين رواياتي را قبول كنيم و مستند سخن قرار دهيم و به فرض صحت اين خبر به هيچ وجه معلوم نيست كه آن جناب آن قبر شريف را به عنوان يك عمل عبادي زيارت كرده باشد زيرا در آن زمان، مرقد آن امام همام؛ فاقد بنا و ضريح و... بوده و اعمالي كه امروز زائرين در بارگاه آن حضرت انجام می‌دهند از قبيل طواف و عرض حاجات و استشفاع و ... ، آن بزرگوار انجام نداده است، بلكه حداكثر می‌توان گفت جابر بر مرقد سيدالشهداء؛ براي آن حضرت به درگاه پرورگار حي قيوم دعا كرده است. به هر صورت اين واقعه را نمی‌توان دليلي محكم و مدركي معتبر براي شدّ رحال به زيارت قبور محسوب كرد.

اينك، براي تأييد اين معني و اثبات اين مدعا كه «زيارت قبور» در نظر شرع اسلام، امري ممدوح و مورد توجه نبوده و از حقايق شرعي نيست، بلكه به دلالت روايت وارده مورد انكار و برائت و بيزاري رسول مختارص و اصحاب بزرگوار آن حضرت در صدر اسلام بوده و حدأقل امري مأمور به نبوده است، اخبار و آثاري از كتب معتبره به طور مختصر از نظر خوانندگان منصف و صاحب نظر می‌گذرانيم:

1- چنانكه گذشت، در كتاب شريف «المصنف» عبد الرزاق صنعاني (متولد 126هـ) كه از قديمي ترين كتابهاي اخبار اسلامي و مؤلف آن معاصر أئمه‡ از زمان حضرت جواد؛ و به تصريح علماي رجال، شيعي مذهب، بوده آمده است:

"عبد الرزاق عن معمر عن قتاده: **«أن رسول الله**ص **قال: من زار القبور فليس منا».**

- رسول خدا ص فرموده: هركه قبر ها را زيارت كند از ما نيست!".

**2**-حاكم نيشاپوري به اسناد خود از «عبدالله بن عمرو بن العاص[[6]](#footnote-6) روايت مي‌كند كه گفت: **«قبرنا من رسول الله** ص **رجلا فلما رجعنا وحازينا بابه، إذا هو بامرأة لأظنه عرفها فقال: يا فاطمة من أين جئت؟ قالت: جئت من أهل الميت رحمت عليهم ميتهم وعزيتهم، قال: فلعلك بلغت معهم الكدى قالت معاذالله أن أبلغ معهم الكدى وقد سمعتك تذكر فيه ما تذكر. قال** ص: **لو بلغت معهم الكدى ما رأيت الجنة حتى يرى جد أبيك‌«.**

- ما با رسول خداص مردي را كه مرده بود در قبر نهاديم، چون برگشتيم و محاذي و برابر خانة آن ميت رسيديم ناگاه با زني برخورد كرديم كه گمان می‌كنم رسول خداص او را شناخت، پس فرمود: اي فاطمه از كجا می‌آيي؟ آن زن گفت: از نزد خانواده‌ي اين ميت، براي ترحيم و تعزيت ايشان رفته بودم، رسول خداص فرمود: مبادا با ايشان به قبرستان رفته باشي؟ زن گفت: معاذالله كه من با ايشان تا قبرستان رفته باشم در حالي كه تو در اين باب آنچه را كه بايد، تذكر داده اي! رسول خداص فرمود: اگر با ايشان به قبرستان رفته بودي ديگر بهشت را نمی‌ديدي!! تا آنگاه كه جد پدرت كه بت پرست بود آن را ببيند[[7]](#footnote-7)». يعني محال بود كه به بهشت وارد شوي.

اين حديث شريف اين را می‌رساند كه زيارت قبور در ابتداي اسلام تا چه حد در نظر شارع مكروه ومنفور بوده است.

3-روايات و احاديثي كه در نهي از زيارت قبور در ابتداي بعثت از جانب پيامبر ص مأثور است، هرچند در آخر فرمود: **«إني نهيتكم عن زيارة القبور ألا فزوروها…».**

كه براي عبرت اجازت فرموده، اين مطلب دركتب عامه و خاصه حتي در مسند زيدبن علي از امير المؤمنين؛ منقول است كه: **«نهانا رسول الله**ص **عن زيارة القبور»**.- پيامبر ص ما را از زيارت قبور نهي فرمود[[8]](#footnote-8).

**4**- همچنين از طريق عامه و خاصه آمده است كه رسول خدا ص فرمود: **«لعن الله زوارات القبور »[[9]](#footnote-9)** - كه زنان زائره ي قبور را لعنت كرده است.

**5**- و نيز مورد اتفاق مسلمين است كه رسول خداص مكرراً مي‌فرمود**:«لا تتخذوا قبري عيداً»**.- قبرم را محل آمد و شد قرار ندهيد.

كه شرح بيشترآن إن شاءالله خواهد آمد.

**6**- احاديث لرزاننده اي است كه نهي شديد و كراهت عظيم اين عمل را متضمن است چون حديث شريف «عطاء بن يسار» از پيغمبر بزرگوارص كه بارها با عجز از دربار پروردگار مي خواست كه: **«اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعبد».**

- بار خدايا قبر مرا بتي قرار مده كه پرستيده شود.

آنگاه شدت غضب خدا را متوجه قومي می‌كند كه قبور انبياء را مسجد كردند.

**7-** مضمون حديث عايشه است كه می‌گويد: رسول خدا ص از آن بيم داشت كه قبرش مسجد شود بدين جهت از ابراز قبر خود كراهت داشت.

**«ولولا ذلك لأبرز قبره ولكن كره أن يُتخذ مسجدا[[10]](#footnote-10)»**.

**8-** بي اعتنايي پيغمبر خدا ص و اصحاب بزرگوارش به قبوري كه در آن زمان از انبياء و اولياء به راست يا دروغ باقي مانده بود، از قبيل حضرت اسماعيل ؛ و هاجر كه در مكه بود و قبر حضرت ابراهيم ؛ و حضرت يوسف ؛ كه در شام بود و قبر حضرت هود ؛ كه در يمن بود كه هيچ يك را زيارت نكرد. در زمان رسول خدا ص نيز عزيزاني از دنيا رفتند كه جا داشت قبر آنان مزار قرار گيرد چون قبر أم المؤمنين خديجه ‘و شهداي بدر و احد كه بدين صورت احترام نيافتند! وحتي قبر فرزندان خود رسول خداص هيچ گاه مطاف نشد چنانكه قبر يگانه فرزندش در دوره نبوت يعني ابراهيم كه در مدينه وفات يافت بنابر آنچه در كتاب «من لايحضره الفقيه» (شيخ صدوق) و دركتاب «كافي» آمده ‌مزار قرار نگرفت: **«وفي رواية عامر بن عبدالله قال سمعت أبا عبدالله ؛ يقول: كان قبر إبراهيم بن رسول الله** ص **عذق عظله عن الشمس حيث ما وارت، فلما يبس العذق ذهب القبر فلم يعلم مكانه».**

- حضرت صادق ؛ فرموده است بالاي قبر ابراهيم پسر رسول خدا ص شاخة نخل خرمايي بود كه چون خشك شد قبر نيز گم شد و ديگر معلوم نشد[[11]](#footnote-11)!.

پس اگر قبري زيارت و طواف مي‌شد شايسته بود قبر پسر رسول خدا ص باشد نه اينكه در زمان خود آن حضرت قبر ابراهيم معدوم الأثر شود!.

و همچنين قبر عموي بزرگوارش حمزه سيدالشهدا س نيز مزار نبود[[12]](#footnote-12). به تصريح جميع تواريخ و كتب اخبار، از جمله سيرة ابن هشام و تفسير علي بن ابراهيم قمي و بحار الانوار جلد ششم، چون پيامبر ص جسد حمزه را در دامنة كوه عريان و مثله ديد فرمود: **«لولا أن يحزن ذلك نسائنا لتركناه للعافة يعني السباع والطير حتى يحشر يوم القيامة من بطون السباع وحواصل الطير».**

- اگر نه اين بود كه جنازه حمزه با اين وضع، زنان ما را اندوهگين می‌كند ما او را وا می‌گذاشتيم تا درندگان و مرغان جسدش را بخورند و در روز قيامت از شكم درندگان و چينه دان مرغان محشور شود.

بديهي است اگر عمل زيارت آن چنان مطلوب و محبوب بود كه مدعيان مي‌گويند هرگز رسول خداص به اين كيفيت در باره حمزه سيد شهيدان راضي نمی‌شد!.

**9**- اخبار بسياري است كه در نهي از بنا و تعمير و تجصيص(گچ کاری) قبور وارد شده است و پر واضح است كه در آن اخبار، بين انبياء و اولياء و افراد ديگر فرقي نيست چنان كه در مستدرك الوسائل[[13]](#footnote-13) آمده است: **«عـن علي بن أبي طالب** س **قال: سمعت رسول الله** ص **يقول: أول عدل الآخرة، القبور، لا يعرف شريف من وضيع».**

- اولين عدل و برابري آخرت قبرها هستند كه در آن شريف و بزرگوار از پست و خوار شناخته نمی‌شود.

و صدها حديثي كه در اين باب در كتب احاديث مسلمانان آمده است جاي انكار براي كسي باقي نمی‌گذارد كه نهي از تعمير قبور براي آن است كه قبر، مزار نشود.

10- اوامري كه از طرف رسول خداص به امير المؤمنين و از طرف امير المؤمنينس به ابي الهياج در خصوص تخريب و هدم كردن قبور و تمثال صادر شده است، حقيقت اين معني را حاكي است كه تعظيم قبور مورد كراهت شديد و نهي اكيد اسلام است كه: **«لا تدع قبراً إلا سوّيته ولا تمثالاً إلا هدمته».**

-قبري را باقي مگذار مگر آنكه آن را با خاك يكسان سازي و تنديسي باقي مگذار مگر آنكه خرابش كني.

و نيز آنچه در باب نهي از تعمير و تحديد آن وارد شده است به وضوح تمام گوياي اين حقيقت است. چنانكه در «من لا يحضره الفقيه» صدوق و «المحاسن» برقي و جلد 18 بحار الانوار و ساير كتب معتبر تشيع آمده است كه امير المؤمنين عليس فرمود: **«من جدّد قبراً أو مثل مثالاً فقد خرج عن الاسلام».**

- هركه قبري را تجديد بنا كرده و يا مجسمه اي بسازد از اسلام خارج شده است.

روشن است كه اگر زيارت قبور و طواف آنها و طلب حاجات و شفيع قرار دادن اموات، مطلوب شارع و امري محبوب بود، پيغمبر خداص و علي مرتضيس مأموريني خاص براي تخريب و انهدام قبور همه، بدون استثناء نمی‌فرستادند و قبور معمور را هم رديف بت هاي مجسمه نمی‌گرفتند كه بفرمايند هر كي قبري را تجديد كند يا مجسمه اي بسازد در حقيقت از اسلام خارج شده است. چنانكه در زمان خود اين حقيقت را به خوبي درك و لمس می‌كنيم.

ما احاديث و قرائن بسيار در اختيار داريم اما در اينجا به اين ده حجت اكتفا می‌كينم. **«تلك عشرة كاملة».**

دلايل عقلي و تاريخي در نفي زيارت

ما دلايل نقلي را از آن جهت مقدم داشتيم كه معتقدان به زيارت از جهت نقلي بدان متمسك اند وگرنه از جهت عقلي هيچ عاقلي زيارت قبور را امري ممدوح نمی‌شمارد و لازم نمی‌داند.

اينك دلايلي عقلي، آن كه زيارت قبور از طرف شارع مأموربه نيست، يعني هرگز به آن امر نشده است.

**1**-: در تمام آيات قرآن كوچك ترين اشاره اي بدين عمل نيست(يعني در آيات قرآن کوچکترين اشاره‌اي به امر و يا تشويق به زيارت قبور نيامده است) بلكه نفي و منع آن را می‌توان ازآيات قرآن استنباط نمود زيرا مذمت از كساني است كه به زيارت قبور می‌روند.

**2**-: در اديان و مذاهب الهي قبل از اسلام نيز اثري از زيارت قبورنبوده و در كتابهاي آسماني آن مذاهب نيز خبري از آن نيست، و خوب می‌دانيم كه دين اسلام همان دين نوح و ابراهيم و ساير پيغمبران است كه: ﴿ ﴾.[النساء: 163]

ما به تو وحي كرده ايم همچنان كه به نوح و پيامبران پس از او وحي كرديم.

و: ﴿ ﴾. **[الشوري: 13]**

خداوند آئيني را برشما بيان داشته وروشن نموده که آن را به نوح توصيه کرده و ما آن را به تو وحي کرديم وبه ابراهيم وموسي و عيسي سفارش نموديم.

و : ﴿ ﴾. [فصلت: 43]

-اي پيامبر به تو گفته نمی‌شود جز آنچه به پيامبران پيش از تو نيزگفته شده.

كه مفاد آنها اين است كه هر دستوري كه در دين اسلام به پيغمبر آخر الزمانص داده شده همان است كه به ساير پيغمبران داده شده است. پس چيزي كه به ساير پيغمبران گفته نشده بديهي است كه در اين دين نيست و اگر به آنان گفته شده بود به پيامبر اكرمص نيز گفته می‌شد. (منظور زيارت قبور می‌باشد)

**3-:** با اينكه بنا به مشهور صد و بيست و چهار هزار پيغمبر در جهان آمده است بلكه به نص قرآن، تعداد پيغمبران به قدري است كه كسي جز خداي آنان را نمی‌داند.

﴿ ﴾. [ابراهيم: 9]

-(شمارشان) را جز خدا نمی‌داند. پيامبرانشان با دلائل روشن آمدند.

﴿ ﴾. [غافر: 78].

-و از پيامبران هستند كساني كه ماجرايشان را برايت نگفته ايم.

با اين حال هيچگونه قبري و مزاري از ايشان ديده نشده، و چند قبري كه به ايشان نسبت داده شده حقيقت آن معلوم نيست چنانكه در طبقات ابن سعد (چاپ بيروت ص 53) از اسحق بن عبدالله ابي فروه آمده است كه: **«ما يعلم قبر نبي من الأنبياء إلا ثلاثة»**

- هيچ قبري از قبور انبياء معلوم نيست مگر سه نفر:

(1) قبر هود كه در تپه‌اي از ريگ در زير كوهي از كوههاي يمن است.

(2) قبر اسماعيل كه در زير ناودان بين ركن و خانه كعبه است.

(3) قبر رسول خداص در مدينه.

كه اينها واقعا قبر انبياء است!!!.

در حالي كه اگر امر زيارت در نظر شارع محبوب و مطلوب بود زيارت قبر داوود؛ پيغمبر كمتر از زيارت امام زاده داود نيست. و قبر الياس؛ كمتر از امامزاده علي عباس نيست!!!.

**4**- چنانكه كتب تواريخ وسير گواه اند در صدر اسلام و در حيات بنيان گذار اسلامص آن همه مؤمنان و مجاهدان بزرگ كه چه به مرگ طبيعي و چه به شهادت در ركاب رسول در غزوات و سرايا از دنيا رفتند، قبر هيچ يك آنها به طريق زيارت مورد احترام قرار نگرفت، در حالي كه بسياري از آنان از جمله حمزه سيدالشهداء وابراهيم پسر پيامبر، از اعلام بودند.

**5**- عمل تدفين در صدر اسلام خود حاكي است كه هيچ يك از اموات هر چند از بزرگان و رؤساي اسلام بودند با ديگران فرقي نداشتند و هيچ كدام داراي زائر و مزار نبودند.

**6**- دفن كردن امير المؤمنينس فاطمه زهرا سيدة نساء عالميان را كه به كيفيتي كه حتي قبر فاطمه تا امروز هم معلوم نيست و دفن جنازة خود مولا بر حسب وصيتش كه قبرش از انظار جهانيان مخفي باشد براي أولي الأبصار و صاحبنظران نكاتي را يادآور است كه اعجاب و تحير عقلاي خدا پرست جهان را به بينش وسيع و بصيرت بي نهايت ديده خدا بين عليس وا مي‌دارد كه گويي از وراء أستار قرون و اعصار، بت پرستي بعد از سال هزار را، مي نگرد!! عليس آن بزرگ موحد عالم است كه از جانب رسول خداص مأمور مي‌شود كه قبر مردگاني كه تا آن زمان زيارتگاه آدميان و درحقيقت بتخانه مرده پرستان بود ويران نمايد، چنانكه مأموريت يافت كه مجسمه بتان راكه به صورت تمثال در معابد و شايد درمقابر آنان بود منهدم كند.

براي علي س آن ابراهيم بت شكن زمان پيغمبرص چه فرقي داشت كه در فتح مكه بر دوش پيغمبرص بر آيد و بتها را از خانه خدا فرو ريزد و يا به قبرستانها رود و قبرها را ويران و با زمين مساوي و هموار نمايد، هر دو رضاي خدا و امر رسول اللهص است. آيا چنين بزرگواري با ديد دورانديش خود نمی‌بيند كه عن قريب اين امت تازه نجات يافته از تاريكيهاي جاهليت ممكن است قبر يگانه دختر پيغمبر خود را كه از جانب رسول الله به مزاياي خاصي چون **(فاطمة بضعة مني)** و**(فاطمة سيدة نساء العالمين)** سر افراز است، زيارتگاه يا به تعبير صحيح به صورت همان بتخانه‌اي كه وي مأمور ويراني آن بود درآورند. لذا نيمه شب او را طوري دفن مي‌نمايد كه هيچ كس را بر مزار او اطلاعي نباشد!.

همچنين در خصوص دفن خود چنان وصيت می‌كند كه كس نداند جسم آن مجسمه توحيد، در كجا دفن شد. براي اينكه درباره خود همان واقعه را به يقين می‌ديد. زيرا درحيات خود كساني را ديده بود كه او را تا حد خدايي می‌ستودند بلكه او را خدا و خالق خويش می‌پنداشتند! تا جايي كه براي بازگشت آنان از اين عقيدة فاسد ناچار شد تا حد كشتن و سوزاندن تهديد وحتي عمل كند و با اين حال آنها از عقيدة خود برنگشتند و سوخته شدند.

آيا چنين كسي نبايد قبر خود و قبر دختر پيغمبر خداص را از نظر مردم مقرون به جاهليت، مخفي دارد؟

اما اينكه پاره‌اي از علماي نفاق افكن پنهان کردن قبر فاطمه ‘ را از اين جهت القاء می‌كنند كه بدان منظور بوده كه شيخين (ابوبكر و عمر) بر او نماز نخوانند خدا می‌داند كه اين جز كذب محض و القاء اختلاف و عداوت بين مسلمين نيست.

علي سالها بعد از شيخين در دنيا بود و فرزندان فاطمه ‘ نيز در زماني كه ديگر چنين بيم و ترسي نبود باقي بودند پس چرا قبر فاطمه ‘ همچنان نامعلوم مانده و آن بزرگواران آن قبر را آشكار نفرمودند و اينكه گفته‌اند وصيت آن حضرت در اخفاي قبر خويش نيز از آن جهت بود كه می‌ترسيد خوارج جنازة او را بسوزانند نيز دروغ بيفروغي است كه حقيقت و تاريخ، مكذب آن است. زيرا خوارج جنازة هيچ يك از مخالفين خود را نسوزانده‌اند و در اخبار چنين چيزي نيست. كساني كه چنين اباطيل و مزخرفات را در بين مسلمين شايع می‌كنند يا از حقيقت دين بي خبرند و از شناختن اولياء دين عاجزاند و يا متعصب احمق اند ويا مأمور اختلاف افكني و يا هر سه!!؟.

**7**- قضيه‌ى نهي رسول اللهص از زيارت قبور آن چنان معمول و مشهور بوده است كه چون عبدالرحمن بن أبي بكر در سال 55 يا 56 هجري در مكه فوت كرد، همين كه عايشه زوج رسول اللهص و خواهر عبدالرحمن به زيارت قبر او رفت، از جانب مسلمانان مورد ملامت قرار گرفت كه رسول خداص از زيارت قبور نهي فرموده است. وي عذر آورد كه رسول خداص پس از نهي اجازه داده است.

**8**- موضوع نهي رسول خداص از زيارت قبور تا بيش از صد سال در غايت شهرت و كمال قوت بود چنانكه پيش از اين نيز گفتيم شعبي (ابو عامر شرحبيل) متوفاي سال 104 هـ كه بيش از يكصد و پنجاه نفر از اصحاب رسول خداص را ديده و از آنان حديث روايت كرده است بارها می‌گفت: **«لولا أن رسول الله** ص **نهى عن زيارة القبور لزرت قبر النبي** ص **يا ابنتي».**

-اگر نه اين بود كه رسول خداص از زيارت قبور نهي فرموده است من قبر پيغمبرص را زيارت مي كردم يا دخترم.

**9**- بهترين دليل عقلي و نقلي آن است كه پس از گذشت نزديك به يك قرن از وفات پيغمبرص قبر مطهر آن حضرت مورد زيارت هيچ يك از اصحاب بزرگوار و تابعين عالي مقام آن جناب قرار نگرفت! زيرا آنچه مسلم است پيكر پاك پيغمبرص را در همان خانه‌اي كه منزل عايشه بود دفن كردند. و طبق تواريخ معتبر، عايشه آن منزل راترك نكرد چنانكه ابن سعد در طبقات الكبري (ص313 چاپ بيروت) و عموم مورخين می‌نويسند كه عايشه روي قبر پيغمبرص زندگي كرده و همان جا می‌خوابيده و تا زمان دفن عمر كه وي در آن خانه بود حجاب بر خويش نمی‌گرفت اما همين كه عمر دفن شد مقنعه از سر و شايد جلباب از بدن نمی‌گذاشت تا اينكه ديواري بر قبور كشيد.

ونيز در طبقات (ص308) آمده است كه مسلم بن خالد روايت كرده است: زماني كه عمر بن عبدالعزيز در سالهاي بعد از هشتاد هجري، ‌از طرف وليد بن عبدالمك والي مدينه بود ديوار خانه‌اي كه قبر رسول خداص در آن بود به علت باران خراب شد، و عمر بن عبدالعزيز آن را تعمير می‌كرد، من به مدينه رفتم در خانه‌ى عايشه مقبره رسول خدا را ديدم كه ظرف آب خالي و پالان كهنه پوسيده شتر در كنار آن بود، وسقف خانه به همان حالت اوليه بود.

واضح است كه در خانه و مقبره‌اي كه نزديك به يك قرن هنوز در آن سبوي آب و پالان شتر مانده باشد هرگز زيارتگاه نبوده و دليل بارزي است بر سكونت عايشه در آن خانه!.

در همين كتاب آمده است كه «عمر بن عبدالعزيز» در هنگام تعمير خانه از خويشان رسول خداص و ابوبكر و كساني ديگر را به بيرون بردن خاكها و خاكروبها امر كرد و چون «مزاحم» غلام او نيز خاكروبها را بيرون برد «عمر» دردمندانه می‌گفت: مأموريتي كه به مزاحم دادم اگر خود من آن خاكروبه ها را بيرون می‌بردم از تمام دنيا برايم محبوبتر بود[[14]](#footnote-14).

بديهي است: اگر آن روضه‌ي شريف زيارتگاه بود آن همه خاكروبه كه قبلا به زين العابدينس و قاسم بن محمد بن ابي بكر و سالم بن عبدالله و اخيراً به «مزاحم» محول شد در آنجا نمی‌بود!.

**10**- درهمان زمان كه ديوار خانه‌اي كه قبر رسول خداص در آن بود به علت باران يا حادثه‌ي ديگر كه اتفاق افتاد، بوي بدي از قسمت شرقي آن خانه برخاست، عمر بن عبدالعزيز با يكي از نوادگان عمر آمده، و مردان را امر كرد كه قضيه را كشف كنند و خاكهاي اطراف قبر عمر را پس و پيش كند، عبدالله نوادة عمر بن الخطاب به عمر بن عبدالعزيز كه از اين پيش آمد هراسان بود گفت: أيها الأمير ناراحت نباش كه اين بوي دو قدم جدت عمر بن الخطاب است!. و در خبر ديگري آمده است بوي مذكور، بوي گربة مرده‌اي بوده است، ‌و البته خبر دوم صحيح‌تر می‌نمايد زيرا سالها از دفن عمر گذشته بود و استخوانهايش هم پوسيده بود چه رسد به دو قدم وي!.

**11**- محمد بن عبدالرحمن قرشي از پدرش روايت می‌كند كه در همين زمان كه عمر بن عبدالعزيز والي مدينه بود و ديوار خانه قبر شريف افتاده بود من از نخستين كساني بودم كه بدان سو شتافتند، من خود قبر رسول خداص را ديدم كه بين قبر و بين ديوار محل سكونت عايشه فاصله‌اي بيش از يك وجب نبود. از آن رو فهميدم كه به قبر آن حضرت از طرف قبله وارد نشده اند. يعني چون از اين طريق وارد نشده اند از طريق ديگر نيز نمی‌توان وارد شد!.

**12**- پس از دفن رسول خداص و شيخين در آن خانه پاره‌اي از مردم كه دسترسي به قبر پيدا می‌كردند از خاك آن به عنوان تبرك بر می‌داشتند عايشه دستور داد كه ديواري اطراف قبر كشيده و روزنه‌اي باقي گذاشته و چون از آن روزنه نيز همين استفاده می‌شد، عايشه دستور داد كه همان روزنه را نيز مسدود نمودند. و ده‌ها قرائن ديگر كه مسلم می‌دارد كه قبر شريف در آن زمان مورد زيارت هيچ يك از مسلمانان نبوده كه براي اطلاع بيشتر از اين بايد به كتب تواريخ از جمله وفاء الوفاء بأخبار دارالمصطفي تأليف نورالدين علي بن احمد السمهودي (ص543 به بعد) رجوع نمود.

**13**- اخبار و آثار بسياري موجود است كه زيارت قبر رسول خداص از همان ابتدا مورد نهي اصحاب و انصار و حتي زراري بزرگوار آن حضرت بوده است كه از آن جمله:

الف: دركتاب گرانقدر المصنف تاليف «عبدالرزاق صنعاني (3/577) و دركتاب وفاء والوفاء سمهودي (ص1360) نقل شده كه: **« عبدالرزاق عن ابن عجلان عن رجل يقال له سهيل عن الحسن بن الحسن بن علي** ؛ **قال: رأى قوما عند القبر فنهاهم و قال: إن النبي** ص **قال:لا تتخذوا قبري عيداً ولا تتخذوا بيوتكم قبوراً».**

مضمون حديث شريف آن است كه جناب حسن مثني فرزند امام حسن مجتبي ؛ گروهي را در نزد قبر پيغمبرص ديد، ايشان را از اين عمل نهي كرد و فرمود همانا پيغمبر خداص فرمود قبر مرا عيد(محل آمد و شد) مگيريد و خانه هايتان را قبرستان نكنيد، (يعني در خانه ها بايد نماز خوانده شود و همانند قبرستان نباشد که در آن نماز خوانده نمی‌شود، يعني مفهوم مخالف اين است که در قبرستان جايز نيست نماز خوانده شود).

**ب**: درهمين كتاب آمده است:

**«روي عن علي بن الحسين** م **أنه رأى رجلا يجيء فرجة عند قبرالنبي**ص **فيدخل، عن جدي عن رسول الله**ص **قال : لاتتخذوا قبري عيداً ولابيوتكم قبوراً فان تسليمكم يبلغني أينما كنتم».**

- زين العابدين ؛ مردي را ديد كه از دريچه‌اي كه نزديك قبر پيغمبرص است داخل محل می‌شود و آنگاه پيغمبرص را می‌خواند، حضرت او را از اين عمل نهي كرده و فرمود: آيا شما را حديث نكنم به آنچه شنيدم از پدرم از جدم از رسول خداص كه فرمود: قبر مرا عيد مگيريد و خانه‌هاي خود را قبرستان مكنيد، همانا سلام شما هر جا باشيد به من می‌رسد.

ج: و باز در همين كتاب «سمهودي» دربحث «صلوات بر پيغمبرص» از قاضي اسماعيل نقل كرده است كه:

**«عن سهل بن أبي سهيل قال:جئت لأسلم على النبي**ص **وحسن بن حسن** م **يتعشى وبيته عند بيت النبي**ص**» وفي رواية: ...«رآني الحسن بن الحسن** م **عند القبر وهو في بيت فاطمة** ك **يتعشى قال: هلم إلى العشاء فقلت: لا أريده، فقال:مالي رأيتك عند القبر؟) وفي رواية:مالي رأيتك وقفت؟ قلت:وقفت أسلم على النبي**ص **فقال:إذا دخلت فسلم عليه!» وفي رواية:«إذا دخلت المسجد فسلم عليه، قال :أن رسول الله**ص **قال: لا تتخذوا بيتي عيداً ولا بيوتكم مقابر، ثم قال:ما أنتم ومن بالأندلس إلا سواء».**

- از سهل پسر ابو سهيل روايت شده كه گفت: آمدم نزديك قبر پيغمبرص تا به حضرت سلام كنم در حالي كه حضرت حسن مثني؛ فرزند امام حسن مجتبي؛ شام می‌خورد و خانه‌ى او نزديك خانه پيغمبرص بود.

و در روايتي ديگر: حسن بن حسن مرا در نزد قبر پيغمبرص ديد در حالي كه او در خانه فاطمهك بود و شام ميل می‌كرد، فرمود: بيا شام بخور! گفتم: نمی‌خواهم، پس گفت: چرا من تو را دركنار قبر ديدم؟!.

و در روايتي ديگر: چرا تو را در اينجا متوقف می‌بينم؟ گفتم: ايستاده‌ام تا به پيغمبرص سلام كنم، گفت همين كه داخل شدي سلام كن و برو.

و در روايتي ديگر: همين كه داخل مسجد شدي سلام كن (يعني او درخارج و بيرون از مسجد بوده است) پس گفت: همانا رسول خداص فرمود: خانه مرا عيد مگيريد و خانه‌هاي خودتان را قبرستان نكنيد آنگاه حسن مثني فرمود: شما و آن كسي كه در اندلس (اسپانيا) هست يكسانيد. يعني در سلام دادن بر پيغمبرص دور ونزديك مساوي‌اند! (و آمدن به مدينه لازم نيست)!.

**د**: همچنين قاضي اسماعيل در حديثي ديگر كه سند آن را به حضرت علي بن الحسين می‌رساند می‌نويسد: **«أن رجلا كان يأتي كل غداة فيزور قبر النبي** ص **ويصلي عليه ويصنع من ذلك ما انتهره عليه علي بن الحسين** ؛ **فقال له علي بن الحسين م: ما يحملك على هذا؟ قال : أحب التسليم على النبي**ص **فقال له حسين** س : **هل لك أن أحدثك حديثا عن أبي؟ قال: نعم، قال له علي بن الحسين** م **أخبرني أبي عن جدي أنه قال: قال رسول الله**ص **لا تجعلوا قبري عيدا».**

- مردي بود كه هر بامداد می‌آمد و قبر پيغمبرص را زيارت می‌كرد و بر آن حضرت صلوات می‌فرستاد! و از اين كارها می‌كرد به طوري كه علي بن الحسين را به خشم می‌آورد! و از روي غضب بر او بانگ می‌زد! (ناچار) حضرت به او فرمود: چه چيز تو را به اين كار وا می‌دارد؟ آن مرد گفت: من دوست می‌دارم كه بر پيغمبرص سلام كنم، علي بن الحسين؛ فرمود: خبر داد مرا پدرم از جدم (اميرالمؤمنين؛) كه گفت: رسول خداص فرمود: قبر مرا عيد (جاي برو بيا) مگيريد!!.

از غرائب امر آن است كه اين حديث: **«**لا تتخذوا قبري عيداً**»** كه به نحو تواتر از رسول خداص صادر شده است، و تمام آنان كه اين حديث را روايت كرده‌اند حتي نوادگان بزرگوارش چون حسن بن حسن و علي بن الحسينإ آن را به معناي واقعي آن يعني تكرار آمد و شد گرفته و عملا بنا به مفاد آن، مردم را از زيارت قبر پيغمبرص منع می‌كردند. با اين حال پاره‌اي از كج انديشان بدعت دوست چون ديده اند كه اين عبارت با بدعتشان موافق نيست، گفته اند: **لا تجعلوا قبري عيداً** يعني قبر مرا چون عيد قرار مدهيد كه سالي يكي دوبار زيارت كنيد بلكه هميشه وهرروز!!! معني كردن اينان از اين حديث چون معني كردن جعالان كذاب در باره آن حديث نبويص است كه فرمود: **«من كذب عليّ متعمدا فليتبوأ مقعده من النار».**

-كسي كه حديث دروغ بر من بگويد بايد جايگاه خود را در آتش مهيا كند.

می‌گفتند پيغمبر خداص فرموده است (من كذب علي) ونفرموده است (من كذب لي) ما حديث (عليَّ) جعل نمی‌كنيم بلكه حديث (لي) جعل می‌كنيم، يعني حديث دروغ ما به ضرر پيغمبر نيست بلكه به نفع آن حضرت است!!!.

**هـ**: ايضا سمهودي كه خود از طرفداران زيارت است دركتاب وفاء الوفاء (ص1368) می‌نويسد: **«روي عن ابراهيم بن سعد بن ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف الزهري أنه قال: ما رأيت أبي قط يأتي قبرالنبي** ص **وكان يكره إتيانه».**

- از فرزندان عبدالرحمن بن عوف كه از صحابه پيغمبر بزرگوار است روايت می‌كنند كه پسرش گفته است: من پدرم را هرگز نديدم كه به قبر پيغمبرص نزديك شود و او آمدن نزد قبر پيغمبرص را ناپسند می‌داشت!!.

**و**: درصدر اسلام قريب يك قرن اصحاب پيغمبرص و تابعين اصحاب مردم را از آمد و شد از زيارت قبر پيغمبر صراحتاً يا كنايتاً باز مي داشتند چنانكه مراتب مذكوره و اخبار مأثوره به اين حقيقت گواهي می‌دهد از جمله در كتاب المصنف عبدالرزاق صنعاني (3/576) و سنن بيهقي آمده است: **«عبدالرزاق عن الثوري عن أبي المقدام أنه سمع ابن المسيب ورأى قوماً يسلمون على النبي** ص **قال: ما مكث نبي في الأرض أكثر من أربعين يوماً»**

- ابو المقدام از سعيد بن مسيب (كه از فقهاي سبعه مدينه و از تابعين متوفاي سال 95 هجري است) گروهي را ديد كه بر پيغمبر (نزد قبر) سلام می‌كنند،گفت: هيچ پيغمبري بعد از مرگ بيش از چهل روز در زمين نمی‌ماند. يعني زيارت پيغمبر به تصور اينكه آن حضرت در قبر يا در اطراف قبر است بي فائده و غلط است!.

با تتبع و دقت در كتب تواريخ معلوم ومسلم می‌شود كه در صدر اسلام و زمان حيات صحابه‌ى رسول خداص و تابعين طبقه اولي هيچ خبر و اثري از مسالة زيارت در بين مسلمانان نبوده و قبر مطهر پيغمبرص هرگز مزار ياران ابرار آن بزرگوار قرار نگرفته است! و در سال نود و يك هجري به بعد كه عمر بن عبدالعزيز از جانب وليد بن عبدالملك خليفه اموي مأمور تعمير خرابي ديواري كه از اتاق مقبره رسول اللهص ساقط شده بود گرديد، تا آن زمان هيچ كس به زيارت قبر پيغمبرص نمی‌رفت چنانكه قبلا گذشت كه جناب حسن مثني و علي بن الحسين ن نوادگان بزرگوار رسول خداص كساني را كه به قصد زيارت وسلام به آن بيت شريف وارد می‌شدند مانع می‌گشتند! و چون هر دو اين بزرگواران همسايه آن قبر مبارك واز همه كس بهتر و آشناتر به مقررات شرع بودند و رعايت احكام اسلام را بهتر می‌دانستند.

از جمله دلايلي كه مسلَّم مي‌دارد كه قبر مبارك رسول خداص بر حسب مضمون حديث شريف: **«لا تجعلوا قبري عيداً»** تا گذشت يك قرن اصلا محل آمد و شد زائران آن حضرت قرار نگرفت، آن است كه بر طبق نقل نورالدين علي بن احمد السمهودي از صحيح بخاري در «وفاءالوفاء» (ص 547-548) درهمان زماني كه عمر بن عبدالعزيز از طرف وليد بن عبدالملك مأمور تعمير خرابي مقبره مبارك و خريد خانه هاي اطراف براي وسعت دادن به روضه مبارك بود قبل از تعمير در آنجا اثر قدمي روي خاكهاي اطراف قبر ديدند كه از ديدن آن وحشتي بر بينندگان دست داد و تصور كردند كه آن جاي پاي خود پيغمبر است! و بعداً معلوم شد كه آن جاي پاي عمر است بعني از زمان عمر بن الخطاب تا آن روز كسي نزد آن قبر منور نرفته بود!.

ز: دركتاب كافي كتاب الجنائز (ص 201 ، چاپ اسلاميه) از حضرت صادق؛ نقل شده كه فرمود: **«قبر رسول الله** ص **محصب حصباء حمراء»**

ومانند اين حديث در طبقات ابن سعد (2/307) از عمرو بن عثمان از قاسم بن محمد بن ابوبكر الصديق جد مادري حضرت صادق ؛ آمده است كه گفته است: «**اطلعت وأنا صغير على القبور فرأيت عليها خصباء حمراء»**

مضمون هر دو حديث كافي و طبقات اين است كه تا زمان حضرت صادق ؛ كه بيش از صد و بيست سال از هجرت گذشته بود قبر رسول خداص و روپوش آن كه ريگهاي سرخ بود بر مردم مجهول بود كه بايد حضرت صادق و جد مادري اش قاسم بن محمد ابن ابي بكر از ‌آن خبر دهند و چنانكه حديث قاسم می‌گويد او در زماني كه كودك بوده با سركشيدن از دريچه اي يا پشت پرده اي آن قبر شريف را ديده است.

**ح** : درهنگام تعمير ديوار خانه كه قبر مبارك در آن بود يك كاسه چوبي يا گلي دركنار قبر يا طاقچه بود كه با فروريختن ديوار آن كاسه شكست! (طبقات ابن سعد 2/307 و وفاء الوفاء ص 549)

**ط**: همينكه ديوار خانه افتاد سه قبر در آن مشاهده شد كه وليد بن عبدالملك خليفه اموي آنها را نشناخت تا اينكه عمر بن عبدالعزيز صاحبان آن قبور (رسول خدا و شيخين) را معرفي كرد، اگر تا آن روز زيارتي معمول بود، ‌اين قبور اينچنين مجهول نبودند كه محتاج سؤال باشد.

**ي**: در المصنف(3/503)عبدالرحمن بن قاسم بن محمد بن ابي بكر گفته است: هنگامي كه ديوار خانه قبر رسول خداص فرو ريخت من به پرده دار آن گفتم: پرده را بلند كرد اطراف قبر را زمين خراشيده اي ديدم كه روي آن رمل است مانند رملهاي عرصه. بايد دانست كه عبدالرحمن با اينكه از وارثان عايشه بود هنوز تا آن زمان قبر را نديده بود!.

اين علامات دهگانه دليل است كه حديث شريف: **«لاتجعلوا قبري عيدا»،** ‌بيش از يك قرن عملا دركمال قوت بود! **تلك عشرة كاملة.**

**14**- مهمترين دليل بر اينكه زيارت معمول در زمان ما از قبور اولياء، هرگز در بين مسلمين صدر اول ائمه هدي†كه اين همه روايات و احاديث در ثوابهاي زيارت را به ايشان نسبت داده اند،‌ معمول نبود وبي اعتبار است، آن است كه در هيچ تاريخ معتبري ديده نمي‌شود كه يكي از اين بزرگواران براي زيارت قبر پيغمبر يا انبياي ديگر يا زيارت قبر يكي از امامان شدّ رحال و سفر كرده باشد. و باور كردني نيست كه امامي كه خود از أعبد عبادالله است، بلكه حتي يك مسلمان معتقد مردم را به عبادتي امر كند و خود از آن خودداري نمايد!! آيا چنين كسي مشمول آيه قرآن نيست كه مي‌فرمايد: ﴿ ﴾ [الصف: 3 و 2].

-«اي كساني كه ايمان آورده‌ايد چرا كاري كه خود نمي‌كنيد بدان قائل مي‌شويد، در نزد خدا بزرگترين بغض شديد و دشمني است كه كاري را كه خود نمي‌كنيد بدان قائل مي‌شويد.»

مثلا در احاديث زيارت آورده‌اند كه حضرت رضا ؛ فرموده است: **«أبلغ شيعتي إن زيارتي تعدل عند الله عز وجل ألف حجة قال فقلت لأبي جعفر** ؛ **ألف حجة: قال أي والله ألف ألف حجة لمن زاره عارفا بحقه!».**

- به شيعيان ما برسان كه ثواب زيارت من در نزد خداي عزوجل برابر با ثواب هزار حج است!.

راوي ميگويد: به امام محمد تقي پسر رضا ؛ عرض كردم: برابر با ثواب هزار حج است؟! فرمود: آري به خدا سوگند برابر با هزار هزار (يك ميليون) حج است براي كسي كه زيارت كند درحالي كه عارف به حق آن جناب باشد!!![[15]](#footnote-15).

كه اينجا اين سوال پيش مى‌آيد كه هر گاه اين سخن درست باشد كه ثواب زيارت رضا؛ برابر با ثواب هزار حج باشد تا چه رسد به اينكه برابر با ثواب هزارهزار حج باشد، و ثواب حج مستحبي طبق احاديثي كه از همين بزرگواران رسيده افضل است از نماز و روزه و حتي بالاتر است از آزادكردن برده و حتي طبق روايتي از صادق؛ پيغمبر خداص به مردي كه از فوت حج متأسف بود و از رسول خداص خواست كه او را به عملي هدايت كند كه اجر حاجي را داشته باشد، رسول خداص فرمود: به اين كوه ابو قبيس نگاه كن! اگر همه كوه ابوقبيس براي تو طلا باشد و تو آن را در راه خدا انفاق كني به ثوابي كه حاجي بدان دست مي يابد نخواهي رسيد! يا ثوابهاي بسياري كه در تهذيب شيخ طوسي آمده است.

هرگاه مطلب چنين باشد حضرت امام محمد تقي؛ كه نزديك هيجده سال در دربار مأمون به عنوان داماد وي محترم مي زيست و زيارت دامادش از قبر پدرش كه در آن قبر هارون هم بود هيچ مانعي نداشت، بلكه موجب خوشحالي او هم مي‌شد! چرا از درك ثواب يك ميليون حجي كه خود قائل بود، ولاأقل ثواب هزار حجي كه در كتاب خود حضرت رضا؛ آمده بود، چند فائده فوق العاده ديگر هم داشت.

**أ**: حضرت رضا؛ پدر امام محمد تقي؛ بود. علاوه بر درك زيارت، ثواب بر والد هم مي برد!.

**ب**: اين عمل او حجت و سند بود براي كساني كه زيارت را امري مشروع و مستحب مي دانستند.

**ج: زيارت او موجب مي‌شد كه ديگران هم با كمال اطمينان بدين عمل اقدام كنند.**

نه تنها امام محمد تقي ؛ به اين عمل كه تا حدي مشقت مسافرت داشت زيرا از بغداد كه مدتها در آن بود تا خراسان مسافتي طولاني بود هر چند با رفاهيت و وسائلي كه مامون خليفه دراختيارش مي گذاشت، چندان مشكل نبود، عمل نكرد، بلكه حتي به زيارت جد بزرگوارش موسي بن جعفر؛ كه در همان نزديكي بغداد در مقابل قريش آن روز و كاظمين امروز واقع است نرفت! درحالي كه طبق اخبار بسياري كه از پدر بزرگوارش رضا؛ دركتب احاديث آورده‌اند اين عمل آن حضرت نيز فوائد بسيار داشت كه علاوه بر درك ثواب بسيار زيارت و درك ثواب بر والدين، شهرت زنده بودن كاظم؛ كه طائفه واقفيه قائل بودند وآن حضرت را قائم آل محمد و آخرين امام دانسته و ائمه بعد از وي را قبول نداشتند عملا انكار و به هر صورت از كثرت و شدت واقفيه با اين عمل، ‌تا حد بسياري مي كاست و موجب تصديق رواياتي كه از پدرش در ثواب زيارت جدش آمده بود مي گشت!.

به موجب اين روايات و ملاحظه آن رفاهيات كه براي حضرت جواد الأئمه؛ حاصل بود جنابش را - العياذ بالله- ميتوانيم از چند جهت مقصر بدانيم! زيرا آن حضرت علاوه بر آنكه از زيارت پدر و جدش؛ با همه امكاناتي كه در اختيار داشت از زيارت بزرگترين كسي كه همه كس نه تنها بر حضرت جواد بلكه بر تمام مسلمانان حقوق بسيار داشت يعني حضرت مولي الموحدين اميرالمؤمنين علي بن ابي طالب؛ كه قبر مباركش بنابر مشهور در نجف يعني نزديك بغداد است كه آن روز مقر و مسكن داماد خليفه بود خود داري كرد!!!.

درحالي كه زيارت حضرت امير المؤمنين؛ از چند جهت بر حضرت امام محمد تقي؛ واجب مي نمود!.

**أ**: در احاديث بسياري از ائمه؛ ثواب بي شماري براي زائر قبر اميرالمؤمنين ؛ وارد شده حتي تهديداتي وحشت زا ! چون روايتي كه از حضرت صادق ؛ آورده‌اند كه فرمود: **«من ترك زيارة أميرالمؤمينين لم ينظرالله إليه».**

-كسي كه زيارت اميرالمؤمينين را ترك كند، خدا به نظر رحمت بر او نمي‌نگرد!.

و اين تهديدي نيست كه اگر روايت صحيح باشد بتوان آن را آسان گرفت.

**ب**: در زيارت امير المؤمنين علاوه بر آن ثوابها، ثواب برّ به والدين نيز وجود داشت زيرا آن حضرت ابوالأئمه است.

**ج**: عمل آن حضرت مسأله زيارت قبور را كه در كراهت مشهور است تخفيف می‌داد! اما همين خودداري حضرت جواد و ائمه ما قبل و ما بعد او ؛ دليل بزرگي است برصحت كراهت زيارت!.

**د**: زيارت آن حضرت،‌ اميرالمومنين؛ را در نجف، تصديق او از مزاري است كه هارون الرشيد به حدس وگمان و گفته يك دهقان از قبر مولاي متقيان، در آن بيابان بنياد نهاد، كه اكثر مورخان از قبول آن اباء دارند!!.

اگر يك زيارت از طرف حضرت جواد؛ در آن مزار صورت مي گرفت بيش از همه مأمون از آن جناب ممنون مي‌شد زيرا پدر مأمون اساس بارگاه نجف را بنا نهاد، و ضمنا دليلي بزرگ بر صحت روايات زيارت مي‌شد.

پس وقتي مي بينيم حضرت جواد؛ كه بيش از ائمه ما قبل خود امكان عمل كثيرالثواب زيارت قبور پدران بزرگوار خود را دارد و بنا به نقل روايات منتسبه به آن جناب از همه ائمه بيشتر براي زيارت ثواب قائل است، چنانكه ثواب يك زيارت حضرت رضا ؛ را كه خود حضرت برابر هزار حج ميگيرد، حضرت جواد؛ ميفرمايد: هزار هزار حج است[[16]](#footnote-16) و با اين حال بدان مبادرت نمى‌كند، مي‌دانيم كه مطلب چنين نيست و اين گفته، فرمايش آن حضرت نيست.

و رواياتي از حضرت جواد و ساير ائمه؛ نقل شده كه دراين روايات ثواب زيارتها را به ايشان نسبت داده اند، صحيح نيست، زيرا در آن صورت ناچار مشمول همان آية ﴿ ﴾. [االصف: 2] يعني «چرا كاري را كه خود انجام نمي‌دهيد بدان قائل مي‌شويد.»

مي‌شوند! و ما هرگز چنين اعتقادي در باره آن بزرگواران نداريم.

نكته قابل توجه و مهم اين است كه اگر تتبع شود زيارت قبر هيچ امامي را از طرف هيچ امامي در هيچ تاريخ معتبري نمي‌توان يافت! و اما آنچه در خصوص زيارت حضرت صادق؛ از قبر اميرالمؤمنين آمده است در صفحات بعدي همين كتاب از ضعف و سستي آن مطلع خواهيد شد.

حل مشكل و رفع معضل

پس با بياني كه گذشت و دلايل عقلي و نقلي كه آورديم معلوم شد مسأله‌ي زيارت كه در اين امت تا اين حد وسعت و گسترش يافته است و اكثر مردم مي پندارند كه يكي از فرائض مهم الهي و ركني از اركان عظيم اسلامي است، به هيچ اصلي از اصول دين متكي نيست، و اكثر تبعاتش از بدعت‌ها مايه مي‌گيرد!!.

شايد خواننده بپرسد پس اين همه روايات و احاديثي كه در خصوص زيارت در كتب فريقين از شيعه و سني وجود دارد و اين همه مزارات و بقاع كه در كشورهاي اسلامي بر قبور اموات بنا شده است و اين قافله‌هاي بسيار زوار كه از راست و چپ شهرها و روستاها رهسپار به سوي هر مزار و فرقه‌اي مقيم و ثابت و گروهي متحرك و سيارند چيست؟ و اين همه كتب و رسائل زيارت و آداب آن را كه از جانب ارشاد منتشر مي‌شود، چه چيز باعث است؟!

شايد بتوان تنها از كتب شيعه چون كامل الزياره و تهذيب و استبصار و كافي و مصباح و ساير رسائل وصحايف نزديك به هزار حديث و روايت يافت كه در ثواب زيارت و آداب و رسوم دخول به مشاهد وخواندن زيارات متعددي كه پاره‌اي داراي عباراتي مانند: **(السلام على عين الله الناظرة ويده الباسطة)**. ترجمه: (سلام بر چشم خداوند که مي‌بيند و دستش را که مي گشايد) است وارد شده كه از آنها جناب آيت الله العظمي! در كتاب **امراء هستي**، استناد به ولايت تكويني امام نموده است، ‌آيا ممكن است بيهوده سخن به اين درازي باشد؟!

اينك ما بعون الله تعالي در اين مختصر تا حدي كه بگنجد مسأله را روشن مي‌كنيم:

لازم است كه اين نكته را در نظر داشته باشيم كه از كثرت احاديث و بسياري كتب و رسائل در اين باب بلكه در هيچ موضوعي نبايد وحشت داشت، زيرا اگر كسي با كتب و رسائل سر و كار داشته باشد و بر احاديث و اخبار احاطه حاصل نمايد، مي‌بيند و ميداند كه بسياري از اين نوشته‌ها ارزش اعتناء نداشته بلكه بهترين خدمت به بشريت آن است كه آنها را با كمال احترام به دريا بريزند!!. وكثرت احاديث هم در پاره‌اي مواضع اهميتي ندارد و همان مثل معروف را بايد در مقابل دلايل عقلي و حسي و تاريخي كه آن را باطل مي‌نمايد به كار برد كه: هزار كلاغ را با يك كلوخ مي‌توان پَراند!.

شما مي‌بينيد كه در مقابل صدها حديثي كه در خصوص زيارت آمده است مسلما بهترين آن مزارها بايد قبر منور پيغمبر خداص باشد، ‌كه شيعه و سني در خصوص زيارت آن حضرت در كتب خود احاديثي آورده اند.! اما با دلايل عقلي و نقلي ثابت كرديم كه قبر رسول خداص نيز تا حدود يك قرن كه اصحاب بزرگوار او حيات داشتند، ‌هرگز مورد زيارت هيچ مسلماني قرار نگرفت تا چه رسد به قبر ديگران از ائمه و اولياء.

پس هرگاه قبر رسول خداص هيچگاه در صدر اسلام مورد زيارت مسلمانان نبوده و اصحاب و ذراري آن بزرگوار، پاره‌اي از مردم بي اطلاع از احكام اسلام را از زيارت پيغمبرص منع مي‌نمودند، ديگر چه اعتباري به احاديث وارده در اين موضوع خواهد بود كه يقينا از آثار وارده از ديگران بر اسلام است.

همه مي‌دانيم كه اسلام تنها درمحل ظهور خود (مكه و مدينه) محبوس نماند، بلكه با اجازه خدا و كوشش مسلمانان به دورترين نقاط جهان راه يافت و اكثر نقاط معموره عالم كه در برابر اسلام تسليم شدند و داراي آداب و سنن خاصي بودند كه از تمدن مخصوص آنان مايه مي گرفت و از آن جمله در پاره‌اي ازكشورهاي متمدن آن روز، احترام به مردگان و بنياد بقعه و بارگاه برگور آنان بود. چون مصر كه در آن مقابر ملوك وجود داشت و قبور فراعنه با عظمت فوق العاده بنا مي‌شد و اهرام ثلاثه موجود، از آثار روشن اين عقيده است، همچنين در ايران كه قبر كورش كبير و داريوش و پاسارگاد و كوردختر و ساير آثار ناشي از احترام به اموات در گوشه و كنار آن موجود است، و در خود حجاز هم در جاهليت و شرك به مزار مردگان اثر و قدرت فوق العاده‌اي قائل بودند. ظاهرا يكي از علل وحكمت نهي از زيارت قبور، همين عقيدة فاسد جاهليت به قدرت و احاطه وتصرف مردگان در امور زندگان بود، كه اسلام با تمام كوشش در محو آثار غلط جاهليت كوشيد. اما مي بينيم بعد از غروب خورشيد نبوت، بازهم به تدريج آثار جاهليت، زنده مي‌شود علي الخصوص پس از اينكه مسلمانان با مردم ممالك ديگري كه از حيث قدمت و مدنيت بر آنان برتري داشتند همنشين مي‌شوند، به ويژه در زمان عباسيان كه دولت و خلافت اسلامي يكسره در اختيار اشراف ايران قرار گرفت!.

اكثر آداب و عادات ايران به نام آداب اسلام در ميان مسلمين رايج شد، مخصوصا آداب و سنن تجهيز اموات چون تشييع جنائز اشراف با توق و علم و بوق و كرنا و برافراشتن و بنياد بقعه و دخمه و روشن كردن چراغ و تشريفات ديگر. بدين ترتيب مسأله زيارت اموات رونقي تازه يافت.

پس، علت سادة اين كيفيت همان تقليد و تبعيت از سنن و آداب ملل غير اسلامي است كه خواه ناخواه بر مسلمانان تأثير نهاد و در ميان آنان رواج يافت.

اما بايد ديد براي چه اين همه ثواب و فضيلت براي زيارت اموات در كتب احاديث و زيارات آمده است كه منظور اصلي ما هم از تأليف اين رساله، تحقيق همين وضعيت است كه مي بينيم مسأله زيارت در دين اسلام خصوصا در مذهب شيعه از بزرگترين عبادات شمرده شده تا آنجا كه سائر عبادات به لحاظ ثواب، تحت الشعاع آن قرار گرفته است!!.

علت توجه به زيارت و اهميت يافتن آن

علت توجه به زيارت اولياء در مذهب شيعه دو چيز است:

**1**ـ **سياست شيعه** که در امر ديانت و در مسأله‌ي زيارت، نقشي اساسي داشت. و علتش آن بود كه مي‌دانيم: طرفداران حضرت اميرالمؤمنين؛ كه در اواخر زمان حيات رسول خداص عدة مخصوصي را تشكيل می‌دادند پس از صلح امام حسن؛ با معاويه و در نتيجه فشار دولت بني اميه و ضعيتي پيش آمد كه ناچار به اختفاء و استتار شدند، و با تمام تلاشهايي كه چه در زمان حضرت امام حسن؛ و چه بعد از آن به كار بردند، در انتقال دولت از بني اميه به آل علي؛ نتيجه‌اي نگرفتند تا اينكه فاجعة خونين جگرسوز و دل گداز كربلا پيش آمد به صورتي كه همه كس كم و بيش از آن آگاه است. از اين رو مخالفان حكومت امويان كه البته بسياري از آنان در شمار دوستان نادان بوده‌اند براي تضعيف امويان و اقناع مردم به نامشروع بودن حكومت اين خاندان و جنباندن و شوراندن مردم عليه آل اميه از يك سو به انتشار فضائل كم مثال علي؛ وحضرات حسنين؛ كه هنوز چون درياي مواج در سينه باقيماندگان اصحاب رسول اللهص مي جوشيد، پرداختند و حتي در اين عرصه از جعل اخبار نيز دريغ نورزيدند و از سوي ديگر به ذكر متاعب و مصائبي كه از ستمگران اموي بر ابرار و اخيار آل علي ؛ به خصوص حضرت سيد الأحرار حسين بن علي؛ وارد آمده بود پرداختند و در اين ميدان نيز از جعل خبر پرهيز نداشتند و سر انجام نيز دولت بني اميه به زوال و اضمحلال نزديك شد، اما با روي كار آمدن بني عباس نيز از ارتكاب مظالم به آل علي ؛ كاسته نشد، و در نتيجه همين طريقه يعني ذكر مظالم مخالفين و مصائب اهل بيت ؛ و بيان فضائل بسيار آنان ادامه يافت. بديهي است كه تشويق و تحريك افراد به اينگونه اعمال (زيارت و عزاداري) كه خود از كار آمدترين روشها در آن زمان بود، جعل اينگونه احاديث در ثواب زيارت و تعزيت و نسبت دادن آن به كساني كه مقبول القول اند يعني ائمه‌ي اهل بيت؛، امري مورد انتظار بود!!! زيرا در مردم تاثير بسيار مي‌گذشت اما اثري موقت و زودگذر!.

شايد نسبت جعل احاديث در نظر پاره‌اي از خوانندگان باور كردني نيايد، ليكن آنان كه به تاريخ حديث و سير آن آشنايند مي‌دانند كه اين امر در نظر سياستمداران و مصلحت انديشان بسي آسان است ‌به شرحي مختصر كه پس از اين خواهد آمد إن شاء الله.

**2**ـ علت ديگري كه در جعل اينگونه احاديث اثري بيشتر داشت و كسان بسياري را به جعل آن بر مي‌انگيخت دشمني باطني با حقايق اسلام و تعاليم قرآن بود. زيرا قرآن چنان نور مبيني بود كه از كانون ربوبيت بر افروخته و از قلب طبيعت تراويده بود. وانسان را رهين عمل و كردار خود مي‌شناخت و مي‌فرمود:

﴿ ﴾. [الطور: 21]. - «هر انساني در گرو اعمال خودش است.»

﴿ ﴾ [الزلزلة:7و8]

«هركه به مقدار ذره‌اي نيكي كند (پاداش) آن را مي‌بيند و هر كه قدر ذره‌اي بدي كند (جزاي) آن را مي‌بيند.»

و اينگونه ذره بيني و دقت و به اصطلاح موشكافي! كساني را كه مي‌خواستند دري گشاده و ميداني آزاد براي اجراي شهوات داشته باشند طبعا به دنبال بازاري بودند كه متاعي در آن يافت شود كه تا تمام ولنگاري و بي بند و باري آنان را از محاسبة يوم الحساب در امان دارد نه تنها از سختي و شدت عذاب يوم عظيم نجات بخشد و از ندامت شرر بار يوم الحسره بيمه كند بلكه از وعده‌هاي پرسرور حور و قصور بهشت و رضوان نيز مسرور دارد.

چنين خواسته هايي عرضه كنندگاني به وجود آورد كه هم فاجران و فاسقان از متاع شفاعت برخوردار مي‌شدند و اين امتياز به وسيله توسل و تضرع در برابر بنده‌اي مسؤول انجام مي‌يافت و با زيارت مرده‌اي در گور و خواندن چند كلمة نامفهوم به عنوان دعائي مأثور، مسلوب العيوب و مغفور الذنوب مي‌شدند!!. وهم به وسيله اينگونه بدعتها از انجام دادن تمام احكام و رعايت حلال و حرام و تحمل انواع مشقات عبادت، آسوده گشته و سرانجام با كمال احترام در روز واپسين داخل بهشت برين مي‌شدند!.

ابتداء پيدايش اينگونه احاديث از جاعلان كه هدف از آن از ميان بردن اوامر و نواهي قرآن بود و بي شك از ناحيه دشمنان اسلام به وسيله عالم نمايان به ظاهر مسلمان صادر مي‌شد تا جايي كه خود آن حضرت ناچار شد كه قيام فرموده و مردم را از اين خطر بزرگ برحذر دارد چنانكه به فرمودة اميرالمؤمنين؛ خود رسول خداص خطبه‌اي خواند و فرمود: **«لقد كثرت عليّ الكذابة … فمن كذب علي متعمداً فليتبوأ مقعده في النار».**

«دورغ بستن بر من بسيار شده … هركه عامدانه برمن دروغي بگويد، بايد كه جايگاهش را در دوزخ بگيرد.»

در رجال كشي از حضرت باقر؛ روايت شده كه مي‌فرمود:«**ذاك سلمان المحمدي أن سلمان منا أهل البيت انه كان يقول للناس: هربتم من القرآن إلى الأحاديث وجدتم كتابا دقيقاً حوسبتم فيه على النقير والقطمير والفتيل وحبة خردل فضاق عليكم وهربتم إلى الأحاديث التي اتسعت عليكم».**

مضمون حديث شريف آن است كه در نزد امام محمد باقر ؛ نام سلمان برده شد حضرت فرمودند: او سلمان محمدي است، همانا سلمان از ما اهل بيت است او بود كه همواره به مردم مي‌گفت: شما مردم از قرآن گريخته به احاديث پناه برديد از آن جهت كه قرآن را كتابي يافتيد كه شما را بر نقير و قطمير و فتيل و خردل (يعني به اندك چيزي چون پوستة هستة خرما و خال پشت هسته) به حساب مي‌كشد، از اين جهت بر شما پذيرش قرآن سخت آمد و به تنگنا افتاديد، لذا به احاديث پناه برديد زيرا بر شما گشايش داد!!![[17]](#footnote-17).

با اينكه در ابتداء و زمان حيات رسول اللهص نقل احاديث كم اتفاق مي‌افتاد و از جهت اينكه مبادا عبارات احاديث با آيات قرآن مشتبه و مخلوط گردد، از نقل آن جلوگيري مي‌شد و بنا به پاره‌اي از روايات، تنها از ميان اصحاب به عبدالله بن عمرو بن العاص اجازه داده شد بود كه آنچه از پيغمبر خداص مي‌شنود بنويسد و ديگران چنين حقي نداشتند تا بدانجا كه ابوبكر بنا به نقل دخترش عايشه در حدود پانصد حديث از رسول خداص در دفترچه‌اي نوشته بود ولي شبي كه تا صبح مضطرب بود «على الطليعه» آب يا آتشي از دخترش خواست و آن احاديث را از ترس آنكه مبادا تخليط شده باشد از بين برد! با اين حال بعدا يعني پس از گذشت يك قرن كه نوشتن احاديث به فرمان عمر بن عبدالعزيز آزاد شد بازار حديث آن چنان رواج گرفت كه كثرت و حفظ و نقل آن يكي از مفاخر و امتيازات آن زمان گرديد! و كار به جايي رسيد كه خريد و فروش آن گرانبهاترين متاع روزگار شد!!!.

و بالاخره كثرت احاديث در زمان احمد بن حنبل به حدي رسيد كه او مسند خود را كه اكنون سي و چند هزار حديث است از ميان يك ميليون حديث انتخاب و تأليف كرد! و امام بخاري، صحيح خود را كه اكنون قريب هفت هزار حديث است از ميان هفتصد و پنجاه هزار حديث تدوين كرد و همچنين مسلم صحيح خود را كه كمتر از صحيح بخاري است از سيصد هزار!.

اين عمل آن روز به مسلماناني كه امروز به طائفه عامه و سني مشهور اند منحصر نبود، بلكه در گروهي كه امروز شيعه ناميده مي‌شوند و در آن روزگار رافضيخوانده مي‌شدند و درحقيقت احزاب غير علني بودند، شدتش بيشتر بود، زيرا معارف و آثار ايشان تحت كنترل و چندان مشهور نبود و در يك گروه وحزب خاصي باقي نمي‌ماندند و همه روزه در استتار و انتشار و انفجار بودند! و گاه از يك گروه، ده گروه يا بيشتر انشعاب كرده و جدا مي‌شدند!.

جعالان كذاب اكثرا در عراق بودند به طوري كه گفته‌اند در يك هزار حديث محدثين عراق، 999 حديث دروغ و يك حديث ديگر نيز محل ترديد است !!.

به ناچار حقيقت را بايد پذيرفت كه كساني كه آن روز با اسلام دشمني داشتند غالبا خود را در رديف شيعيان علي ؛ درآورده و ضربتي مهلك بر پيكر اسلام وارد ميكردند كه مهمترين حربه شان جعل حديث بود!!.

اين حقيقت آنگاه مورد تصديق قرار خواهد گرفت كه كتب ملل و نحل را خصوصا كتبي كه علماي بزرگ شيعه، در اين خصوص نوشته‌اند ‌مطالعه شود، از قبيل كتاب المقالات و الفرق «سعد بن عبدالله ا لاشعري القمي» متوفي 301 هجري كه خود از اعلام شيعه و از خواص اصحاب ائمه؛ بوده و كتاب فرق الشيعه أثر «أبو محمد حسن بن موسي النوبختي» متوفي 300 هـ كه او نيز از بزرگان علماي اين فرقه است. اكثر فرق خارج از دين حق را از شيعه شمرده‌اند چون سبائيه و كيسانيه و مغيريه و سرحوبيه و رافضيه و اسماعيليه و فطحيه و واقفيه و خطابيه و نميريه و غيرهم. و نام مبارك علي؛ و مظلوميت آن حضرت و فرزندان بزرگوارش كه به حُسن شهرت در بين مسلمين ممتاز بودند، پناهگاهي بود براي بد انديشان و بي ديناني كه در صدد ويراني بنيان اسلام بودند و بدين ترتيب بود كه با جعل احاديث و احداث مذاهب توانستند پيكر شريف جامعه اسلامي را قطعه قطعه كنند!.

پس چنانكه ديديم جعل احاديث دو انگيزه داشت نخست براي فرار از قرآن: تا به وسيله اشتغال و توجه به آن از انذارات و تخويفات آن در امان باشند و براي اجراي شهوات وسعت و آزادي داشته باشند و منظور دوم و مهمتر تخريب بنيان اسلام بود و هر گروه انگيزه‌اي داشت و گاه در يك گروه هر دو انگيزه موجود بود!.

شما به همين دوكتابي كه از اين دو عالم شيعه (سعد بن عبدالله اشعري و حسن بن موسي نوبختي) است، مراجعه كنيد و ببينيد فرقي كه تأسيس مذاهب و جعل اخبار مي‌كردند چگونه احكام حلال و حرام اسلام را براي تضييع هدف قرار مى‌داند و مردم را به ارتكاب محرمات تشويق مي‌نمودند!.

مثلا فرقه‌اي از اصحاب ابي الخطاب كه آن روز فرقه‌اي از شيعه را تشكيل می‌دادند طبق نقل المقالات و الفرق (ص 51 چاپ تهران)

**«أحلوا المحارم من الزنا والسرقة وشرب الخمر و تركوا الزكاة والصلاة والصيام والحج وأباحوا الشهوات بعضهم لبعض».**

« امور حرام چون زنا و دزدي و شرب خمر را حلال شمرده و پرداخت زكات و اداي نماز و روزه وحج را ترك كرده و شهوت را نسبت به يكديگر مباح ساختند!»

همين عبارات در كتاب فرق الشيعه نوبختي(ص61 چاپ نجف) با اندك اختلاف در «المقالات» است كه در آنجا لواط و سرقت را هم اضافه كرده است!! و درباره فرقه «مجسمه» در «المقالات و الفرق» (ص57) آمده است: **«وأباحوا الفروج كلها وأبطلوا النكاح والطلاق».**

«تمامي زنان را حلال شمرده و ازدواج و طلاق را باطل اعلام كردند!!.»

براي آگاهي از سائر عقايد فاسده اينان در باره اسماعيليه و نصيريه و نميريه به صفحات 63 و92 و 100 المقالات و الفرق و صفحات 81 و 105 و 116، فرق الشيعه مراجعه نمائيد، تا برشما معلوم شود كه مهمترين مقصد جاعلين حديث و مؤسسين مذهب، فرار از مقررات اسلام و تخريب آن بوده است!.

شايد در اين مورد گفته شود: اگر اين گروه كه نامشان ذكر شد از فرق شيعه بوده‌اند.

**او**لاً: امروز از نظر شيعه اماميه مطرودند، **ثانياً**: در زمان ما بحمد لله از ايشان فرقه‌اي در روي زمين نيست، پس قضيه، چه ربطي به آنچه ما در آن هستيم دارد؟.

مي‌گوييم درست است كه اين فرق از نظر شيعه اماميه گروه ضاله بوده و مطرودند، اما آثار و اخبار بسياري از آنان هنوز هم، در بين شيعه اماميه موجود است و حق و باطل آثار باقيمانده از گذشتگان با يكديگر مخلوط است و متأسفانه تا كنون اقدامي جدي براي تفكيك واصلاح آن آثار به عمل نيامده است!.

به علاوه بسياري از راويان اخبار شيعه اماميه همان معتقدان به مذاهب باطله چون فطحيه و واقفيه و شلمغانيه هستند و حتي كساني هم كه به امامي مشهور اند بسا كه قبلا درهمان مذاهب باطله روزگاري سپري كرده و بعداً به مذهب اماميه رجوع كرده‌اند از قبيل فرزندان اعين و ابوخديجه و معلي بن خنيس وغيرهم.

ودر صورت عدم تمسك به قرآن كريم، تفكيك و تفريق اخبار و آثاري كه اينان در زمان اعتقاد به مذهب سابق روايت كرده‌اند و ثبت شده، ‌از آثاري كه در زمان اعتقاد به مذهب سابق روايت كرده‌اند و ثبت شده از آثاري كه در زمان گرويدن به مذهب اماميه نقل كرده‌اند، بسيار مشكل است.

احاديث باقيمانده از فرق ضاله كه درکتب شيعه موجود مي‌باشد

صرفنظر از تمام اين معايب، اينك در كتب معتبر شيعه اماميه احاديثي موجود است كه همان رنگ و بوي مذاهب باطله را دارد، و همچنان انسان را به جرأت بر امور خلاف قرآن فرا مي خواند! از آن جمله:

**1**-"ابن بابويه قمي" در امالي در "المجلس الثمانون" ضمن فضيلت ماه رجب و ثواب روزه در آن، مي نويسد: **«ومن صام من رجب تسعة وعشرين يوماًً غفرالله عز وجل له ولوكان عشاراً ولوكانت امرأة فجرت بسبعين مرّة (امرأً)بعد ما ارادت به وجه الله والخلاص من جهنم لغفر الله لها!».**

- ملاحظه مي‌فرماييد با بيست و نه روز روزه در ماه رجب گناه زني كه هفتاد بار با هفتاد مرد زنا كرده باشد آمرزيده مي‌شود!! وشايد با هر مرد هفتاد مرتبه، جمعاً 4900 مرتبه!! در اين صورت آيا مي‌توان حتي يك حلال زاده جستجو نمود؟!.

**2**- در كتاب منتهي المطلب، علامه حلي (1/461) ضمن آنكه مي نويسد:

**«يستجيب أن يجعل معه(=الميت)شيئاً من تربة الحسين** ؛ **طلبا للبركة والاحتراز من العذاب والستر من العقاب».**

- مستحب است به منظور طلب بركت و دوري از عذاب و بر كنار ماندن از مجازات، با ميت مقداري از تربت امام حسين؛ نيز قرارداده شود.

سپس داستان زني را مي‌آورد كه مرتكب زنا مي‌شد و فرزنداني كه مي‌آورد، از ترس رسوائي مي‌سوزانيد! وكسي جز مادرش از كارش خبر نداشت. هنگامي كه مرد و دفن شد خاك او را بيرون انداخت و قبول نكرد! و به هر جا كه بردند وضع چنين بود، خانواده‌اش خدمت صادق؛ رفتند و قضيه را گفتند، امام از مادر آن زن پرسيد كه اين زن در زمان حياتش چه معصيتي مرتكب مي‌شد؟ مادرش ناگزير واقعيت را به استحضار امام رساند، حضرت فرمود: زمين او را قبول نخواهد كرد زيرا او خلق خدا را به عذابي كه خاص خداست معذب مي‌كرده است!! در قبر او مقداري از تربت حسين؛ بگزاريد! چنين كردند و خدا آن زن را مستور داشت!! آري با مقداري خاك تربت، معصيتي بدين عظمت تخفيف يافت!! تا كور شود هر آنكه نتواند ديد!!!.

**3**- در جلد نوزدهم بحارالانوار(ص302 چاپ كمپاني) از مهج الدعوات "سيد بن طاووس" نقل شده است: روينا باسنادنا الي سعد بن عبدالله، آنگاه سند حديث را تا به حضرت صادق؛ مي‌رساند كه فرمود: «إن عندنا ما نكمته ولايعلمه غيرنا».

- چيزي داريم كه آن را كتمان مي‌كنيم و غير ما آن را نمي‌داند.

و مي‌خواهد برساند كه نعوذ بالله اين سر از اسرار آل محمد است! تا آنجا كه مي‌گويد: امام جعفر صادق؛ فرمود: گواهي بر پدرم مي‌دهم كه او مرا حديث كرد از پدرش از جدش كه علي؛ فرمود: اي پسرك من، ناچار تقدير الهي و احكام آن، برآنچه من دوست دارم قضا و امضا مي‌شود. . . تا آنجا كه مي‌فرمايد: ترا ازخيري آگاه ميكنم كه اصل آن از خداست كه تو آن را صبح و شام خواهي گفت و بدان هزار هزار فرشته را مشغول خواهي داشت كه بر هر فرشته از آن هزار هزار فرشته، نيروي هزار هزار نويسنده تندنويس داده خواهد شد يا داده شده است. وخداوند براي اين، آن هزار هزارفرشته را مأمور كرده است كه براي تو استغفار كنند در حالي كه به هر فرشته نيروي هزار هزار سخنگوي تند داده شده است و براي تو در دارالسلام(بهشت) هزار خانه در صد قصر بنا شود كه در آنجا همسايه جد خود خواهي بود و براي تو در بهشتهاي عدن هزار هزار شهر بنا خواهد شد! ودر قبر تو نوشته هاي اين شهرها و قصرها (سند مالكيت آنها!!) با تو محشور خواهد شد تا براي تو هيچ ترسي وخوفي نبوده و هيچ تزلزل و لغزش در صراط و هيچ عذابي نباشد و . . . و . . . و . . . و براي تو هر روز به شمارة ثقلين (جن و انس) به هر نفس آنها هزار هزار حسنه نوشته و هزار هزاز گناه محو و هزار هزار درجه بلند خواهد شد و براي تو عرش و كرسي استغفار خواهند كرد تا آنگاه كه تو در مقابل خدا قرار گيري و.. . و . . . .

باري تمام ثوابها براي چيست؟ براي اينكه تو بگويي: **«سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر».**

و چند كلمه ديگر، البته حضرت امير المؤمنين از حضرت حسن؛ يا حضرت حسين؛ پيمان گرفته است كه اين راز را به كسي (نامحرم) نگويند اما متأسفانه اين راز كشف و در اين گنج عجيب و عظيم باز شده و كتابها را پركرده است واكنون هر فاسق و فاجري مي‌تواند تمام انذارت قرآن را هيچ گرفته و با خاطر جمع به فسق خود ادامه دهد! و اهل معني مي‌دانند كه اين اصرار در كتمان اين راز براي آن بوده است كه بازار اين ادّعا گرم باشد كه**«الانسان حريص علي ما منع»**. (انسان حريص است بر آن چيزي که منع شده) و **«كل ممنوع متبوع».** (هر چيز ممنوعي بيشتر به دنبالش مي‌روند) و مفت و ارزان ازدست ندهند!!.

**4**- باز هم احاديثي از اين قبيل دركتاب «**مهج الدعوت**» و غير آن فراوان است كه پناهگاه خوبي! براي مأمون بودن از انذارات قرآن است،‌ از آن جمله حديثي است در دعا كه در جلد 19 بحارالانوا از «**مهج الدعوت**» آمده است و از جمله ثوابهاي آن دعا آن است كه حتي زناي با مادر هم آمرزيده مي‌شود!!!.

و اينك آن حديث: **«عبدالله عن حميد البصري قال حدثنا ابراهيم بن أدهم عن موسى عن الفراء عن محمد عن علي بن أبي طالب صلوات الله عليه عن النبي** ص **قال: من دعا بهذه الأسماء استجاب الله عزوجل . . . ».**

- اين روايت كه سندش را به حضرت اميرالمؤمنين علي؛ رسانده‌اند آن است كه فرمود: پيغمبر خداص فرموده است: «هركه اين نامها را بر پاره‌هاي آهن بخواند هر آينه آن آهن ها آب شود و ... و ... و .... اگر مردي اين دعا را چهل شب جمعه بخواند خدا هر گونه گناهي را كه بين او و خدا هست بيامرزد، هرچند با مادر خود زنا كرده باشد البته خدا او را با اين دعا مي‌آمرزد، و ... و ... .»

دعا اينست، مي‌گويي: «**اللهم إني أسألك يا من احتجب بشعاع نوره عن نواظر خلقه»** و چند سطر ديگر.... .

- پروردگارا همانا از تو مي خواهم اي آنكه با پرتو نورش از ديدگاه خلقش در حجاب است.

گفته‌اند كه سلمان عرض كرد يا رسول الله پدر و مادرم فداي تو باد اين دعا را به مردم تعليم نكنم؟ پيغمبرص فرمود: اي اباعبدالله نه كه (خوانندگان اين دعا) نماز را ترك مى‌كنند و مرتكب زنا مي‌شوند درحالي كه خدا همه آنها و خانواده هايشان و همسايگانشان را و حتي كساني كه در مسجد آنها هستند و تمام مردم شهر خواننده دعا را مي‌آمرزد!!!.

يعني ثواب اين دعا آنقدر تند و تيز است كه نه تنها موجب آمرزش خواننده دعا كه نماز را ترك مي‌كند و مرتكب زنا حتي با مادر خودش مي‌شود بلكه تمام مردمي كه در شهر خواننده اين دعا ساكن اند آمرزيده خواهند شد!!!.

چه كسي مي‌تواند بگويد كه در يك شهر يك تن يافت نمي‌شود كه در طول عمر يك بار اين دعا را بخواند تا تمام اهالي شهر آمرزيده شوند!؟

حديث از اين بهتر!!؟ نويسنده‌اي چون سيد بن طاووس و روايت كننده‌اي چون امير المؤمنين و گوينده‌اي چون پيغمبرص اين حساب دنيا و آخرت! مرگ مي‌خواهي برو گيلان!!

**5**- بازهم از بركات احاديث خصم قرآن كه در كتب معتبر فراوان است حديثي است كه در همان كتاب «**مهج الدعوات**» سيد بن طاووس بنا به نقل بحار الانوار جلد نوزدهم (ص 296 چاپ كمپاني) است به اين عبارت**: «ومن ذلك دعا جامع لمولانا ومقتدانا أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب** ؛ **روينا بأسنادنا إلى سعد بأن يزيد يرفعه في كتابه كتاب فضل الدعاء قال:حدثنا يعقوب بن يزيد يرفعه قال سلمان الفارسى** س[[18]](#footnote-18)**».**

سلمان فارسي روايت مي‌كند كه از علي بن ابي طالب؛ شنيدم كه مي‌فرمود: رسول خداص فرمود: يا علي هر كه اين دعا را بر پاره‌اي آهن بخواند آنها ذوب شوند....

تا آنجا كه فرمود: قسم به كسي كه مرا به پيغمبري برانگيخته است اگر خواننده‌اي اين دعا را چهل شب از شبهاي جمعه بخواند خدا گناهان او را كه بين او و آدميان است بيامرزد هرچند با مادر ود زنا كرده باشد! (ولو فجر بأمه)[[19]](#footnote-19).

كسي كه بخواند اين دعا را در حالي كه مي‌خوابد خدا به هر حرفي از اين دعا هزار هزار از روحانيون(فرشتگان) را كه رخسارشان هفتاد بار بهتر از آفتاب و ماه باشد بر انگيزد كه برايش استغفار كنند. وبراي او حسنات و درجات بنويسند!!!.

سلمان گفت: عرض كردم پدر و مادرم فداي تو يا امير المؤمنين آيا كسي كه اين دعا را بخواند همه اين ثوابها را خواهد داشت علي؛ فرمود: من از پيامبر پرسيدم ورسول خداص فرمود: يا علي تو را خبردهم به عظيم‌تر از اينها، كسي كه بخوابد در حالي كه تمام گناهان كبيره را مرتكب شده باشد اگر اين دعا را بخواند و بميرد در نزد خدا شهيد است و هر چند بدون توبه بميرد، خدا مسجدش را و امامش را به عفو و رحمت خويش بيامرزد!!.

اين دعا در بحار چند سطر است وبا جمله: **«اللهم إنك حي لا يموت».**

-پروردگارا همانا تو زنده‌اي هستي كه نمي‌ميرد. آغاز مي‌شود.

حال اين دعاها كه در اين كتب معتبر!! كه بزرگاني چون **شيخ صدوق** و **علامه حلي** و **سيد بن طاووس** و امثال ايشان نوشته‌اند و در كتب ادعيه موجود است، ‌فقط يك استعداد مخصوص زناي بامحارم لازم دارد تا انسان اين ادعيه را به دست آورد و وسيله آمرزش خود قرار دهد!! و هر گناه كه مي‌خواهد مرتكب شود و از هر زني كه رغبت كند كام دل گيرد زيرا زنايي بدتر از زناي با مادر كه نيست، در صورتي كه زناي با مادر نيز با اين دعا بدون توبه مغفور است!! ديگر چه گناهي درمقابل اين دعا، تاب مقاومت دارد؟!.

اينست بركات احاديث دركتب معتبرما!! و در اينگونه احاديث است كه ثواب زيارت يك قبر بيش از نود حج با رسول الله و بيش از يك ميليون حج با ديگران است!!.

پاره‌اي از مخالفان ما كه عشق هر بدعت و با حق خصم بي حجت اند چون با چنين انتقادي در آثار ما آشنا مي‌شوند مي گويند فلان را چه شده كه جستجو كرده اين نوادر را پيدا نموده آنگاه آن را بزرگ كرده و به رخ ما مي‌كشد!.

در پاسخ مي گوييم:

**اولاً**: آنچه ما از اين بدعتهاي سنت شكن آورده‌ايم نوادر نيستند بلكه بسيارند و در دسترس همه.

**ثانياً**: فرضاً كه اينها نوادر باشند و حال آنكه كتب مملو از آنهاست، آيا براي تزلزل اركان دين بلكه ويراني بنيان شريعت هر يك و حتي يكي از آنها كافي نيست؟!.

هرگاه با يك دعاي مسند و مختصر بتوان انواع گناهان را مرتكب و بدون توبه مغفور و مالك باغهاي بهشت وحور و قصور شد و با يك بار زيارت يك قبر ثواب بيش از نود حج با رسول اللهص را كه در عمر مباركش فقط يك حج اسلامي به جاي آورد، جائز شد! و با يك قطره اشك چشم در عزاداري، آ‌تش غضب خدا را خاموش كرد! آيا ديگر براي انذارات قرآن كه در بيش از هزار آيه قرآن مذكور است، اثري باقي مى‌ماند و در چنين جامعه‌اي اثري از انسانيت و مسلماني مي‌توان يافت؟ عيان كافي از بيان است! و بايد هم چنين باشد زيرا: يك مثقال زهر، يك نهر آب را مسموم و هزارن نفر را مقتول ومعدوم مى‌كند.

صد كاسه انگبين را يك قطره بس بُود. زان چاشني كه در بُن دندان ارقم است!

و بدتر از همه آثار شرك باري است كه در اين دعاها و زيارتنامه‌ها به چشم مي‌خورد مثلا به اميرالمؤمنين؛ لقب **«عين الله الناظرة ويده الباسطة».** (چشم بيناي خدا و دست باز خدا) مي‌دهد تا از اين لقب‌ها، آيت الله العظمي زمان ما استنباط واستدلال به ولايت تكويني و عالم الغيب لايعزب عنه مثقال ذره دربارة امامان كنند!! و از جمله **«إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم»** (آمدن خلق بسوي شماست وحسابشان نيز با خود شماست) (مفاتيح الجنان دعای جامعه کبيره).

در حالی که خداوند در آخر سوره‌ي غاشيه مي‌فرمايند: **« إن إلينا إيابهم ثم إن علينا حسابهم».** ترجمه: بازگشت مخلوقات بسوی ماست و حساب آنها هم با ماست!

برای اين کلمات و اعتقادات مشرکانه چه دلائلی دارند؟! برای اينکه علی ؛ و س را **(قسيم الجنة والنار)** «تقسيم کننده‌ي بهشت و دوزخ». معرفی مي‌کنند در حالی که با آيات قرآن تناقض و تضاد دارد چه دلائلی دارند؟

استفاده معفو ومغفور بودن جميع شيعيان از تمام گناهان به علاوه شفيع بودن آنها بر جميع خلق جهان شود!! و فقط با بودن همين جمله در زيارتنامه به حساب تمام آيات قرآن كه استماع حتي يك آيه آن در خصوص حساب و ميزان يوم القيامه دل كوه را آب و جگر شير را كباب مي‌كند قلم نسخ بكشد!! و هر انسان عاقلي از خود مي‌پرسد كه اين پيغمبر ص مگر همان گونه كه دشمنانش مي‌گفتند: العياذبالله بي‌كار بود كه از يك طرف آن گونه آيات هول انگيز و جملات زهره گداز از جانب خدا بياورد كه خواب و آسايش را از هر مؤمن صاحب شعور سلب كند و از طرف ديگر با رهنمود به خواندن يك دعاي چند سطري و يك زيارت چند قدمي نه تنها خوانندة آن دعا و زائران قبر، مغفور و مالك هزاران حور و قصور خواهد شد بلكه ميليونها ثواب و اجور ديگر ازخدا طلبكار مي‌شود!!؟

آيا اين تناقض نيست؟ و اگر نه ،‌پس تناقض چيست؟ شايد مطالعه و نظر در اين مختصر تا حدي خواننده‌ي صاحبنظر را به اين حقيقت رهبري كند!.

چنانكه گذشت جعل حديث كه از همان ابتدا براي مقاصد سياسي و به منظور دشمني با حقايق اسلامي صورت گرفت كه ما شرحي از آن را دركتاب ارمغان آسمان[[20]](#footnote-20) آورده‌ايم در مسأله دعا و زيارت و محبت و ولايت كه به وسيله آن موضوع خوف و خشيت را از دين بود و إلا نه اين دعاها را آن اثر و نه اين زيارتها را آن ثمر است!. وچنانكه قبلا آورديم زيارت اموات را در شريعت حضرت خير البريات اين بركات نيست!!.

در اينجا اين سؤال مطرح مي‌شود كه مسأله ثواب زيارت در اين امت منحصر با فرقه شيعه نيست بلكه در كتب اهل سنت نيز احاديثي در اين باب مي‌توان يافت،‌ از جمله در همان كتاب **«وفاء الوفاء »** سمهودي كه خود تاريخ قبر رسول خداص را آورده است و از آن مي‌توان دريافت كه در طول يك قرن پس از رحلت رسول خداص هيچ خبر و اثري از زيارت قبر آن حضرت در بين مسلمانان از اصحاب و تابعين نبود با اين حال در باره زيارت حدود هفده حديث ضبط شده است و علاوه بر آن سي و سه حديث از طريق شيعه آورده است!!.

البته پاره‌اي از اين احاديث از حيث متن و سند مكرر اند به طوري كه مي‌توان گفت تمام آنها منتهي مي‌شود به دو حديث!! كه آن دو را بيهقي در **سنن الكبري** (5/245) آورده است كه از حيث سند يكي مجهول و ديگري ضعيف است!!.

از هفده حديث سمهودي، نُه حديث آن مستند به «**ابن عمر**» است و ظاهراً تنها اين استناد از آن جهت است كه در ميان اصحاب رسول خداص تنها «**عبدالله بن عمر**» بوده است كه چون از سفري بر مي‌گشت به در خانه‌اي كه قبر رسول خداص و ابوبكر و پدرش(عمر) بود مي‌رفت و سلام مي كرد! لذا حديث سازان به عمل او استناد و احاديث را به او اسناد داده اند! و اگر دقت شود اكثر راويان آن مجاهيل بوده‌اند! و يكي از عجائب در اين احاديث آن است كه در بيشتر آنها اين جمله ديده مي‌شود كه: «**من زارني بعد مماتي فكأنما زارني في حياتي».**

- هركه مرا بعد از مردنم زيارت كند همچون كسي است كه مرا در زنده بودنم زيارت كرده است!!.

و همين عبارت نيز دليل بر بي اعتباري آن است!.

در هر منطقي ونزد هر عاقلي و حتي به مضمون خود همين احاديث، حيات بهتر از ممات است، حال بايد ديد مگر آنان كه در حيات رسول خداص او را زيارت كردند اما به زيارت كردن بعد از موت از آن بهره ور مي‌شوند؟ و چون حديث به كلمه «**من**» بدون مقيد بودن به صفتي ابتدا مي‌شود معلوم مي‌گردد كه هر كس باشد گو باش! يعني فرقي نمی‌كند بنابراين بسياري از زائرين آن حضرت در زمان حيات، كفار و منافقين بودند و زيارت آن حضرت نه تنها فضيلتي برايشان كسب نكرد بلكه بالعكس موجب خسارت ايشان گرديد و براي مؤمنين هم تنها زيارت آن حضرت كسب فضيلت نكرد بلكه آنچه موجب سعادتشان شد تبعيت از پيامبر و اعمال صالحه ايشان بود! چنانكه مشهور است **اويس قرني** كه آن حضرت را نديد بارها مورد مدح آن جناب بود كه: **«إني أشم رائحة الرحمن من جانب اليمن».**

- رايحه رحمت پروردگار از سوي يمن به مشامم مي رسد.

و عبدالله بن ابي كه آن حضرت را بارها ديدار كرد مورد لعن خدا و رسول بود.

آنچه مسلم است به طور قطع و يقين حتي يكي از اين احاديث كه پنجاه باشد يا دو حديث، ‌از طرف پيغمبرص صادر نشده است و گر نه اگر يكي از اين حديثها در زمان حيات رسول اللهص از آن حضرت شنيده شده بود از همان روز دفن آن جناب، مزارش مورد زيارت همه اصحاب بود! نه اينكه پس از گذشت يك قرن هنوز در خانه‌اي كه قبر آن حضرت است پالان پوسيده شتر درگوشه‌اي و ظرف خالي از آب در گوشه‌اي! و جاي پاي عمر روي خاكهاي مجاور قبر باقي مانده باشد!.

علاوه بر آنكه زيارت قبور نهي شده و در اسلام جز براي عبرت و تذكر موت بدان دستور داده نشده است بلكه طبق كتب رجال كساني كه احاديث زيارت را روايت كرده‌اند همگي از **غلات** و**ضعفاء** و **مجاهيل** بوده‌اند كه ما حدود چهل نفر از آنان را كه احاديث زيارت بديشان مستند است درهمين مختصر به نقل از كتب أئمه رجال معرفي خواهيم كرد. و تو خود، حديث مفصل بخوان از اين مجمل!!.

پس اينگونه احاديث اگر براي تخريب دين نبود (كه بود) باري براي تأئيد دين نبوده ونيست! و خوانندة حقيقت جو در همين رساله مختصر كه ترجمه حال رجال و راويان اين احاديث را كه زيارت را با آن ثوابهاي كذائي براي ما ارمغان آورده‌اند هرگاه با دقت مطالعه كند درمييابد كه نه سند اين احاديث مقبول است ونه متن آن معقول! بلكه افكار خام و نابكار يك مشت غلوكننده و جاهل است كه اگر دشمن اسلام نبوده‌اند باري به حقايق آن هم راهي نيافته‌اند و علاقه‌اي نداشته‌اند: ﴿ ﴾ [النور: 40]. «ظلمتهايى است يكى بر فراز ديگرى».

خسارت و خصومت احاديث با آيات قرآن !!

احاديث اسلامي كه به هر صورت براي درك و فهم شريعت اسلامي از آن بي نياز نيستيم وسنت پيامبر و تفصيل مجملات آيات را از آن طريق مي‌توان به دست آورد، اما متأسفانه از همين رهگذر خسارتهاي سنگيني به احكام قرآن و اوامر و نواهي شريعت وارد شده است كه اشارتي اجمالا به پاره‌اي از آنها مي‌شود.

خسارت اين احاديث تنها منحصر به ثوابهاي بي حد و حساب زيارت و دعا و عزاداري و امثال آن كه نيروي محرك دين و شريعت را بي اثر بلكه بالعكس انسان را تبديل به جانور بلكه صدها مرتبه بدتر مي‌كند نيست!.

بلكه خسارتهايي كه ازنواحي ديگر و ضربات جان ربايي چون گرز و خنجر بر پيكر حقايق اسلامي وارد مى‌كند!.

مثلا صرف نظر از اينكه نماز را كه ركن مهم اسلام است به وسيله احاديث در پاره‌اي موارد شكلي ديگر !! زكات را كه اساس تأمين معيشت فقرا و هفت صنف ديگر است و در حقيقت بودجة مملكت اسلامي است با چند حديث مجعول و نا معقول، منحصر به اشياء نه گانه چون شتر و گاو و گوسفند غير معلوف و طلا و نقره مسكوك و گندم وجو و مويز و خرماي مشروط به شرائط مخصوص مى‌كند، كه در اين زمان به صورتي نا معقول درآمده است، همچنين از طريق احاديث، خمسي را در جامعه‌ي شيعه رواج داده‌اند كه از خدا و پيغمبر در اين باره خبري و در عمل مسلمين صدر اول از آن اثري نيست!![[21]](#footnote-21).

همچنين به استناد حديثي مجعول براي قبور ائمه و بناي آن املاك ومستغلات و اموال فراواني را صرف بنياد بقاع و قباب طلا و ضرايح نقره و انواع تشريفات قبور اموات مى‌كنند كه به اقرار محاسبان اوقاف بيش از يك ربع اراضي و املاك ايران صرف تعمير و تزيين اين مقابر و مشاهد كه شباهت بسياري به كاخ سلاطين جبار و فراعنه روزگار دارد، مي‌شود و در هر شهر و دهي قبور بسياري با جلال و جبروت وموقوفات به چشم مي‌خورد. و با قدرت و قوت همين احاديث است كه عده‌اي از تنبلان و انگلان را به نام سادات و علما، بر گردن مردم مسلمان تحميل كرده‌اند تا آن حد كه در زمان ما به نام ولايت فقيه، هر فرد كم اطلاعي را قيم و صاحب اختيار همه مسلمانان بلكه جميع خلق جهان، تبليغ مي‌كنند! و ترس آن است كه بدين ترتيب نام اسلام را هم خداي ناخواسته مكروه دنيا كنند!.

اينها و صدها مانند آن غير از خساراتي است كه از غلو و افراط درباره ائمه‡ كه متواضع‌ترين عبادالله بوده‌اند حاصل شده و آنان را مدير و متصرف عالم امكان و انداد و شركاء پروردگار جهان كرده‌اند!! **تعالى الله عما يقول المشركون.**

مخفي نماند كه ما منكر و مخالف احاديث(صحيح) نيستيم و چنانكه گفتيم براي فهم و درك اوامر و نواهي و تفصيل مجملات قرآن بدان نيازمنديم، اما آن حديثي كه طبق راهنمايي ائمه‡ مؤيد وموافق قرآن باشد نه اينگونه احاديث كه مضامين آن ناسخ بلكه خصم قرآن است!.

مثلا احاديثي كه با ثوابهاي باور نكردني[[22]](#footnote-22) مردم را به زيارت قبور ترغيب وتشويق مي‌كند به صراحت يا لاأقل به كنايه مخالف با قرآن است و زيارت مقابر براي تكاثر و تفاخر مكروه بلكه ممنوع قرآن است و به نص احاديث و آثار وارده و مسلم تواريخ، ‌زيارت قبور مورد نهي رسول اللهص بوده و فرمود: «**إني نهيتكم عن زيارة القبور».**

پس زيارت قبور از هر كه باشد جايز نيست و جز به قصد عبرت و تذكر موت، استثناء نشده است و پر واضح است كه اين مشاهد و مقابر پر جلال و جبروت كه پاره‌اي از آنها طعنه بر بارگاه فراعنه و اكاسره مي زند، هرگز از ديدن تشريفات آنها كسي به ياد موت و آخرت نمي افتد بلكه علاقه و محبت به دنيا و زخارف آن را صد چند مى‌كند! و مشاهده همين گنبدها، مسرفين و ثروتمندان را كه بر مزار اولياء چنين مى‌بينند، تشويق مي‌كند كه آنان نيز مقبره‌هاي خود را با انواع زينتها و فرشها و چراغها با بناهاي عالي بيارايند كه اولاد و احفاد آنان همان تفاخر وتكاثر جاهليت را بر مقابر آنان تجديد نمايند! و صدها مفاسد و جرأت دادن به فسادهاي ديگر كه در دنبال اين اعمال مى‌آيد.

به علاوه آن وعده‌هاي غرور انگيز كه ثواب يك زيارت و يا خواندن يك دعا و گريه بلكه تظاهر به گريه و زاری در عزاداري، عامل آن را تا آنجا مى‌برد كه هيچ ملك مقرب و پيغمبر مرسلي بدان دست نمى‌يابد!!. و براي خنثي بلكه مغفول نمودن آيات انذار و تبشير قرآن از جنود ابوجهل و ابوسفيان بسي مؤثرتر است!.

خداي سميع و بصير مى‌داند و **«كفي بالله شهيدا»** كه نگارنده اين سطور از تأليف و نشر اين منشور محرور و ساير آثار مأثور خود جز زدودن غبار اوهام و كثافات پر دوام از چهره نوراني آيين اسلام غرضي نداشته و در تمام ايام عمر خود در اين مرام جز تحمل آلام و اتهام بهره و احترامي نيافته ام، تا جايي كه در معرض قتل و انعدام قرار گرفته ام و يقين دارم كه پس از مرگ نيز مورد لعن و دشنام ليالي و ايام بسياري ازخاص و عام خواهم بود! اما چون اين مرام را براي رضاي پروردگار علام ذوالجلال و الاكرام انجام مي‌دهم و اين كار را بزرگترين جهاد براي تقويت اسلام مي دانم! هر چه مشقت و مصيبت افزون تر مسلّما ثواب و انعام مجاهد بيشتر است!.

در اينجا تذكر نكته اي را لازم مي دانم، كساني كه طرفدار زيارت معمول اند هنگامي كه از هر حجت در مي مانند مي گويند: گيريم كه زيارت قبور بزرگان دين مشمول اين همه ثواب نبوده و از طرف شارع بدان مأمور نباشيم باري وجود اين مشاهده و بارگاهها كمتر از قبر سرباز گمنام نيست كه درتمام كشورهاي متمدن يا بعضي آنها، ‌مورد احترام و سمبل حيثيت آن كشورهاست كه واردين و وافدين، به زيارت آن مي‌روند.!!.

هر چند پر واضح است كه تفاوت و تضاد بسياري بين اين دو هست! با اين حال مي‌گوييم: اگر مطلب از اين نظر باشد ما براي آن فوايد و فضايل بيشتر سراغ داريم: اما به چند شرط:

**اولاً**: اين آفت را كه در اين اعمال از اين احاديث است(يعني احاديث ضعيف وموضوع و جعلي) از آن برداريم، و اين گونه نسبتها را به شريعت ندهيم تا آن را در نزد عقلاي دنيا موهون وخود را ازجهت ارتكاب بدعت در نزد خدا ملعون و از جهت صرف اموال در كاهاي بيهوده متضرر و مغبون ننماييم.

**ثانيا**: اين همه تشريفات و تزيينات و صرف اموال و عرض حاجات و نذورات را از آنها برداريم تا از ورطه پر آتش شرك نجات يابيم.

بديهي است اگر به چنين اموري اقدام نماييم فوايد و نتايجي خيلي بيش از آنكه بنياد گزاران دلسوز گفته‌اند خواهيم برد، و اين مطلبي است كه ما در سي و چند سال قبل دركربلا در صحن مطهر حسيني سلام الله عليه پيشنهاد كرديم ودر اين مختصر نيز مجملي از آن آمده است[[23]](#footnote-23).

مقدمه را در همين جا پايان مي‌دهيم و مي‌پردازيم به متن كتاب كه در چند سال قبل آن را براي چاپ در جواب و رد كتاب امراء هستي يكي از آيات عظماي إلهي!!! قم آماده كرده بوديم و با اينكه تاكنون چند بحث از پنج بحث آن را با تمام سختيها و گرفتاريها و كارشكنيها طبع و تقريبا مخفيانه منتشر كرده‌ايم[[24]](#footnote-24). متأسفانه دو بحث آن: **«بحث ولايت»** و **«بحث زيارت»**، تاكنون به علت نداشتن وسائل و قدرت چاپ و فقدان امنيت و موانع ديگر در عقدة تعويق مانده است، اينك بحث زيارت آن را با همان اسلوب مباحث قبلي به حول و قوه‌ي پروردگار در اختيار طالبان حق مي‌گذاريم. وما توفيقي إلا بالله.

ضعف روايات زيارت از كتب أئمة رجال

ترديدي نيست كه پس از آنكه مسلمانان با فرق مخالف خود از يهوديان وترسايان و گبران و بودائيان و قبطيان تماس گرفتند و در مرز و بوم آنان مقابرالملوك و پاسارگاد و قبر كورش و داريوش و امثال آن را ديدند مسأله‌ي زيارت به ميان آمد و در زمان عباسيان ساختمان مقابر و مشاهد برگور مردگان مسلمانان آغاز شد و قافله زوار از راست و چپ براي زيارت قبور پاره‌اي از صالحان و اوليا شدّ رحال و سفر نمودند. وهر روز گنبدي گِلين و آجرين و اخيراً سيمين و زرين از هر گوشه قبه‌اي بر آسمان بلند شد، و راوياني از خاور و باختر براي جعل خبر و در حيقيقت بي اثر كردن احكام جاندار و حياتبخش شرع انور سر بر آوردند وكتب احاديث و اخبار را از وعده‌هاي گزاف و خلاف پركردند تا جائي كه زيارت قبر با چند حج و چند عمره و اخيرا با صد هزار حج و با رسول خداص صد هزار عمره وحتي صد هزار غزوه با پيغمبر صو امام عادل برابرگرديد ... بلكه بيشتر!!!.

علت و انگيزه اين ماجرا هر چه باشد آنچه بيشتر نزد ارباب عقول مورد قبول واقع مي‌شود آن است كه چون اكثر، بلكه تمام راويان اين احاديث چنانكه شرح آن بيايد غاليانو كذابان و مفسدان و بي دينان بوده‌اند، جعل اين احاديث به منظور تضعيف و سست كردن بنيان شريعت و ابتذال و استهزاء به كتاب خدا، بوده است تا باوركنندگان، آن روح خوف و خشيت را كه از وقوع درمعصيت و يا سستي در انجام عبادت در خود حس مي كردند از خويش زائل كرده و به غرور انبار كردن اين همه طاعات و زاد و توشه و حسنات ... براي يوم القيامه جرأت و گستاخي در معصيت حضرت خالق البريات پيدا كنند‌ و به فسق و فجور، وقت و نسل خود را ضايع نموده و از روي آوردن به خيرات و حسنات و بذل مال و جان در راه خدا و ذخيرة يوم المعاد خودداري نمايند.

و مخصوصا جهاد في سبيل الله كه خود، وسيله‌ي ترقي و پيشرفت و عظمت اسلام بوده است فراموش شود، و در عوض به عملي مشغول شوند كه از آن اگر ذلت و نكبتي نصيب نشود لاجرم عزت و شوكتي از دست ندهد.

و غرض ديگر از نشر و تبليغ اين موضوع شايد چنانكه مخالفان شيعه گفته‌اند آن بوده است كه سياستمداران خواسته‌اند از اهميت فراوان و بي بديل حج خانة خدا كه يكي از بزرگترين وسائل ارتباط مسلمانان و اتحاد اسلامي است حتي المقدور كاسته شود!.

هر چه بود اين نقشه و سياست كار خود را به شديدترين صورت انجام داده است به طوري كه امروز در مردمي كه ادعاي مسلماني و تشيع مي نمايند بزرگترين آرزو و مهمترين عمل، زيارت قبور وعزاداري و سوگواري است! و پر واضح است كه اين عمل تاكنون نتيجه روشني كه داشته جز غرور و جهل و فقر و احتياج چيز ديگري عايد اين ملت نكرده است! و چيزي كه بر معارف و عقايد اين طايفه افزوده است همان فقرات كفر آميز غرور انگيز است كه امامان را: **«عين الله الناظرة ويده الباسطة وإيابهم إليكم وحسابهم عليكم»**[[25]](#footnote-25)**.**

معرفي كرده است و شب و روز اين عبارات شرك و كفر در مشاهد متبركه ايشان خوانده شود.

چنانكه در سطور آينده خواهيد خواند اكثر بلكه تمام اين ثوابها كه براي تشويق از طرف راويان ومحدثان و علماي شيعيان در كتب اخبار جمع شده از ناحيه غاليان و كذابان و دشمنان دنيا و آخرت مسلمانان جعل و وضع شده است. اما آنچه باعث تعجب و حيرت است آن است كه چگونه بسياري از جامعين اين احاديث كه خود از ائمه علم رجال‌اند اين احاديث را در كتب خود آورده‌اند!!؟. مثلا شيخ طوسي كه خود دو كتاب در علم رجال تأليف كرده است بسياري از راويان اين احاديث را غلو كننده و كذاب و ضعيف شمرده است با اين حال دركتاب معروف خود تهذيب الأحكام بسياري از احاديث زيارت را از همين غاليان كذاب روايت كرده است!.

اينان چون طبيبان اند كه براي احتراز از ابتلا به امراض خودشان دستوراتي براي پرهيز مريض مي دهند آنگاه خود در نشر ميكروب همان مرض حريص‌اند[[26]](#footnote-26)\*!!(1) ما عقيده داريم كه به هر حال از اين غفلت و اشتباهشان نبايد غافل بود.

باري ما اين مقدمه را با بخشي كه درخصوص زيارت داريم. قربة إلى الله و طلباً لمرضاته با تمام خسارات مادي و ضررهاي معنوي دنيوي كه براي ما دارد و از چنين جهادي انتظار مي‌رود. تقديم طالبان حق و حقيقت مي‌كنيم تا خود با عقلي روشن و چشمي بصير بدان بنگرند، اگر عقل و وجدانش آن را پذيرفت در نشر و اشاعه آن بكوشند تا شايد بتوانيم از اين خرافات، طالبين حق را نجات دهيم و به شاهراه اسلام صحيح كه سعادت دنيا و آخرت در آن است برسانيم و در نتيجه ثوابي از آن عايد ما گردد، و گرنه ما دين خود را نسبت به شريعتي كه علاوه بر تبعيت به حفظ و حراست آن نيز مأموريم به قدر مقدور ادا نموده و انجام وظيفه كرده‌ايم.

**و إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت وماتوفيقي إلا بالله.**

تعدادي از راويان احاديثي كه در كتب شيعه (**كافي وكامل الزيارة ومن لا يحضره الفقيه وتهذيب الأحكام**) در باب زيارت آمده است به ترتيب حروف هجايي به قرار ذيل است مگر افراد نادري كه گفتار آنها چندان مخالفتي با مباني دين نداشته و يا ظهور آن احاديث از طرف آنان ارزش يقين نگرفته است.

اسامي راويان:

|  |  |
| --- | --- |
| 18- عبد الله بن عبد الرحمن الاصم | 1- احمد بن هلال عبرتايي |
| 19- عبد الله بن القاسم الحضرمي | 2- بكر بن صالح |
| 20- عبد الله بن ميمون القداح | 3- جعفر بن محمد بن مالك |
| 21- عثمان بن عيسي | 4- حسن بن عبد الله القمي |
| 22- علي بن حسان | 5- حسن بن علي بن ابي حمزه |
| 23- علي بن فضال | 6- حسن بن علي بن ابي عثمان |
| 24- عمرو بن ثابت | 7- حسن بن علي بن زكريا |
| 25- قاسم بن يحيي | 8- حسين بن عبد الله |
| 26- محمد بن ارومه | 9- حسين بن مختار |
| 27- محمد بن اسلم | 10- حسين بن يزيد النخعي |
| 28- محمد بن جمهور | 11- خيبري بن علي الطحان |
| 29- محمد بن حسن بن شمعون | 12- داوود بن كثير الرقي |
| 30- محمد بن سليمان الديلمي | 13- سلمه بن الخطاب |
| 31- محمد بن سنان | 14- سهل بن زياد |
| 32- محمد بن صدقه | 15- سيف بن عميره |
| 33- محمد بن عيسي بن عبيد اليقطيني | 16- صالح بن عقبه |
| 34- محمد بن فضيل | 17- عبد الرحمن بن كثير |
| 40- يونس بن ظبيان | 35- محمد بن موسي الهمداني |
| 41- موسي بن عمران النخعي | 36- معلي بن محمد البصري |
| 42- سليمان بن عمرو النخعي[[27]](#footnote-27)\* (1) | 37- مفضل بن صالح |
| 43- صالح النيلي\* | 38- مفضل بن عمر |
| 44- منذر بن جارود\* | 39- موسي بن سعدان |

پاره‌اي از اين راويان، يك حديث و پاره‌اي از آنان تا بيست حديث و بيشتر در باب زيارت و ثواب آن با واسطه يا بي واسطه از ائمه اهل بيت † روايت كرده‌اند.

اينك ما به ترتيب اسامي اينان سابقه و ترجمه حال هر يك از ايشان را از كتب معتبر رجال شيعه چون رجال نجاشي و شيخ طوسي و غضائري و علامه حلي به نظر خوانندگان حقيقت جو ميرسانيم و پاره‌اي از احاديثي كه اينان در خصوص زيارت و ثواب آن آورده‌اند همراه ترجمه آن مينگاريم تا خود انصاف دهند كه آيا شخصي كه ايمان به خدا و رسول و روز قيامت دارد مي‌تواند به استناد چنين راوياني مطمئن و مغرور شده و عملي را كه نه در كتاب خدا از آن خبري و نه در سنت رسول اللهص از آن اثري است به عنوان بزرگترين عبادات انجام داده و عبارات و فقراتي كفر آميز كه در اين زيارتنامه‌ها آمده است مدرك و حجت در ولايت تكويني و تصرف و حاكميت ائمه ؛ بر كل موجودات بشمارد وملتي را كه در تاريخ جهان راقي ترين ملل جهان بوده‌اند در نتيجه اينگونه القاءات شوم به صورت منحطترين(از انحطاط) و ذليل ترين ملل عالم از حيث دين و دنياي امروز در آورد؟

بنا به ترتيب حروف هجايي اولين رجال احاديث زيارت

**1**- **احمد ابن هلال عبرتايي** است، ليكن چون ترجمه حال او در متن بحث آمده است[[28]](#footnote-28). در اينجا فقط به ذكر نام او از لحاظ ترتيب، ‌اشاره مي‌نمائيم و بقيه را به متن بحث إحاله مي‌كنيم.

**2-بكر بن صالح الرازي**، كه شرح حال او در متن بحث آمده است لذا به آنجا إحاله مي‌شود[[29]](#footnote-29).

3-**جعفر بن محمد بن مالك: الف: مجمع الرجال 2/42(غض) جعفر بن محمد بن مالك بن عيسى بن شاپور، كذاب، متروك الحديث جملة وكان في مذهبه ارتفاع ويروي عن الضعفاء والمجاهيل و كل عيوب الضعفاء مجتمع فيه.**

عضائري مي‌فرمايد: **جعفر بن محمد بن مالك** مردي است بسيار دروغگو و همه حديثهاي او متروك است و در مذهب او ارتفاع و غلو است، به علاوه از ضعفاء و مجهولان روايت مى‌كند، و تمام عيوب ضعفاء در او جمع شده است.

**ب**: در رجال نجاشي ص 94، همين صفات زشت را دربارة او مي شمارد به علاوه مي‌فرمايد: **«وسمعت من قال كان أيضاً فاسد المذهب والرواية».**

- جناب ايشان او را فاسد المذهب و الروايه مي‌داند.

يعني علاوه برصفات زشتي كه عضائري بر او مى‌شمارد فاسد المذهب والروايه هم هست!.

**ج**: رجال حلي ص 21 همين گفته‌هاي نجاشي و غضائري را تكرار كرده و سر انجام مي‌فرمايد: **«عندي في حديثه توقف و لاأعمل بروايته»**

من در حديث او توقف كرده و به روايت او عمل نمي‌كنم.

4-**حسن بن عبدالله القمي**:

اين شخص را بنا به نقل تنقيح المقال 1/288 و خلاصه علامه ص 212 حسن بن عبدالله با حسن بن عبيدالله گفته‌اند كه متهم به غلو است.

**5-حسن بن علي بن ابي حمزه البطائني**:

**أ** / رجال نجاشي ص 28:  **« انه كان من وجوه الواقفة،‌ لا أستحل روايته».**

- وي از بزرگان واقفه است كه منكر امامت حضرت رضا و ائمه بعد از او؛ بودند به طوري كه جناب نجاشي روايت از حسن به علي را حلال نمي‌شمارد.

**ب** / مجمع الرجال قهپائي 2/121: **«محمد بن مسعود قال:سألت علي بن الحسن فضال عن حسن بن علي بن أبي حمزه البطائني؟ فقال:كذّّّّّّّّّاّب ملعون»**

-محمد بن مسعود مي‌گويد كه: از علي بن فضال كه خود از فطحيه بود درباره احوال حسن بن علي بن ابي حمزه بطائني پرسيدم، علي گفت: او بسيار دروغگوي ملعوني است!.

**ج**/ غضائري درباره او فرموده است: **«حسن بن علي بن أبي حمزه البطائني مولى الانصار أبومحمد واقفي بن واقفي ضعيف في نفسه».**

- حسن بن علي بن ابي حمزه واقفي فرزند واقفي است و خود به خود ضعيف است.

**د** / در نقد الرجال تفرشي ص 92 مراتب بالا را آورده و اضافه مى‌كند: **«حكى لي أبو الحسن حمدويه ابن نصير عن بعض أشياخه أنه قال:حسن بن علي بن أبي حمزه رجل سوء».**

**-**حسن بي علي بن أبي حمزه مرد بدي است.

اينك اين احاديث را از اين كذاب ملعون دركامل الزياره «**ابن قولويه**» بخوانيد كه در ص 119 آن كتاب مي‌نويسد: **«عن علي بن أبي حمزه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: وكل الله بقبر الحسين** ؛ **سبعين الف ملك يصلون عليه كل يوم شعثاء غبراء من يوم قتله إلى ما شاء الله يعني بذلك قيام القائم ويدعون لمن زاره ويقولون يارب هؤلاء زوار الحسين** ؛ **افعل بهم وافعل بهم».**

- اين علي بن أبي حمزه كذاب ملعون از أبي بصير از حضرت صادق ؛ روايت كرده است كه آن حضرت فرموده است: خدا هفتاد هزار فرشته بر قبر حسين ؛ گمارده است كه هر روز به صورت ژوليده مو و غبار آلود از روز كشته شدن آن حضرت تا روزي كه قائم، قيام كند بر او صلوات مي‌فرستند و به كسي كه آن حضرت را زيارت كند دعا مى‌كنند و مي‌گويند: پروردگارا اينان زائران حسين‌اند به ايشان چنين و چنان كن.

كسي نمي‌داند اين خداي حكيم براي چه فرشتگان را به اين صورت در آنجا گمارده است، ژوليده مو و غبار آلود بودن فرشتگان چه فايده‌اي دارد؟ مگر پاكيزه و مرتب بودن عيبي دارد؟ آيا با سر و وضع مناسب و پاك نمي‌توان عزاداري كرد؟

در ص 153 آن كتاب: **«عن حسن بن علي بن أبي حمزه عن حسين بن محمد بن عبدالكريم عن مفضل بن عمر عن جابر الجعفي في حديث طويل فاذا انقلبت من عند قبر الحسين ناداك مناد لوسمعت مقالته لأقمت عمرك عند قبرالحسين** ؛ **وهو يقول لك أيها العبد قد غنمت و سلمت قد غفرلك ما سلف فاستأنف العمل».**

يعني: همين حسن بن علي بن أبي حمزه از حسن بن محمد بن عبدالكريم كه در كتب رجال از او نامي نيست از مفضل بن عمر كه خود از رجال بد نام است از جابر جعفي كه او نيز خوشنام نيست روايت مي‌كند كه حضرت صادق ؛ در حديث طولاني فرمود: همينكه از نزد قبر حسين ؛ برگردي ندا كننده‌اي تو را ندا كند كه اگر گفتار او را مي شنيدي در تمام عمر خود در نزد قبر حسين اقامت مي‌كردي. او مي‌گويد: اي بنده خدا راستي كه غنيمت كردي و سالم ماندي گناهان گذشته تو آمرزيده شد اين عمل را از سر بگير!!!!.

آري اينگونه احاديث است كه از يكسو مغروران را به گستاخي در معصيت إلهي جرأت مي‌دهد و هر منكري را به اميد ثواب زيارت مرتكب مي‌شوند، و ازسوي ديگر سالي ميليونها تومان رنج دست خود و ديگران را در اين راه مصرف مى‌كنند و نتيجه‌اش همين وضع است كه ملاحظه مي فرماييد.

6- **حسن بن علي بن ابي عثمان**: **ا** - در رجال شيخ طوسي ص413 و 420 مى‌نويسد: حسن بن ابي عثمان السجاده، غلو كننده.

**ب** –در مجمع الرجال قهپائي ج‏2/124، غضائري مي‌فرمايد: **حسن بن علي بن ابي عثمان ابو محمد المقلب بسجاده في عداد القميين ضعيف و في مذهبه ارتفاع.** حسن بن علي بن ابي عثمان كه ملقب به سجاده است در عداد غاليانقم بوده و ضعيف است و در مذهب او ارتفاع و غلو است.

**ج** / رجال نجاشي ص 48 **«حسن بن ابي عثمان الملقب بسجاده أبو محمد كوفي ضعفه اصحابنا»** علماي ما (شيعيان) او را ضعيف شمرده‌اند.

**د** / رجال كشي ص 478 چاپ كربلا مي نويسد: **« قال أبو عَمرو السجاده لعنة الله ولعنة اللاعنون والملائكة أجمعون».**

-يعني أبوعَمرو صاحب رجال كشي فرموده است: اين سجاده را خدا لعنت كند و تمام لعنت كنندگان و همه فرشتگان لعنتش كنند.

اين بدبخت ملعون به همراهي رفيق ديگرش، «**حسين بن عبدالله**» كه إن شاءالله شرح حال نكبت مآلش خواهد آمد[[30]](#footnote-30) در صفحه 132 كامل الزياره اين حديث سراسر اغراق و غلو آميز را از يكديگر روايت كرده‌اند**: «عن حسين بن عبدالله عن حسن بن علي بن أبي عثمان عن عبدالجبار النهاوندي عن ابي سعيد عن حسين بن ثور بن ابي فاخته، قال: قال أبوعبدالله** ؛: **يا حسين من خرج من منزله يريد زيارة قبرحسين بن علي صلوات الله عليهما إن كان ماشياً كتب الله له بكل خطوة حسنة و مُحي عنه سيئة حتى إذا صار في الحائر كتب الله من المصلحين (المفلحين المنجحين) المنتجبين حتى إذا قضى مناسكه كتب الله من الفائزين حتى إذا أراد الإنصراف أتاه ملك فقال:أن رسول الله** ص **يقرئك السلام و يقول لك استأنف العمل فقد غفرت لك ما مضى!!».**

- حضرت صادق؛ فرمود: اي حسين (بن ثور) كسي كه از منزل خود بيرون شود و قصد زيارت قبر حسين بن علي صلوات الله عليهما را داشته باشد اگر پياده برود خدا به هر گامي براي او حسنه‌اي نوشته و گناهي از او را محو نمايد تا هنگامي كه وارد حائر شود خدا او را از مصلحين (رستگاران و پيروزان) شايستگان بنويسد تا آنگاه كه مناسك [[31]](#footnote-31)\*(2) خود را به جا آورد خدا او را از فائزين بنويسد، همين كه قصد انصراف كند فرشته‌اي آمده و مي‌گويد رسول خدا ص تو را سلام فرستاده مي‌فرمايد عمل خود را از سر گير كه گناهان گذشته تو آمرزيده شد»!!.

تعجب ما از اين است كه هر گاه مردي در كتب رجال بدين بدنامي است، اگر بخواهيم روايت رجل بد نامي را رد كنيم حق اين است كه آنچه مربوط به عقيده اوست و اين قبيل احاديث كه روح غلو از آن مي‌بارد مطرود شود، پس چرا مسؤولين شريعت به چنين عملي همت نگماشته‌اند؟ مگر نه اين چنين احاديث است كه روح خوف و خشيت را در افراد كشته و آنان را به جرأت در معصيت و سستي در انجام احكام مغرور مي‌نمايد كه يك زيارت چندين هزار حسنه در نامه عمل زائر ثبت و چندين هزار سيئه را محو مي‌كند فلذا براي دست يافتن بدان به هر قيمتي باشد اقدام مي‌كند تا از قيد ساير احكام آزاد گردد؟

7-ديگر از رجال احاديث زيارت **حسن بن علي بن زكريا** يا حسين بن علي بن زكريا (به اختلاف نسخه‌ها) است. اين شخص را در كتب رجال چنين معرفي كرده‌اند:

**أ** / غضائري در «مجمع الرجال » 2/190 فرموده است: **«حسين بن علي بن زكريا بن صالح زفر العدوي أبوسعيد ضعيف جداّ كذاب».**

حسين بن علي بن زكريا بن صالح ... خيلي ضعيف و بسيار دروغگو است.

**ب** / رجال علامه حلي ص 217 نيز او را به همين صفات نكوهيده مذمت كرده است.

**8-حسين بن عبدالله**: كه در ضمن شرح حال حسن بن علي بن أبي عثمان نامي از او برده شده[[32]](#footnote-32) وي را در كتب رجال چنين وصف كرده‌اند.

**أ** / رجال علامه حلي ص 216 : **« حسين بن عبدالله السعدي أبو عبدالله بن عبيدالله بن سهل ممن اطعن عليه و رمي بالغلو».**

حسن بن عبدالله از كساني است كه بر او طعن زده و او را به غلو نسبت داده‌اند».

**ب** /رجال كشي ص 432 **«إن حسين بن عبدالله القمي أخرج من قم في وقت كانوا يخرجون من اتهموه بالغلو».**

حسين بن عبدالله قمي كسي است كه او را هنگام اخراج غالياناز قم از شهر بيرون راندند!.

**9-حسين بن مختار**: تنقيح المقال 1/343 او را از قول شيخ طوسي واقفي مي‌شمارد و در قسمت دوم رجال علامه كه مخصوص حال ضعفاء است نيز او را واقفي مى‌داند و همچنين شيخ بهائي در «وجيزه» او را از ضعفاء مي‌شمارد.

**10-حسين بن يزيد النخعي:** مجمع الرجال از قول نجاشي آورده است كه: **«قال قوم من القميين أنه غلا في آخر عمره».** او در آخر عمر، ‌غلو كننده شده است!.

**11- خيبري بن علي الطحان:** غضائري مجمع الرجال 2/ص275 فرموده است: **«خيبري بن علي بن الطحان ضعيف الحديث غال المذهب كان يصحب يونس بن الظبيان و يكثر الروايات عنه و له كتاب عن أبي عبدالله** ؛ **لا يلتفت إلى حديثه».**

خيبري از مردم كوفه و ضعيف الحديث و غلو كننده مذهب است، او همنشين و صاحب يونس بن ظبيان است كه از بدترين غاليان و دروغگويان است. و از او روايات بسيار نقل مي‌كند وي داراي كتاب حديثي است به نقل از حضرت صادق ؛ اما به حديث او نبايد اعتناءكرد.

ودر رجال نجاشي ص 118 نيز او را به همين صفات نكوهيده مذمت مي‌كند كه در مذهب او ارتفاع و غلو است.

اين بدبخت غلو كننده احاديثي چند در موضوع زيارت دارد. يكي از احاديث او اين حديث سراسر كذب و غلو است كه در كتاب القمي عن أبي الحسن الرضا ؛ **قال: «من زار قبر أبي عبدالله** ؛ **بشط الفرات كمن زار الله في عرشه».**

-حضرت رضا ؛ فرمود: كسي كه قبر حسين ؛ را در شط فرات زيارت كند چون كسي است كه خدا را در عرش زيارت كرده است»!!.

آري حسين ؛ چون خدا و فرات، چون عرش است [[33]](#footnote-33) عجب است كه اين حديث را با همين سند شيخ طوسي نيز در «تهذيب الأحكام» 6/46 آورده است.

**12- داوود بن كثير الرقي**: شرح حال او در متن بحث مذكور است بدانجا رجوع شود[[34]](#footnote-34).

**13- سلمه بن الخطاب**: از سلمه بن الخطاب بيش از بيست حديث در «كامل الزيارة» و تهذيب الاحكام» روايت شده است اينك ترجمه او: **أ** / **مجمع الرجال غضائري ص 152: «سلمة بن الخطاب البراوستاني أبومحمد من سواد الري ضعيف».**

**ب** / رجال نجاشي، ص142: **«سلمة بن الخطاب أبو الفضل البراوستاني الايرقاني قرية من سوادالري ،كان ضعيفا في حديثه».**

كه هر دو بزرگوار: غضائري ونجاشي او را در حديث ضعيف شمرده است.

**ج** / رجال علامه ص 227 نيز او را ضعيف الحديث دانسته است.همچنين ديگر كتب معتبر رجال.

**14-سهل بن زياد الادمي**: اين شخص نيز ترجمه حال نكبت مآل او در متن بحث آمده است[[35]](#footnote-35).

**15- سيف بن عميره**: اين شخص به فرموده مؤلف «كشف الرموز» و بنا به نقل تنقيح المقال مطعون و ملعون است.

**16**- **صالح بن عقبه**: از اين بدبخت درموضوع زيارت در «**تهذيب**» و «كامل الزيارة».احاديث بسيارآمده است. اينك ترجمه حال او:

**أ** / مجمع الرجال ج3 ص 206 غضائري درباره او فرموده است : **«صالح بن عقبه بن قيس بن سمعان ريحه مولى رسول الله روى عن أبي عبدالله ؛، غال، كذاب، لا يلتفت إليه».**

يعني وي هم غلو كننده و هم كذاب است كه نبايد به او اعتناء نمود!.

**ب** / در رجال علامه ص 230 قسم الثاني عين همين عبارات تكرار شده است.

**ج** / تنقيح المقال ج2 ص 93 به نقل از ابن داوود با ذكر همين جملات مي‌فرمايد: **«و نسب إلي ابن الغضائري انه قال: ليس حديثه بشئ، غال، كذاب وكثير المناكير».** حديثش به هيچ نمي ارزد، او هم غلو كننده است و دروغگو و كثير المناكير است يعني حديث منکر زياد روايت مي کرده.

اينك اين تحفه غلو كننده انه را كه در «كامل الزيارة» صفحه 104 آمده است از او بشنويد: **« ... عن صالح بن عقبه عن أبي هارون المكفوف، قال أبو عبدالله** ؛**،** **‌يا أبا هرون أنشدني في الحسين** ؛ **فأنشدته: امرر على جدك الحسين فقل لاعظمه الزكيه، قال فبكى، ثم قال: زدني، قال فأنشدته القصيدة الاخرى قال فبكى و سمعت البكاء من خلف الستر قال فلما فرغت قال لي يا أبا هرون من أنشد في الحسين شعرا فبكى و أبكى عشرا، كتبت له الجنة، و من أنشد شعرا فبكى وأبكى خمسة كتبت له الجنة و من أنشد شعرا في الحسين عليه السلام فبكى وأبكى واحداً كتبت له الجنة و من ذكر الحسين عنده فخرج من عينه الدموع مقدار جناح ذباب كان ثوابه على الله و لم يرض له بدون الجنة».**

- صالح بن عقبه از أبوهارون مكفوف روايت مى‌كند، همين أبو هارون را «**تنقيح المقال**» فصل الكني و خلاصه علامه حلي ص 267 چنين معرفي مى‌كنند كه **«روي فيه طعنا عظيما»** بر وي طعن عظيم وارد كرده‌اند اين شخص بدنام مي‌گويد: كه حضرت صادق ؛ به من فرمود: اي أبا هارون در مرثيه امام حسين شعري بسراي، من قصيدة: **«امرر علي جدك الحسين»** را تا آخر سرودم. و آن حضرت گريه كرد، آنگاه فرمود زياده كن، من قصيده اي ديگر سرودم، ‌باز حضرت گريست و من صداي گريه را از پشت پرده(حرم حضرت) شنيدم، چون فارغ شدم، حضرت فرمود: اي أبو هارون كسي كه در مرثيه حسين شعري بگويد كه خود گريه كند و ده نفر را بگرياند، ‌بهشت براي او نوشته مي‌شود و كسي كه شعري بسرايد و گريه كند و پنج نفر را بگرياند بهشت براي او نوشته مي‌شود و كسي كه شعري بگويد و خود بگريد و يك نفر را بگرياند بهشت براي او نوشته شود، و كسي كه نام حسين در نزد او ذكر شود و از چشمان او به اندازه بال مگس اشك بتراود ثواب آن بر خدا است كه حدأقل آن، اين است كه به كمتر از بهشت براي او راضي نمي‌شود.

آري اينگونه افسانه‌هاست كه از اين شياطين انسي به وحي و الهام شياطين جني بر مردم ما شب وروز القاء مي‌شود، آنگاه بعضي‌ها بي‌حساب و كتاب و بدون عقل و شعور و انسانيت و گستاخ و فاسد بار مي‌آيند كه ديگر به هيچ وجه اصلاح آنان امكان پذير نمي‌باشد، زيرا از همان راهي فاسد شده‌اند كه بايد اصلاح مي‌شدند يعني از راه دين و همان است كه چون فاسد شد ديگر چيزي جانشين آن نمي‌شود.

از اين غلو كننده كذاب كثير المناكير كه در كفر و غلو بي نظير است احاديث بسيار در كتب اخبار از هر قسم آمده است. اما در «كامل الزيارة» ص 169:

**«عن صالح بن عقبه، عن بشير الدهان قال: قلت لأبي عبدالله** ؛ **ربما فاتني الحج فاعرف عند قبر الحسين** ؛ **فقال: أحسنت يا بشير من أتى قبر الحسين عارفاً بحقه غير يوم عيد كتب الله له عشر من حجة و عشرة من عمرة مبرورات و متقبلات و عشر من غزوة مع نبي مرسل و إمام عدل و من أتاه يوم عيد كتب مائة عمرة و مائة غزوة مع نبي مرسل أو إمام عدل و من أتاه يوم عرفه كتب الله له ألف حج و ألف عمرة متقبلات و ألف غزوة مع نبي مرسل و إمام عدل قال: فقلت له و كيف لي بمثل الموقف قال فنظر إلي شبه المغضب ثم قال: يا بشير إن المؤمن إذا أتى قبر الحسين** ؛ **يوم عرفة و اغتسل في الفرات ثم توجه إليه كتب الله له بكل خطوة حجة بمناسكها ولاأعلم إلا قال وعمرة؟!».**

- صالح بن عقبه از بشيرالدهان روايت مي‌كند كه من به حضرت صادق ؛ عرض كردم كه بسا مي‌شود كه حج از من فوت مي‌شود و من عرفه را در نزد قبر امام حسين ؛ بسر مي بردم، حضرت فرمود: كار نيك ميكني اي بشير، كسي كه به زيارت قبر حسين بيايد وعارف به حق آن حضرت باشد اگر غير از روز عيد باشد، خدا براي او ثواب ده حج و ده عمره نيكو و ده غزوه (جهاد با پيامبر) با پيغمبر مرسل و امام عادل مينويسد، اما كسي كه در روز عيد بيايد براي او صد حج و صد عمره مقبول و صد جهاد به همراهي پيغمبر مرسل و امام عدل مينويسد، اما كسي كه در روز عرفه بيايد خدا براي او ثواب هزار حج و هزار عمره مقبوله و هزار جهاد با پيغمبر مرسل و امام عادل مينويسد، ‌بشير مي‌گويد: عرض كردم چگونه براي من ثواب موقف عرفه نوشته خواهد شد؟ آن حضرت در حالي كه خشمگين شده بود به من نگريست و فرمود: اي بشير همين كه مؤمن روز عرفه به زيارت قبر حسين ؛ بيايد و در فرات غسل كند آنگاه متوجه مرقد آن حضرت شود خدا براي او به هر قدمي ثواب حج با تمام مناسك آن مي نويسد، ‌بشير مي‌گويد نمي دانم حضرت عمره هم فرمود يا نه.!!!.

آيا كسي كه ايمان به خدا و رسول و روز قيامت دارد، چنين حديثي را كه با شرك فاصله ي چندان ندارد از چنين كذابي هرگز باور مى‌كند؟ و از چنين حديثي جز بي اعتنائي و سهل انگاري به احكام حيات بخش اسلامي و اكتفاء به چنين عملي كه هرگز در رديف اوامر الهي نيست چه بر مى‌آيد؟!

از همه مهتر زيارت عاشوراست كه يكي از روات آن نيز همين صالح بن عقبه است كه محمد بن موسي الهمداني كه خود نيز از غاليانو كذابان است از سيف بن عميره واقفي مطعون و ملعون از صالح بن عقبه روايت مي‌كند كه در ص 174 «كامل الزيارة» نقل شده كه سند را صالح بن عقبه بن مالك جهمي و او به حضرت باقر ؛ مي‌رساند كه فرمود: **«من زار الحسين** ؛ **يوم عاشوراء حتى يظل عنده باكياً لقي الله يوم القيامة بثواب ألفي ألف حجة وألفي ألف عمرة وألفي ألف غزوة وثواب كل حجة وعمرة وغزوة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله ومع الأئمه الراشدون صلوات الله عليهيم».**

**-** حضرت باقر ؛ فرمود: كسي كه حسين را در روز عاشوراء زيارت كند با ثواب دو ميليون حج و دو ميليون عمره و دو ميليون غزوه (جهاد با پيامبر) كه ثواب هر حج و عمره و غزوه اي چون ثواب حج و عمره و غزوه ي كسي است كه با رسول خدا ص و أئمه راشدين صلوات الله عليهم أجمعين انجام داده باشد!!!**.**

مي‌بينيد كه با اين عمل كه به موجب همين روايت از دور هم مي‌توان انجام داد ديگر آبرو و ارزشي براي ساير احكام باقي نمي ماند! آيا اين كذب بر خدا و رسول و ائمه هدي؛ نيست؟ آيا همين روايت خود نشانه غلو كه برادر شرك است نمي‌باشد؟ آيا براي هيچ پيغمبري و امامي و صالحي ممكن بوده است كه در عمر خود دو ميليون حج و دو ميليون عمره و دو ميليون جهاد با پيغمبر يا امام انجام دهد؟ ثواب آن تنها در يك زيارت عاشورا نصيب فردي مي‌شود و اگر چندين عاشوراء باشد چگونه است؟ آيا چنين افسانه اي بازي با دين خدا نيست؟ پيغمبر خدا و أئمه هدي ؛ هر كدام در عمر خود يك حج و حداكثر تا بيست حج به جا آوردند و زائر با يك زيارت اينهمه!!.

**17-عبدالرحمن بن كثير**: رجال نجاشي ص 189 ضمن ترجمه حال علي بن حسان كه از عموي خود عبدالرحمن بن كثير روايت مي‌كند مي نويسد: **«عبدالرحمن بن كثير الهاشمي ضعيف جداً ذكره بعض أصحابنا في الغلاة فاسد الإعتقاد»**. و غضائري در مجمع الرجال ص176 در شرح حال علي بن حسان مي‌فرمايد: «روي عن عمه عبدالرحمن ابن كثير غالٍ ضعيف» . (يعني عبدالرحمن بن كثير غلو كننده و ضعيف است). و رجال حلي ص233 قول غضائري و نجاشي را نقل كرده و مي‌گويد مسعودي فرموده است: فهو كذاب وهو واقفي. عبدالرحمن كذاب و واقفي مذهب است.

**18- عبدالله بن عبدالرحمن الأصم:** اين شخص كه بسياري از أحاديث «كامل الزيارة» از طرف او روايت شده است ترجمه حالش در كتب رجال چنين است: **أ** / رجال نجاشي ص 161 **«عبدالله بن عبدالرحمن الأصم المسمى بصري ضعيف غال ليس بشئ وله كتاب المزار!».** عبدالله بن عبدالرحمن الأصم ضعيف و غلو كننده بود، هيچ ازرشي ندارد، و او را كتاب مزار است، (يعني لاطائلات كه در احاديث زيارت آورده است !!).

**ب** / غضائري درمجمع الرجال ج4 ص 25 در باره او فرموده است: «**عبدالله بن عبدالرحمن الأصم المسمى بصري ضعيف مرتفع القول وله كتاب في الزيارات مايدل على خبث عظيم ومذهب متهافت وكان من كذابة أهل البصرة».**

**ج** / **رجال حلي ص238، القسم الثاني: «عبدالله بن عبدالرحمن الأصم بصري ضعيف غال ليس بشئ وله كتاب في الزيارات يدل على خبث عظيم و مذهب متهافت وكان من كذابة أهل البصرة».**

خلاصه فرمايش هر سه (غضائري و نجاشي وعلامه) چنين است: عبدالله بن عبدالرحمن الأصم شخصي است ضعيف درحديث و در مذهب غلو كننده ومشرك و هيچ ارزشي ندارد و او را كتابي است درموضوع زيارات{احاديث كامل الزياره و غيره از اوست} كه دلالت برخباثت عظيمي‌دارد و مذهبي متهافت(كه گاهي مؤمن و گاهي كافر است) و او از دروغگويان درجه اول اهل بصره است.

اينك چند حديث از احاديث اين ضعيف غلو كننده خبيث بسيار دروغگو كه زينت بخش كتاب «ابن قولويه» است. در صفحه 68 اين كتاب از حضرت صادق ؛ چنين روايت مى‌كند: **«و كان الحسين** ؛ **مع أمه تحمله فأخذه رسول الله** ص **فقال: لعن الله قاتليك . . .** تا آنجا كه رسول خدا ص به فاطمه مي‌فرمايد**: وتأتيه قوم من مجينا ليس في الأرض أعلم بالله ولاأقوم بحقنا منهم وليس على ظهرالأرض أحد يلتفت إليه غيرهم أولئك مصابيح في ظلمات الجور و هم الشفاء».**

- امام حسين ؛ را مادرش برداشته بود، پس رسول خدا او را گرفت و گفت خدا قاتلان تو را لعنت كند . . . تا آنجا كه پيغمبر خدا ص شرح شهادت حسين را داد و فرمود: گروهي از دوستان ما به زيارت او مي آيند كه در روي زمين از ايشان كسي داناتر به خدا و قائم تر به حق ما نيست و در روي زمين احدي جز ايشان به حسين توجه ندارد، آنان چراغهايي هستند كه در تاريكي هاي ظلم وجور مي درخشند و شفيعان روز قيامت اند.!!.

در اين حديث فقط زائران حسين را عالمترين مردم به خدا و قائم ترين ايشان به حقوق رسول الله ص و تنها كساني كه متوجه آن حضرت هستند، ‌چراغهاي درخشنده در ظلمتهاي ظلم وجور و شفيعان روز قيامت مي شمارد، ‌آيا به راستي چنين است؟

در ص81 «كامل الزيارة» درحديثي از حضرت صادق ؛ روايت مي‌كند كه آن حضرت به زراره مي‌فرمايد: **«يا زرارة إن السماء بكت على الحسين أربعين صباحا بالدم وأن الأرض بكت أربعين صباحاً بالسواد وأن الشمس بكت أربعين صباحا بالكسوف والحمرة وأن الجبال تقطعت وانتشرت وأن البحار تفجرت تا آنجا كه: وما من عين أحب إلى الله ولاعبرة من عين دمعت عليه، تا آنجا كه: فإنه يحشر وعينه قريرة والبشارة تلقاه والسرور بيِّن على وجهه والخلق في فزع وهم آمنون والخلق يعرضون وهم حداث الحسين** ؛ **تحت العرش في ظل العرش لايخافون سوء يوم الحساب يقال لهم ادخلو الجنة فيأبون ويختارون حديثه ومجلسه وأن الحور لترسل اليهم».**

- اي زراره آسمان چهل روز بر حسين ؛ با خون و زمين چهل روز با سياهي و آفتاب چهل روز با كسوف و سرخي گريه كرد و كوهها پاره پاره و پراكنده شدند، تا آنجا كه فرمود: هيچ چشمي نزد خدا دوستتر و گريانتر ازچشمي كه گريان و اشك ريز بر حسين، باشد نيست تا آنجا كه فرمود: گريه كننده برحسين محشور مي‌شود درحالي كه چشمش روشن و بشارت او را روبرو و شادماني ازچهره‌اش آشكار است در حالي كه مردم در فزع و ترس روز قيامت هستند، ولي گريه كنندگان ايمن‌اند و مردم در معرض حساب اند و اينان با حسين ؛ در زير عرش و در سايه عرش درحال گفتگو مي باشند درحالي كه از سختي روز حساب نمي ترسند، ‌به ايشان گفته مي‌شود كه داخل بهشت شويد و حوريان بهشتي، قاصدها به نزدشان مي‌فرستند كه ما مشتاق شما هستيم ولي اينان ابا كرده و همنشيني و گفتگو با امام حسين را ترجيح مي‌دهند ... الخ».!!!!.

آري اينگونه احاديث را كذابان و غاليان، آن معركه‌هايي كه ديده‌ايد، ‌به پا مي‌كنند.

در صفحه 86 اين كتاب اين حديث از اين كذاب، آمده است كه حضرت صادق ؛ فرمود: **« إذا رزتم أبا عبدالله** ؛ **فالزموا الصمت إلا من خير وإن ملائكة الليل والنهار من الحفظة تحضرالملائكة الذين باالحاير فتصافحهم فلا يجيبونها من شدة البكاء فينتظرونهم حتى تزول الشمس وحتى بنور الفجر ثم يكلمونهم ويسألونهم من أشياء من أمر السماء فأما ما بين هذين الوقتين فإنهم لا ينطقون ولا يفترون عن البكاء والدعاء ولا يشغلونهم في هذين الوقتين من أصحابهم فإنما شغلهم بكم إذا نطقتم. تا آنجاكه : إنهم يمرون إذا عرجوا بإسمعيل صاحب الهوا...».**

همينكه حضرت أبا عبدالله الحسين ؛ را زيارت كرديد خاموش باشيد مگر ازحرف خوب، براي اينكه فرشتگان شب و روز با فرشتگان محافظ كه در حايراند حاضر مي‌شوند و با آنان مصافحه مى‌كنند ليكن آن فرشتگان به ايشان از شدت گريه جواب نميگويند. لذا اين فرشتگان تا زوال آفتاب و يا تا وقتي كه فجر روشن شود انتظار مي كشند وآنگاه با ايشان سخن ميگويند و از چيز هايي از امر آسمان از ايشان سؤال ميكنند، اما در بين اين دو وقت آنها سخن نمي‌گويند. و از گريه نمي‌ايستند و مشغول شما هستند كه چه مي‌گوئيد!!!.

و از اين قبيل موهومات كه دلالت كامل برجهل گوينده و جاعل آن دارد.

و در صفحه 138، اين كذاب در روايتي تارك زيارت امام حسين ؛ را عاق رسول الله ص شمرده و كسي كه آن حضرت را زيارت كند گناه پنجاه ساله‌اش را آمرزيده و هر درهمي را كه در اين راه صرف كند ثواب انفاق ده هزار درهم دارد و ثوابهاي بي حد و شمار ديگري را وعده مي دهد!.

اين حديث را طوسي در تهذيب 6/45 از همين خبيث آورده است!.

آري چنين غاليان كذابي آفرينش خدا و دين خدا و پيغمبران خدا و اولياي خدا را به استهزاء گرفته و چنان مي نمايند كه خدا و انبياء و بالأخره دستگاه خلقت و هدف آفرينش چيزي نيست جز گريه كردن بر امام حسين يا زيارت آن حضرت و چنانكه در حديث صفحه 8 آمده است: «حضرت فاطمه ‘ همين كه نظري به زائران مي‌كند درحالي كه هزار پيغمبر و هزار شهيد و يك ميليون كروبي او را براي گريستن مدد مى‌كنند ناگاه صيحه اي مي‌كشد كه در آسمانها فرشته اي نماند مگر اينكه از صداي فاطمه ‘به گريه در آيد و فاطمه ‘از گريه آرام نمي گيرد، تا اينكه پيغمبرخدا ص بيايد و بگويد اي دختركم تو اهل آسمانها را به گريه در آوردي و آنها را از تسبيح و تقديس بازداشتي، پس خودداري كن تا آنان خدا را تقديس كنند كه خدا خود به كارهاي خود رساست. و اين حديث را با اين عبارت خاتمه مي‌دهد كه: **« وإنها تنظر إلى من حضرمنكم فتسأل الله لهم من كل خير وتزهدوا إلى إتيانه فإن الخير في إتيانه أكثر من أن تحصى».**

حضرت فاطمه ‘مي نگرد به شما كه در آنجا حاضر مي‌شويد و از خدا براي زائران از همه گونه خوبي ها درخواست مى‌كند. پس شما در رفتن به زيارت حسين خود داري نكنيد كه در آمدن به زيارت او آنقدر خير است بيش از آنكه به شمارش درآيد!.

از مجموع اين حديث بر مى‌آيد كه همه روزه اين معركه برقرار است كه فرشتگان پائين و بالا مي‌روند و پيغمبران وصديقان و شهيدان با كروبيان درخدمت فاطمه ‘ بوده وبه تبعيت از او گريه مى‌كنند و پيغمبر خدا ص همه روزه مى‌آيد و او را آرام مي‌فرمايد و فاطمه بر زائران دعا مي‌كند و باز روز ديگر همين كيفيت تكرار مي‌شود! و موهومات ديگر كه در اين حديث است تو گوئي اين همه مصيبت‌‌ها كه فاطمه زهرا سلام الله عليها در دنيا بدان مبتلي بود براي آزار او كافي نبود كه بايد در بهشتي هم كه براي مؤمنان: ﴿ ﴾ [البقرة: 38].

- ««نه بيمي دارند و نه اندوهگين شوند» است دائماً بگريد و در حزن واندوه باشد.» وهمچنين ساير پيغمبران و اوليا خدا.!!!.

در صفحه 101 اين كتاب نيز حديثي عجيب از اين كاذب كذيب از سمع بن عبدالملك كرد بن المبصري روايت مي‌كند كه حضرت صادق به او وعده‌هاي زيادي در ثواب زيارت حضرت حسين ؛ مي دهد، تا آنجا كه مي‌فرمايد**: «أما أنك سترى عند موتك حضور آبائي لك ووصيتهم ملك الموت بك وما يلقونك به من البشارة أفضل وملك الموت أرق عليك وأشد رحمة لك من الأم الشفيقة على ولدها».**

- تو به زودي درهنگام مرگ، حضور پدران مرا خواهي ديد كه سفارش تو را به فرشته مرگ مى‌كنند و آنچه از بشارات كه با تو رخ مي‌دهد بالاتر است از مادر مهربان نسبت به فرزندش.

آنگاه حديث را با موهومات ديگر ادامه مي‌دهد كه براي تفصيل بيشتر بايد به آن كتاب مراجعه شود.

اين كتاب مملو است از اين قبيل احاديث از غاليانو كذابان، تا مغروران و مفسدان را به معصيت خدا گستاخ تر كند و ارزش عبادات مقرره در شرع انور را پائين آورده و با اين قبيل اعمال مبادله كند كه قيمت آن يك چندين هزار برابر عبادات تشريعي است!!.

19- **عبدالله بن القاسم الحضرمي:** يكي از راويان احاديث زيارت وشفاعت وامثال آن **«عبدالله بن القاسم الحضرمي»** است او در كتب رجال چنين معرفي شده است:

**أ** / درمجمع الرجال ج 4 ص 35 جناب غضائري مي‌فرمايد:«عبدالله بن القاسم الحضرمي كوفي غالٍ متهافت لاإرتفاع به». عبدالله بن قاسم حضرمي از اهل كوفه، غلو كننده و تناقص گو، ‌حساب و نظامي دركار و گفتارش نيست.

**ب** / رجال نجاشي ص 167**:«عبدالله بن القاسم الحضرمي المعروف بالباطل كذاب غال يروي عن الغلات الخير فيه ولا يعتمد بروايته»**. وي غلو كننده بسيار دروغگويي است كه از غلات روايت مي‌كند و هيچ خيري در او نيست وبه روايتش اعتناء نمي‌شود.

**ج** / رجال علامه ص 336**:«عبدالله بن القاسم الحضرمي من أصحاب الكاظم واقفي وهويعرف بالباطل و كان كذاباً يروي عن الغلات الخير فيه ولايعتمد بروايته وليس بشئ ولا يرتفع به».**

عبدالله از اصحاب امام كاظم ؛ و واقفي مذهب و دروغگويي است كه از غلات روايت مي‌كند و به روايتش اعتماد نمي‌شود و ارزشي ندارد و. . .

اين شخص غلو كننده وكذاب با اين سابقه احاديثي به منظور غرور و فريب بدكاري به وحي شيطان از امامان عليه السلام ساخته و پرداخته است. ازجمله در ص 119 «كامل الزياره» مذكور است كه مردي كذاب به نام «موسي بن سعدان» كه بعدا معرفي خواهد شد[[36]](#footnote-36) از او و او از «عمر بن ابان الكليني» و بالاخره ازحضرت صادق ؛ روايت مي‌كند كه آن حضرت فرمود: **«أربعة آلاف ملك عند قبرالحسين غبر يبكونه إلى يوم القيامة رئيسهم ملك يقال له المنصور ولا يزوره زائر إلا استقبلوه . . . ولا يودعه مودع إلا المنصور ولايزوره زائر إلا التقبلوه .. . ولا يودعه مودع إلا شيعوه ولايمرض إلاعادوه ولايموت إلا صلوا عليه وعلى جنازته واستغفروا له بعد موته».**

- چهار هزار ملك غبار آلود در نزد قبر حسين ؛ هستند كه تا روز قيامت بر او گريه مي كنند، رئيس ايشان فرشته‌اي است كه به او منصور گفته مي‌شود، هيچ زائري آن حضرت را زيارت نمي‌كند مگر اينكه او را استقبال مى‌كنند و هيچ وداع كننده‌اي آنحضرت را وداع نمي‌كند مگر اينكه او را مشايعت مى‌كنند و مريض نمي‌شود مگر اينكه او را عيادت مى‌كنند و نمي‌ميرد مگر اينكه بر او و جنازه‌اش نماز مي خوانند و پس از مرگش براي او استغفار مي كنند.

در صفحه 192 نيز همين حديث را تكرار مي‌كند جز اينكه مي‌گويد كه اين چهار هزار ملك همان فرشتگان اند كه براي جنگ به مدد آن حضرت آمدند ولي آن جناب به ايشان اجازه نداد، چون مرتبه ديگر براي استيذان برگشتند حضرت كشته شده بود لذا ماندند.

در صفحه 66 اين كتاب داستان فطرس ملك كه به علت سستي در امر الهي مغضوب و در جزيره‌اي شصت سال به عبادت مشغول بود تا در روز تولد حسين به شفاعت قنداقه‌ي آن حضرت آزاد شد و اكنون در نزد قبر آن حضرت مشغول تبليغ سلام زائران به آن حضرت است.

چون اين قبيل موهومات در زبان روضه خوانان براي مغرور كردن جاهلان درجريان است لذا يادآوري شد تا بدانند از كدام ريشه آب مي‌خورد و چه غاليان و كذابان و مفسدان اصل و ريشه آن هستند، يعني عبدالله بن قاسم حضرمي و موسي بن سعدان[[37]](#footnote-37) و امثال ايشان!.

**20- عبدالله بن ميمون القداح:** اين مفسد از بانيان مذهب اسماعيليه است و همين براي شناخت او كافي است.

**21- عثمان بن عيسي:** اين شخص به تصريح ائمه رجال واقفي مذهب است و «كشي» در رجال خود در احوال او مي‌گويد: در نزد او اموال بسياري از رضا ؛ كه به آن حضرت مسترد نكرد و رضا ؛ به او خشمناك بود و سوابق او به تفصيل در صفحه 247 جلد دوم تنفيح المقال و تخلف و استنكاف او از اوامر حضرت رضا عليه السلام مذكور است.

جزائري و ابن داوود ومحقق اردبيلي و فاضل مقداد و صاحب مدارك و حلي عموماً او را ضعيف شمرده اند.

اينك يك حديث ديگر در موضوع زيارت از اين مغرور غرور آفرين وگستاخ كننده مجرمين: **«عثمان بن عيسى عن معلى بن شهاب عن أبي عبدالله** ؛**:** **قال الحسين لرسول الله**ص **يا أبتاه ما جزاء من زارك؟ فقال**ص: **يابني من زارني حياً أوميتاً أو زار أباك أو زارك حقاً علي أن أزوره يوم القيامة».**

- امام صادق ؛ فرمود: كه امام حسين ؛ از پيامبرص پرسيد: اي پدر پاداش كسي كه تو را زيارت كند چيست؟ آن حضرت پاسخ داد: اي پسركم كسي كه مرا زنده يا مرده زيارت كند يا پدرت و يا تو را زيارت كند، بر من است كه او را روز قيامت ديدار كنم.!!

گوئي كه حسين؛ از آغاز طفوليت مي دانسته كه خلقتش براي زيارت است ليكن از ثواب آن بي خبر بوده است! يا خواسته است بدين وسيله به مردم ابلاغ شود لذا از رسول خداص از ثواب آن پرسيده است!.

22- **علي بن حسان:** كه ترجمه حال و ارزش او در ضمن ترجمه عمويش عبدالرحمن بن كثير اشاره شد[[38]](#footnote-38) و روايتش قابل اعتماد نيست.

23- **عمرو بن فضال**: به قول صاحب سرائر خود و پدرش ملعون و رأس ضلال‌اند.

24- **عمروبن ثابت**: را مجمع الرجال ص 275 به صفت «ضعيف جدا» بسيار ضعيف نكوهش مى‌كند.

25- **قاسم بن يحيي**: او از جدش «حسن بن راشد» روايت مى‌كند.

درمجمع الرجال 5/53 غضائري درباره او مي‌فرمايد: «روي عن جده ضعيف» از جد خود روايت مي‌كند كه ضعيف است. و در نقدالرجال، فاسد المذهب معرفي شده است، وحلي، غضائري را در اين خصوص تبعيت مي‌نمايد و در خلاصه او را ضعيف مي‌شمارد با اين حال اولين حديث «كامل الزيارة» كه شيخ طوسي هم در تهذيب 6/40 آورده است از همين «قاسم بن يحيي» است كه در آن حيث منتهاي آرزوي امام حسين؛ و سؤال او هنگامي كه در دامن جد بزرگوارش رسول خداص نشسته است، اين است كه مي پرسد: **«يا أبه ما لمن زارك بعد موتك؟** « اي پدر پاداش كسي كه پس از وفاتت، تو را زيارت كند چيست؟» و پيغمبر خداص به او همان جوابي را مي‌دهد كه درحديث «عثمان بن عيسي[[39]](#footnote-39) گذشت.

در صفحه 171 «كامل الزيارة» يك حديث پرخير و بركت ديگر از قاسم بن يحيي فاسد المذهب و ضعيف الروايه، هست كه خود خيلي خوشنام است از جد خوش نامش(!!) و او از يونس بن ظبيان كه از مشهورترين غاليان و كذابان است، روايت مى‌كند: **«قال أبوعبدالله** ؛ **من زار الحسين** ؛ **ليلة النصف من شعبان وليلة الفطر ليلة العرفة في سنة واحدة كتب الله له ألف حجة مبرورة وألف عمرة مقبولة وقضيت له ألف حاجة من حوائج الدنيا والآخرة».**

امام صادق؛ فرمود: هر كه در يك سال شب نيمه شعبان و شب عيد فطر و شب عرفه مرقد امام حسين؛ را زيارت كند خداوند برايش ثواب هزار حج نيكو و هزار عمره مقبول نويسد و هزار حاجت از حوائج دنيوي و اخروي او را برآورده سازد!!

ملاحظه مي‌فرماييد كه با يك زيارت، اعمالي كه براي هيچ پيغمبر و امامي توفيقش امكان ندارد براي يك زائر با سه زيارت حاصل مي‌شود، تا كور شود هر آنكه نتواند ديد!!!.

سرّ خدا كه عارف كامل به كس نگفت در حيرتم كه باده فروش ازكجا شنيد؟

26- **محمد بن ارومه:**

أ / رجال نجاشي ص253 : **«محمد بن ارومه أبو جعفر القمي ذكره القميون وغمزوا عليه ورموه بالغلو حتى دس عليه من يفتك به فوجده يصلي من أول الليل إلى آخره فتوقفوا عنه، وحكى جماعة من شيوخ القميين عن أبي الوليد أنه قال محمد بن ارومه طعن عليه بالغلو».** علماي قم او را به بدي ياد كرده و طعنها زده اند و او را به غلو نسبت داده اند، حتي كسي را وادار كردند كه بر او بتازد و كارش را بسازد و او چون ديد كه وي از اول شب تا آخرش مشغول نماز است از كشتن او خودداري نمود. و محمد بن الوليد كه از بزرگان علماي قم است جماعتي از شيوخ قم از جنابش حكايت كرده‌اند كه فرموده است: محمد بن ارومه مطعون به غلو است.

**ب** / در مجمع الرجال 5/160 غضائري نيز مي‌فرمايد: **«محمد بن ارومه أبو جعفر القمي اتهمه القميون بالغلو».** محمد بن ارومه را علماي قم به غلو نسبت داده‌اند.

**ج** / شيخ طوسي در«**فهرست** » ص170 مي‌فرمايد: **«محمد بن ارومه له كتب الحسين بن سعيد وفي رواياته تخليط أخبرنا بجميعها إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو، وقال أبو جعفر بن بابويه، محمد بن ارومه طعن عليه بالغلو».**

محمد بن ارومه را كتابهايي است چون كتب حسين بن سعيد و در روايات او حق و باطلي است كه ما را به جميع آن خبر داده‌اند جز آنكه در آن «باطل و غلو است، و صدوق نيز بر او به غلو طعن زده است.

**د** / در رجال حلي ص252 نيز اين صفات زشت را بر او مي شمارد و در آخر مي‌فرمايد:والذي أراده التوقف في روايته» . من معتقدم كه در روايت او بايد توقف كرد (و آن را نبايد نپذيرفت).

27- **محمد بن اسلم**: رجال حلي ص 255: **يقال أنه كان غلو كننده اً فاسدالحديث»** او هم غلو كننده و هم حديثش فاسد است.

28- **محمد بن الحسن بن جمهور**:

أ / مجمع الرجال ج5 ص 184 (غض): **«محمد بن الحسن بن جمهور أبو عبدالله القمي غالٍ فاسد الحديث لايكتب حديثه و رأيت له شعراً يحلل فيه محرمات الله عز وجل».** او علاوه بر اينكه غلو كننده و فاسد المذهب و حديثش قابل نوشتن نيست، ‌شعري از او ديده ام كه حرامهاي خدا را در آن حلال شمرده است.

**ب** / رجال نجاشي ص260 او را به همين صفت نكوهيده معرفي كرده و مي‌فرمايد: **«وقيل فيه أشياء الله أعلم بها من عظمها».** در باره او سخناني گفته اند، و چيزهايي هست كه از بزرگي خباثت آن خدا آگاهتر است.

29- **محمد بن حسن بن شمعون**:

**أ** / در مجمع الرجال ص 187 غضائري فرموده است : **«أصله بصري واقفي ثم غلا ضعيف متهافت لا يلتفت إليه وإلى مصنفاته».**

محمد بن حسن بن شمعون از مردم بصره است او در مذهب، واقفي است، اما بعدا غلو كننده شده است، ضعيف تناقص گويي است كه نبايد به او و تصنيفاتش اعتناء و التفاتي داشت.

أ / در رجال نجاشي ص 258: **«محمد بن حسن بن شمعون أبو جعفر بغدادي واقف ثم غلا كان ضعيفاً جداً فاسد المذهب».** او هم واقفي و هم غلو كننده و هم ضعيف و هم فاسد المذهب است.

**ج** / رجال علامه حلي ص 252 نيز همين صفات نكوهيده را در مذمت اين واقفي غلو كننده ضعيف الحديث فاسد المذهب بر مي‌شمارد.

30- **محمد بن سليمان الديلمي**: دركتب رجال ترجمه حالش چنين است:

أ / رجال نجاشي ص 282: **«محمد بن سليمان الديلمي ضعيف جداً لا يعول عليه في شيء».** ضعيفي است كه در هيچ گفته‌اي نمي‌توان به او تكيه كرد.

**ب** / در مجمع الرجال 5/219 غضائري مي‌فرمايد: **«محمد بن سليمان زكريا الديلمي أبوعبدالله ضعيف في حديثه مرتفع في مذهبه لايلتفت إليه».** او درحديث، ضعيف و در مذهب، غلو كننده و اصلا قابل اعتناء نيست.

**ج** / علامه حلي در رجال خود ص 255 همان عبارت نجاشي را در مذمت او مي‌آورد.

31- **محمد بن سنان**: ما اين غلو كننده بد نام را كه از كذابان مشهور است،‌ در اين كتاب معرفي كرده ايم در اينجا فقط به ذكر چند حديث از احاديث كذب و غلو آميز او مي پردازيم. و ترجمه حالش را به خود كتاب وا مي گذاريم.

(ترجمه محمد بن سنان در قسمتهاي قبلي كتاب راه نجات از شر غلاتگذشت[[40]](#footnote-40)).

**أ** / كامل الزيارة ص 67: **« ... عن محمد بن سنان عن أبي سعيد القماط عن ابن ابي يعفورعن أبي عبدالله** ؛ **قال: بينما رسول الله**ص **في منزل فاطمه ‘ والحسين في حجره إذ بكى و خر ساجداً ثم قال : يا فاطمة بنت محمد إن العلي الأعلى ترائي في بيتك هذا في ساعتي هذه في أحسن صورة واهبأ هيئة و قال لي يا محمد أتحب الحسين؟ فقلت نعم قرة عيني و ريحانتي و ثمرة فؤادي و جلده مابين عيني، فقال لي يا محمد و وضع يده على رأس الحسين**؛ **بورك من مولود عليه بركاتي وصلواتي و رحمتي و رضواني، ولعنتي و سخطي و عذابي و خزي و نكالي على من قتله و ناصبه ناواه و نازعه أما أنه سيدالشهداء من الأولين و الآخرين في الدنيا والآخرة».**

- حضرت صادق؛ فرموده است: درحالي كه رسول خداص در منزل حضرت فاطمه ‘ بود وحسين؛ در دامن آن حضرت بود ناگهان به گريه در آمد و به سجده افتاد آنگاه فرمود: اي فاطمه دختر محمد همانا خداي علي اعلا در اين خانة تو و در همين ساعت در بهترين صورت و نيكوترين هيئت بر من نمايان شد، و گفت: اي محمد آيا حسين را دوست مي داري؟ من گفتم: آري او روشني چشمم و گلدسته ام و ميوه دلم و نور چشم من است، خداوند در حالي كه دستش را روي سر حسين گذاشته بود فرمود: مبارك باد مولودي كه بركات و صلوات و رحمت و رضوان من بر اوست و لعنت و خشم و عذاب و رسوايي و عقاب من بر كسي كه او را بكشد و نصب عداوت و دشمني با او كرده به كشمكش بپردارد. همانا او سيد شهيدان از اولين و آخرين در دنيا وآخرت است.

مي‌بينيد در اين حديث چگونه خدا به خانه‌ى فاطمه آمده وبراي نوازش حسين دست بر سر او مي گذارد و چنين و چنان مي‌گويد! اينها معارفي است كه در شناخت خدا مي خواهند به نام شيعيان علي عليه السلام به جامعه بشريت هديه كنند، آري محمد بن سنان از مشهورترين كذابان و غالياناست.

باز حديثي عجيب در ص 367 همين كتاب: **«عن محمد بن سنان عن أبي سعيد القماط عن عمر بن يزيد بياع الساري عن أبي عبدالله** ؛ **قال: أرض الكعبة قالت من مثلي وقد بنى الله بيته على ظهري ويأتيني الناس من كل فج عميق و جعلت حرم الله وأمنه فأوحى الله إليها أن كفي وقري فوعزتي وجلالي ما فضل ما فضلت به فيما أعطيت به أرض كربلا إلا بمنزلة الإبرة طمست في البحر فحملت من ماء البحر ولولا تربة كربلا ما فضلتك ولولا ما تضمنه أرض كربلا ما خلقتك ولاخلقت البيت الذي افتخرت به فقري واستقري وكوني دنيا متواضعاً ذليلاً مهيناً غير مستنكف ولامستكبر لأرض كربلا وإلا سخت بك وهويت بك في نارجهنم».**

حضرت صادق ؛ فرمود: زمين كعبه گفت: كيست كه مانند من در حالي كه خدا خانه خود را بر پشت من بنا كرده است و مردم از هر درة ژرفناكي به سوي من آيند و من حرم امن إلهي شده‌ام، پس خدا به او وحي كرد كه بس كن و برجاي خود نشين كه به عزت و جلالم سوگند كه فضيلتي كه به تو داده ام در مقابل فضيلتي كه به زمين كربلا دادم چيزي نيست جز چنان سوزني كه در آب دريا فرو برند، پس مقداري از آب دريا را به خود گيرد، واگر خاك كربلا نبود تو را فضيلتي نمی‌دادم و اگر آنچه را كه خاك كربلا در بر گرفته است،‌ نبود اصلا تو را خلق نمي كردم و نيز خانه‌اي را كه تو بدان افتخار ميكني نمي‌آفريدم، پس آرام باش و برجاي خود بنشين و پست شو، متواضع باش، ذليل و خوار شو و در برابر زمين كربلا بدون استنكاف و استكبار باش، ‌وگرنه ترا فرو برده و به آتش جهنم مي افكنم!!.

آري اينهاست آن اسراري كه امامان؛ جز به اين غاليانبي دين به كسي نگفته‌اند!!! خدا لعنت كند كاذبان و غلو كننده اني كه دين اسلام را بدين صورت به جهانيان ميشناسانند و اهل بيت رسول خداص را با اين كفريات به عالم معرفي مي‌كنند. و اينهاست همان دسيسه‌ها كه به منظور محو آثار اسلام به كار برده‌اند.

32- **محمد بن صدقه**: **أ** / مجمع الرجال 5/236 :**« محمدبن صدقه بصري غال».**

ب / رجال طوسي ص 391: «محمد بن صدقه بصري غال». او از غاليان اهل بصره است.

اما عجيب است كه همين طوسي كه «محمد بن صدقه» را در رجال خود غلو كننده ميخواند حديث ذيل را در تهذيب 6/44 از او مي‌آورد!.

**« ... عن محمد بن سنان عن محمد بن صدقة عن صالح النيلي قال قال أبو عبدالله: من أتى قبر الحسين عارفا بحقه كتب الله أجر من اعتق ألف نسمة و كمن حمل على ألف فرس في سبيل الله مسرجة ملجمة».**

- يعني محمد بن سنان كه خود از غاليان و كذابان است از محمد بن صدقه كه به فرمودة طوسي نيز غلو كننده است از صالح نيلي كه به فرمودة نجاشي ضعيف است، روايت ميكند كه صادق ؛ فرمود: «كسي كه به زيارت قبر حسين بيايد درحالي كه عارف به حق او باشد يعني او را امام بداند خدا براي او اجر هزار بنده‌اي كه آزاد كرده باشد، مي نويسد و چون كسي است كه هزار اسب براي جهاد در راه خدا زين و لگام كرده و فرستاده باشد. !!

آيا دستگاه ثواب بخشي خدا كه در كتاب مبين خود، ‌آن گونه دقيق است كه مي‌فرمايد: ﴿ ﴾ [التوبة: 111]

«خدا از مؤمنين جانها و مالهايشان را مي خرد تا بهشت براي آنان باشد.»

و درجاي ديگر مي‌فرمايد: ﴿ ﴾ [البقرة: 214].

«آيا پنداشتيد كه به بهشت داخل مي‌شويد و حال اينكه هنوز آنچه كه براي مؤمنين قبل از شما رخ داد براي شما پيش نيامده است، بر‌آنان سختي ها و زيانها مي رسيد و متزلزل مي‌شدند تا حدي كه پيامبر و كساني كه با او بودند مي‌گفتند پس چه وقت نصرت خدا مي رسد؟»

يعني دخول بهشت به اين آساني نيست! اما مي بينيم اين منظور اينگونه گشاده و بي‌حساب و كتاب شده و اختيارش در دست غاليان و كذابان است كه آن را اينگونه چوب حراج زده و مبتذل مينمايند!.

بنابراين با يك زيارت ديگر جاي هيچ بيم و ترسي از معصيت و عذاب خدا براي كسي باقي نميماند و بدين ترتيب مردمي بي بند و بار چنين كه اينك هستند به وجود مى‌آيد!.

پس چرا در قرآن مجيد آن قدر دقت به خرج داده شده و براي هر عملي اعم از خير و شر نتيجه و اثري مقرر داشته است؟ كه: ﴿ ﴾ [الزلزلة: 7و8].

«هركه قدر مثقال ذره‌اي عمل نيك به جاي آورد پاداش آن را مي‌بيند و از هر كه به قدر مثقال ذره‌اي كار بد سرزند جزاي آن را خواهد ديد.»

ونيز مي‌فرمايد: ﴿ ﴾ [الأنبياء: 47].

«و روز ستاخيز ترازوي عدل را درميان نهيم و به هيچ كس ستم نخواهد شد و اگر عمل به قدر دانه خردل باشد آن را بياوريم و كافي است كه ماخود حسابگر باشيم.»

ونيز مي‌فرمايد: ﴿ ﴾ [لقمان: 16].

«به قدر دانه خردل در سنگي سخت يا در آسمانها يا در زمين باشد خداوند آن را مي‌آورد، همانا الله باريك بين و بسيار آگاه است.»

خدايا زين معما پرده بردار! البته در فضل و رحمت إلهي كه بي نهايت است شكي نيست، اما در عملي كه كمترين امري در قرآن كريم درباره آن نيست، اين فضولي غلو كننده انه است!.

33- **محمد بن عيسي بن عبيد اليقطيني**: **أ** / در رجال طوسي ص 427 : **«محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني ضعيف وقيل أنه كان يذهب مذهب الغلاة».** اين شخص ضعيف است و گفته‌اند كه وي از غالياناست.

34- **محمد بن فضيل**: مجمع الرجال 6/23 : **«محمد بن فضيل الازدي ضعيف يُرمى بالغلو».** او ضعيف است و او را به غلو متهم كرده‌اند.

35- **محمد بن موسي الهمداني**: **أ** / مجمع الرجال ص 52 (غض): **«محمد بن موسى بن عيسى السمان أبوجعفر الهمداني ضعيف يروي عن الضعفاء تكلم فيه القميون بالرد».** او هم ضعيف است و هم از راويان ضعيف روايت مي‌كند و علماي قم او را رد كرده‌اند.

**ب** / رجال نجاشي ص 260: **« محمد بن موسى بن عيسى أبو جعفر الهمداني السماني ضعفه القميون بالغلو وكان ابن الوليد يقول: أنه كان يضع الحديث».** علاوه بر آن صفات نكوهيده كه غضائري فرموده «محمد بن الوليد» مي‌فرمود: كه او حديث جعل ميكرد!.

**ج** / رجال علامه حلي ص 252: **«محمد موسى ملعون غال»** او ملعون وغلوكننده است.

همين محمد بن موسي الهمداني است كه از كذاباني چون «سيف بن عميره» و «صالح بن عقبه» زيارت عاشورا با آن چنان ثواب به طائفه شيعه ارزاني داشته است كه براي هيچ نبي و ولي و مؤمني و حتي فرشته‌اي توفيق بدان حاصل نشده است!!.

36 - **معلي بن محمد**: **أ** / مجمع الرجال 6/113 : **«معلي بن محمد البصري أبو محمد يعرف حديثه وينكر و يروون عن الضعفاء».**

معلي بن محمد حديثش خوب و بد دارد و نيز از ضعفاء روايت مى‌كند.

**ب** / رجال نجاشي صفحه 327 **«معلى بن محمد البصري ابو اسحق مضطرب الحديث والمذهب».** معلي بن محمد هم حديثش پريشان گوئي (مضطرب)و هم مذهبش پريشان و بي ثبات است.

**ج** / رجال علامه ص 259 نيز همين صفات زشت را درباره او ذكر مى‌كند.

37- **مفضل بن صالح أبوجميله الأسدي**: **أ** / تنقيح المقال ج 3 ص 237 **:« قال الغضائري: مفضل بن صالح ابو جميله الأسدي النحاس مولاهم، ضعيف كذاب يضع الحديث».** مفضل بن صالح از موالي اسديان است، هم ضعيف است و كذاب و هم حديث جعل مى‌كند!!.

**ب** / در قسمت دوم خلاصه حلي، مفضل بن صالح را به همين صفات نكوهيده است، همچنين ابن داوود، و ساير علماي رجال نيز او را ضعيف وكذاب و جعال (جعل كننده) حديث مي دانند.

38- **مفضل بن عمر**: **أ** / در مجمع الرجال ص 123 تا ص 131، غضائري فرموده است: **«مفضل بن عمر الجعفي أبو عبدالله ضعيف متهافت مرتفع القول خطابي وقد زيد عليه شيء كثير وحمل الغلاة في حديثه حملا عظيماً ولايجوز أن يكتب حديثه».**

ب / رجال نجاشي ص 326: **«مفضل بن عمر أبوعبدالله قيل أبو محمد الجعفي كوفي فاسد المذهب مضطرب الرواية لايعبأ به و قيل إنه كان خطابياً و قد ذكرت له مصنفات لا يعول عليها».**

**ج** / علامه حلي در رجال خود ص 258 **:«مفضل بن عمر أبوعبدالله ضعيف كوفي فاسدالمذهب مضطرب الرواية لا يعبأ به متهافت مرتفع القول خطابي وقد زيد عليه شيء كثير وحمل الغلات في حديثه حملا عظيماً ولا يجوز أن يكتب حديثه».**

خلاصه فرمايش علماي رجال درباره اين شخص فاسد المذهب غلو كننده آن است كه غلاتدرحديث، بار خود را بر دوش او نهاده‌اند، تا جايي كه علماي رجال نوشتن حديث او را جايز ندانسته‌اند، وگفته‌اند که به حديث و مصنفات او نبايد اعتماد كرد، علاوه بر اينها خطابي[[41]](#footnote-41)\*(1) است كه از بدترين مذاهب غلات است.

39- **موسي بن سعدان**: **أ** / در رجال نجاشي ص 317: **«موسى بن سعدان الحفاظ ضعيف في الحديث».**

**ب** / در رجال علامه ص257: **«موسى بن سعدان الحفاظ . . . روى عن أبي الحسن ضعيف في مذهبه غلو».** او در حديث ضعيف و در مذهب غلو كننده است.

40- **يونس بن ظبيان**: كه از غاليان و كذابان مشهور است و در اين كتاب نامش و ترجمه حالش به كرات آمده و در اين مقدمه تكرار نمي‌كنيم و حديثي از او در ذيل احوال «قاسم بن يحيي[[42]](#footnote-42) آورديم، كه براي معرفي او كافي است [[43]](#footnote-43).

41- احوال «**موسي بن عمران النخعي**» را در فصل «زيارت و حيقيقت آن» در بررسي سند «زيارت جامعه كبيره» مي‌آوريم[[44]](#footnote-44).

اينك كه از ترجمه احوال ننگين مآل تعدادي از روات(راويان) احاديث زيارت فارغ شديم ومعلوم شد كه جملگي[[45]](#footnote-45) غلو كننده و كذاب وجعال و در يك كلام غير قابل اعتماد بوده‌اند(5)[[46]](#footnote-46)\*، ممكن است اين سؤال مطرح شود كه:

آيا واقعاً همان گونه كه بزرگان و ائمه‌ي علم رجال و در آية الحديث چون غضائري و نجاشي و كشي و شيخ طوسي و حلي و ابن داوود آنان را معرفي كرده‌اند غلوكننده و وضاع و كذاب بوده‌اند؟ در اين صورت نه تنها مي‌بايست به اقوال ومنقولات اين روايت بي‌اعتنايي نمود بلكه لازم است از ايشان اظهار براءت و بيزاري كرد، زيرا دروغ بستن به خداوند متعال و پيامبرص از معاصي(گناهان) كبيره و از بزرگترين جنايتهاست و با دروغگويي كساني كه در موضوعات شخصي و عرفي دروغ مي‌گويند تفاوت بسيار دارد. با اينكه هر نوع دروغگويي، زشت و معصيت پروردگار عالم است و مرتكب آن سزاوار نفرت و لعنت است كه: ﴿ ﴾ [آل عمران: 61]. «پس لعنت خدا را بر دروغگويان قرار مي‌دهيم.»

- اما دروغ گفتن از قول خدا و رسول، بدترين و شديدترين ظلم و ستمكاري نسبت به خلق خدا است كه: ﴿ ﴾ [الأعراف: 37، الصف /7 ،‌الأنعام ، 12، 93، 144. العنكبوت /68].

«پس چه کسي است ظالم تر از آن کسي که بر الله دروغ و افترا مي بندد.»

- يعني ستمگرتر از او كسي نيست، زيرا موجب گمراهي و ضلالت مردمان در مدتي طولاني بسا كه تا پايان جهان شود.

با اين وصف پس چرا در بسياري از احكام و فروعات و مطالب و احكام شرعي، از همين كاذبين و جعالين كه نام برخي از آنان در اين كتاب ذكر شد، احاديثي در كتب ديني آمده و بر اساس آن عمل كرده‌اند؟!.

اگر احاديث آنان مقبول و قابل تبعيت بوده پس چرا از طرف ائمه رجال از قبيل كساني كه نامشان مذكور شد، مورد اينگونه حملات سخت قرار گرفته و ضربات نسبتهاي غلو و كذب و جعل را هدف گشته‌اند؟ مگر نه اينكه در شريعت مطهره تهمت و غيبت و اشاعة فحشاء درباره مؤمنين شديدترين و خبيث‌ترين معصيت است كه: ﴿ ﴾ [الأحزاب: 58].

«كساني كه مردان و زنان مؤمن را با گفتن كاري كه مرتكب نشده‌اند، ‌آزار مي‌كنند، بهتان و گناه آشكاري برعهده مي‌گيرند.»

ونيز: ﴿ ﴾ (الحجرات:12)

- در احوال ديگران تجسس نكرده وغيبت يكديگر را مكنيد، آيا هيچ يك از شما دوست دارد گوشت مردار برادرش را بخورد، پس ناخوش مي داريد.

و نيز: ﴿ ﴾ [النور: 19].

«كساني كه دوست دارند كه در ميان ايمان آوردگان زشتي‌ها شايع شود، در دنيا و آخرت عذابي دردناك دارند.»

پس چرا علماي رجال اين نگون بختان را تيرباران نسبتهاي غلو و كذب و جعل قرار داده‌اند!.

لازم است بدانيم كه شكي نيست كه در نسبتهايي كه آنان به اين راويان غلو كننده و كذاب داده‌اند نه تنها تمام اين نكات را رعايت و از تمام آن معاصي پرهيز كرده‌اند و از تهمت و غيبت و اشاعه فحشاء در غايت احتراز و اجتناب بوده‌اند، بلكه حقيقت آن است كه آنچه در مذمت آنان بوده آورده‌اند، يك از هزار و اندكي از بسيار است. زيرا اين راويان در واقع از بدترين دشمنان خدا و رسول و اعداء(دشمنان) و عدّو اسلام بوده‌اند كه با نشر اينگونه احاديث، جعل مذاهب نموده، خيانتهاي بزرگي به حقايق اسلام كرده و موجب تحقير و استهزا به شريعت مطهره‌اي كه عين الحياة جاوداني الهي بوده، گرديده‌اند، و بشريت را از فوايد بيكران اين سرچشمة حياتي تا حد زيادي محروم كرده‌اند، و از همه مهمتر اينكه شكاف عميقي درحصار وحدت اسلامي و مسلمين كه بالاترين آرزو و هدف اسلام است به وجود آورده‌اند، و از همين جهت است كه آنان بدترين ستمكاران و موجب لعنت خالق سبحان و جميع خلق از انس و جن اند.

به نظر ما درباره‌ي احاديث، علاج همان است كه ائمه‡ خود فرموده‌اند كه هر حديث موافق قرآن را مي‌توان قبول كرد و آنچه نبود بايد نابود نمود. و احاديث زيارت از طرف آيات قرآن مردود و مطرود است و ساخته و پرداخته غلات و كذابان است و طبعا مقبول نيست.

اينك نتيجه جعل وكذب اين گروه ضال، غال، جعال را در بحث زيارت كه چند سال قبل براي چاپ آماده بود و به علت كارشكني محافظين خرافات در بوته اهمال ماند، از نظر خوانندگان حق جو مي گذرانيم تا خود عقل خداداد خود و با عرضه به كتاب خدا قضاوت نموده حقيقت را در يابند و از ورطه ي شرك و غلو كه بزرگترين آفت اين شريعت مطهره است نجات يابند.

شايد الله بار ديگر نظري از رحمت و كرم خويش بر اين امت افكند و آن را از اين ذلت و نكبتي كه دامنگيرش شده است، نجات بخشد و مسلمانان را از احكام حيات بخش و عظمت آفرين دين مبين خود از قبيل داشتن اتحاد و حكومت و جمعه و جماعت و جهاد و عدالت و امت و ساير مزاياي اسلامي بهره‌مند فرمايد.

**و ما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب.**

هيچ توفيقي نيست براي من مگر از جانب الله، بر او توکّل مي کنم و به سوي او رجوع مي نمايم.

با اين بيان، معلوم شد كه اكثر، بلكه تمام راويان احاديث زيارت يا خود، غلو كننده و كذاب و وضاع الحديث بوده‌اند و يا از غاليان و كذابان تبعيت كرده و از آنان روايت نموده‌اند و موجب اين همه فساد و اتلاف مال و اوقات و از همه بدتر باعث نشر شرك و خرافات گرديده‌اند، و گرنه احترام واولياي خدا و **عبرت** و **تأسي از حوادث حيات آن بزرگواران** و ديدار مزار آنان كه موجب تحريك حس غيرت و فداكاري وعزت و حرمت دين خدا شود، در نزد تمام عقلاي عالم پسنديده است و مطلوب و ما در كتاب فلسفه ي قيام حسين ؛ به نحو احسن در اين باره داد سخن داده ايم(1)[[47]](#footnote-47)\* . و هنوز هم برهمان اعتقاديم. **ولاحول ولا قوة إلابالله العلي العظيم.**

سخنراني مؤلف در صحن حسيني ؛

در اربعين سال 1369 هجري قمري طبق تقاضا و امر حضرت علامة خالصي : در كربلا در صحن مطهر حسيني ؛ درحضور بيش از چند هزار تن زائر عرب و عجم، اين بنده خطابه اي ايراد كردم و در آن سخنراني به اين قضيه پرداختم كه چرا اين همه فعاليت و صرف اموال و اوقات ايرانيان در امور ديني مثمر ثمر نيست؟! و نتيجه گرفتم كه علت آن وضع بد و غلط تبليغات ديني است كه با روح حقيقت و اسلام، موافق نبوده و آلوده به موهومات و خرافات است، و از اين همه اموال واوقاتي كه به عقيده خود در امور ديني مصروف مي دارند نتيجه ي مفيدي گرفته نمي‌شود!.

مثلا همين زائريني كه در چنين سالي، با آن همه سختي ها و مشكلاتي كه در راه زيارت براي آنان فراهم شده با اين حال به نيروي علاقه و ايمان، خود را با سينه سوزان و چشم گريان به اين آستان مي رسانند.

اما نتيجه‌اي كه از اين مسافرت مي برند، مگر جز اين است كه به پندار خود و در نتيجه تبليغات غلط مي‌پندارند جوالهاي(كوله باري يا كوله پشتی) پر از گناه چندين ساله خود را آورده در مرقد مطهر حسيني خالي كرده! اينك سبكبار و آمرزيده برگشته تا باز براي پركردن آن حال و مجال بيشتري بيابند! حداقل با همين عمل، اداي دين كرده و مقادير بسياري هم از خدا طلبكارند!!.

ارمغاني كه از اين مسافرت براي خويشان وهمشهريان خود مي برند چيزي جز تعريف گنبد و گلدسته و چگونگي صحن و بارگاه و قيمت پارچه و اجناس وخرماي كربلا نيست!!.

درحالي كه اگر ما تشكيلات صحيح و سازمان تبليغات با تربيت درست اسلامي داشتيم مي بايست با تماشاي مزار اين خونين كفناني كه در راه حمايت اسلام و حفظ آن از تجاوز جنود شيطان اين چنين وجود خود را در طبق اخلاص گذاشته و آن را در راه معشوق حقيقي خود درباخته اند عبرت بگيريم و متأثر شويم، هرگاه اين منظر با آن كيفيت درخور و شايستة خود، تبليغ وتشريح شده بود بايد آن چنان روح از خود گذشتگي در بينندگان قربانگاه اين قربانيان برانگيزد كه آنان را در طريق جانبازي همچون پيش آهنگان و پيشوايان خود براي جانبازي در راه دين خدا سر از پا نشناسند!.

اگر ما رهبران وعالمان ومبلغان دانا و دلسوز و متدين و شايسته اي داشتيم مي توانستند از اين منظره ي همت زا و شورانگيز، جانبازاني تربيت كنند كه در راه مجد و شرف و دين و حفظ حدود اسلامي با دميدن روح شهادت طلبي، چون كوهي آتشفشان و دريايي پر تلاطم و خروشان باشند!.

براي تشويق به فداكاري و جانبازي و تحريك به سوي شرف و سرافرازي چه بياني رساتر و چه زباني گوياتر از مشاهده‌ي قبور مجاهدان گلگون كفني است كه در اين صحراي سوزان با لباني از عطش، داغ بسته و رخسارهايي به جهاد پرداخته و در ميدان عشق، سر و دست و جان و تن درباختند كه جهانيان را به حيرت وشگفتي انداختند!

چه خوب بود به جاي اين بارگاه پرجلال و جبروت كه از طلا و نقره و فيروزه و ياقوت كه مورد پسند و آرزو و معشوق فراعنه وطاغوت است به همان صورت طبيعي قبر مندرس(كهنه‌ي) شهيد باقي مي ماند تا با تماشاي آن و لو نگاهي سطحي باشد به قطعات سر و دست و انگشت و بيني قطعه قطعه و مثله مثله شده فدائيان اسلام و در اين بيابان هولناك هر يك درگوشه‌اي پراكنده اما گويا وزنده‌اند. و لبهاي تشنه داغمه بسته‌اي كه دركنار نهر سيال و مواج فرات درحسرت يك جرعه آب خشكيده اند، وتصور جگرهاي از سوز عطش تفتيده و شريان و وريدي كه از كثرت تلاش و شدت كنكاش، ديگر از داد وستد و انبساط و انقباض خون بازمانده‌اند در تصور بيننده‌اي بيدار كه زائر اين مزار است يقينا همان عشق و حرارت آتشين را ايجاد مي‌كند كه اين بدنهاي نازنين را در تپش و جنبش واداشته بود!.

مگر همينان نبودند كه در روز ميعاد هر يك چون برق و باد به كوشش و جهاد پرداخته و جان عزيز را در عزيزتر از جان يعني در حمايت دين و حراست از اهل بيت درباختند؟

اين پروانه‌هاي بال و پرسوخته درگرد شمع عالم افروز حسيني نه بلكه اين ستارگان آسمان هدايت كه در پيرامون آفتاب عالمتاب شهادت، همواره كسب نور كرده و به جهان بشريت فروغ مي‌فروزند، آيا تماشاي گور پر نورشان نمي‌تواند همان پرتو را در دلهاي تاريك ما ايجاد كند كه از ظلمات (تاريكيهاي) ماديت بيرون آييم؟

قسم به خدا، اگر بتوانيم از وراي زرق و برق اين شمع و چراغ و لوستر و پرده و صفحات طلا و قطعات نقره وزيور آلات ديگر كه شايسته گورگبران و مرده پرستان ومانع جلوه‌ي حقيقي شاهدان بزم شهادت است بنگريم، و با چشمي حق‌جوي به تماشاي يوسفان مجلس جانبازي بنشينيم، نه تنها سر و دست و انگشتان را در سيني و صفحة ارادت تسليم بزم آراي اين جهان مي‌كنيم بلكه با قدم شتاب و عجله تا درب منزل رب الأرباب يعني پروردگار عالميان مي دويم تا به تازيانه عشق خويش، ما دام العمر عذابمان كند يا در زاويه سكون وآرامش در سجنمان كشد!.

اي مشاطه گان بدسليقه و اي آرايشگران زشتي آفرين شما را به جمال دلاراي حق سوگند مي‌دهم كه اين ضريح سيمين را كه محفوف به پاره‌هاي نقره و قطعه‌هاي طلاست از اطراف اين قبور پرنور، برداريد و همان پيراهنهاي خونين وكفنهاي رنگين را كه در ساعتهاي واپسين بر بدنهاي نازنين اين شيران عرين بود به جاي اين زر و زيور، برمزار منورشان بپوشانيد و آن رجزهاي آتشين را كه در نفسهاي آخرين از لبان تشنه و شيرين شان شنيده مي‌شد به صورتي شايسته و با لحني شور آفرين بر خوانيد تا از ديدن آن مناظر و شنيدن آن حماسه بار ديگر، كربلا شود و از ميان تماشاچيان آن معركه، جواناني چون حر رياحي تميمي و پيراني چون حبيب بن مظاهر اسدي برخيزند، ‌و در هنگامي كه هيكل اسلام در اطراف و اقصاي جهان فرياد: **«هل من ناصر ينصرني و هل من معين يعينني»** (آيا کسي هست که به داد من برسد و آيا کمک کننده اي هست که مرا کمک کند) برمي‌آورد به ياريش بشتابند، و ازكربت غربت، نجاتش دهند، نه اينكه به فروز زيارت كه ثواب آن را به خيال خام خود معادل چندين هزار حج و جهاد مي پندارند نه تنها از دفاع ونصرت خودداري كرده بلكه به روشني چشم دشمن! مغرورانه به فسق و فساد برخيزند! چنانكه چنين اند!!.

شما را به خدا، ‌اين ضريح سيمين و زرين كه شايسته قبور سلاطين و فراعنه و جباران روي زمين است از روي اين تربت پاك كه مورد تحسين فرشتگان و مقربين است دور كنيد و همان مزار خاكي پسر ابوتراب عليه السلام را كه با بدن چاك چاك در آن خفته است، چنانكه بايد نمايش دهيد.

آري از اين مشهد و منظر كه بسي شورا انگيز است، چنان نمايش دهيد و آنگونه آرايش نماييد كه چون زائران از مرقد حسيني بازگشتند، آن كنند كه گروه توابين پس از گذشت بيش از پنج سال از واقعه ي عاشورا همين كه قبر غريب او را در بيابان كربلا ديدند، كردند و آن سان در آتش حسرت و ندامت، شعله ور شدند كه تا جان و هستي خود را در همان راه حسين و خط او نباختند، ‌ساكت و ساكن نشدند!.

**اما افسوس و هزار افسوس** كه با اين تبليغات زهرآگين در ثواب بي حد و حصر زائراين كه رقابت و خصومت با آيات كتاب مبين است و موجب سستي و بي اعتباري در اوامر ونواهي دين، جز گستاخي به حريم قوانين و آئين خاتم النبيينص چيز ديگري نيست.

زيارت و حقيقت آن

از دلائلي كه آيت الله العظمي دركتاب امراء هستي بر ولايت تكويني و تصرف و تدبير ائمه‡ در كون و مكان آورده است، فقرات «**زيارت جامعه كبيره**» است كه در اين زيارتنامه، فقرات و جملاتي هست از آن جمله: **«بكم فتح الله وبكم ختم الله، وبكم ينزل الغيث، وبكم يمسك السماء أن تقع على الأرض، وبكم ينفس الغم، وبكم يكشف الضر».**

- به وسيلة شما امامان، ‌خدا، آفرينش يا هر كاري را شروع كرده و به وسيلة شما آن را ختم كرده است، و به وسيلة شما، خدا باران نازل مي‌كند و به وسيلة شما خدا آسمان را نگاه داشته تا بر زمين نيفتد، و به وسيلة شما غمها را زايل و زيانها را بر طرف مى‌كند!!!.

و در صفحه 485 آن كتاب، از فقرات همين زيارتنامه، استناد و استشهاد كرده است بر حساب قيامت و نظارت امام كه در آن زيارت آمده است: «**وإياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم»** و براي آنكه به خيال خود جاي پاي خود را محكم كند از محدث قمي (حاج شيخ عباس) در «انوار الهي» ضمن نقل كلمات هادي ؛ آورده است كه مجلسي دربارة زيارت جامعة كبيره، فرموده است: **«إنها أصح الروايات سنداً و أفصحها لفظاً وأبلغها معنى وأعلاها شأناً»** زيارت جامعه از تمامي زيارتها، از حيث سند ‌صحيح‌تر و از نظر لفظ فصيح‌تر و از جنبه معني بليغ‌تر و از نظر شأن و رتبه عاليتر است»!!

ما قبلا به سند اين حديث كه مورد ادعاي اين آيت الله العظمي! است، رسيدگي مي‌كنيم، ‌آنگاه به تحقيقات خود، ‌درباه‌ي زيارت مي پردازيم:

اگر چنين فرض كنيم كه اين زيارت،‌ همان طور كه مجلسي فرموده است، از تمام زيارتها صحيحتر است( اگر در زيارتها، ‌صحيحي باشد!). اما بدبختانه در زيارتها صحيحي نيست تا اين صحيحتر باشد، زيرا اكثر آنها بدون سند است يا اسناد آن ضعيف و فاسد است، زيرا از يك مشت افراد غلو كننده فاسدالعقيده و الايمان، نقل شده است كه به قدر مجال در اين باره به بحث پرداختيم.

اين زيارت را مجلسي در جلد 22 بحار الانوار (كتاب المزار) از «دقاق» و«سنائي» و «وراق » و « اسدي» و او از «برمكي» و او از « نخعي» و او از امام علي النقي ؛ روايت كرده است.

نجاشي در بارة اسدي كه مراد از او، ‌محمد بن جعفر الأسدي است فرموده است: **«كان ثقة، صحيح الحديث إلا أنه روى عن الضعفاء».** يعني او ثقه است (دروغ نمي‌گويد) صحيح الحديث است (حديث را آن گونه كه شنيده است، بيان مى‌كند) جز اينكه از ضعفاء روايت مى‌كند(پس احتمال ضعف روايت هست)». و بعد درباره او مي افزايد:«وكان يقول بالجبر والتشبيه». يعني: او برخلاف شيعه، قائل به جبر و تشبيه است!!

«ابن داوود» نيز او را به اين صفت معرفي مى‌كند، و در رديف ضعفاء و مجروحين مي‌آورد.

ممقاني در تنقيح المقال (2/95) قسمت دوم مي نويسد: **«قوله بالجبر والتشبيه فإنه لوكان على حقيقته لأوجب فسقه بل كفره»**. او قائل به جبر وتشبيه بوده كه اگر حقيقت داشته باشد فسق وكفر او واجب مي‌شود.

اسدي اين زيارت را از برمكي روايت مي‌كند و اين برمكي: وي محمد بن اسماعيل برمكي است. محمد بن اسمعيل بن احمد بن بشر البرمكي أبو جعفر المعروف بصاحب الصومعة ضعيف و محمد بن اسماعيل ضعيف است.

در رجال «طه نجف» نيز او را در رديف ضعفاء آورده است. برمكي روايت مى‌كند. او موسي بن عبد الله النخعي است. از اين شخص اصلا نامي در كتب رجال نيست، و معلوم نيست چگونه مردي بوده است.

مامقاني در «تنقيح المقال» در ذيل ترجمه «موسي بن عبد الملك» در باره او گفته است: **«إهمالهم ذِكره في كتب الرجال غير قادحة فيه»** «اگر علماي رجال درباره او اهمال كرده‌اند موجب قدح و ذم نمي‌شود»!! و بدين وسيله دل خود را خوش كرده است، و احتمال شيخ صدوق را آورده است كه موسي بن عبد الملك همان نخعي است و او هرگز شراب نبيذ ننوشيده بود مگر هنگامي كه متوكل (خليفه)، او را با ابراهيم در قمار حاضر كرد و با او شراب نوشيد!. فقط از رجال حديث يك نخعي را سراغ داريم كه رضا ؛ به او فرمود: **«اخرج عني لعنك الله ولعن من حدثك»** «از پيش من برو بيرون، خدا تو را و آن كس كه به تو حديث گفته است، لعنت كند».

در كتاب «عيون أخبار الرضا» راوي متصل به امام اين روايت (زيارت جامعة کبيره)، موسي بن عمران النخعي است، و هر چند در «من لايحضر الفقيه» و تهذيب طوسي كه آن را صدوق روايت كرده و از من لايحضره الفقيه نقل مي‌كند كه موسي بن عبدالله النخعي است و ظاهرا اين اشتباه از آنجا ناشي شده است كه «عبدالله» و «عمران» در رسم الخط كوفي، شبيه به يكديگر است، ‌هر چند موسي بن عبدالله النخعي و موسي بن عمران النخعي، ‌هر دو در كتب رجال مجهول اند، اما قرائني نشان مي‌دهد كه او موسي بن عمران النخعي است:

أ / **موسي بن عمران النخعي**، ‌برادر زاده حسين بن يزيد و حسين بن يزيد به تصريح كتب رجال از غاليان بوده است و اسناد موسي بن عمران به ابن يزيد است. و زيارت جامعه كبيره مملو از غلو است، پس نسبت آن به موسي بن عمران درست است.

ب / **حسين بن يزيد،** را از اصحاب رضا؛ شمرده‌اند و موسي بن عمران برادر زاده اوست كه معاصر با هادي؛ است.

ج / **موسي بن عمران**، از اين قبيل أحاديث، بسيار دارد چنانكه در «إكمال الدين(1)[[48]](#footnote-48)\*» صدوق نيز نظائر آن هست، و به هر صورت بدون شك اين زيارت ساخته و پرداخته غاليان و مشركان است، چنانكه عبارات آن بر اين حقيقت بهترين بيان و برهان است.

موسي بن عمران النخعي، راوي زيارت جامعه كبيره بدون شك از غلات است. در اكثر رواياتي كه از او در كتب اخبار موجود است رائحه غلو به شدت استشمام مي‌شود، ‌مانند روايتي كه از اين شخص در توحيد صدوق (ص 154 چاپ بمبئي) از عمويش حسين بن يزيد آورده است: **«عن علي بن الحسين عن حديث عبدالرحمن بن كثير عن أبي عبدالله** ؛ **قال، قال أمير المؤمنين ؛: أنا علم الله، أنا قلب الله ولسان الله الناطق وعين الله وجنب الله وأنا يد الله».**

- امير المومنين ؛ فرمود: من پرچم خدا و قلب خدا و زبان ناطق خدا و چشم خدا و جنب خدا و دست خدايم»!!!.

سند اين حديث چنين شروع مي‌شود: « ... حدثنا موسى بن عمران النخعي الكوفي عن عمه حسين بن يزيد عن علي بن الحسين» كه علي بن عمران النخعي و او از عمويش حسين بن يزيد اين عبارات سراسر كفر را از اميرالمومنين علي؛ به واسطة روايتي چون علي بن الحسين و راويان پس از او نقل كرده است و يقينا و بدون هيچ ترديد هرگز امير المومنين ؛ چنين كفرياتي بر زبان مبارك جاري نفرموده است.

باز از همين شخص در همين كتاب (ص 291) حديثي آمده است كه تصديق آن تكذيب نبوت پيغمبر خدا است زيرا در طلوع و غروب خورشيد از قول رسول خداص چيزهايي مي بافد كه امروز هر طفل ابجد خواني به آن مي خندد!!.

با مطالعه اين چرنديات، به خوبي معلوم مي‌شود كه اين غاليان يا از بدترين احمقان و يا از بدترين دشمنان اسلام بوده‌اند!.

نتيجه آنكه راويان اين زيارت يا ضعيف اند و يا مجهول‌اند و يا گمنام بلكه ناموجود!! پس چنين زيارتي هرگز صحيح نخواهد بود. لذا برخلاف آنچه آقايان ادعا كرده‌اند كه اين زيارت از حيث سند از همه‌ي آنها صحيح‌تر است. معني آن اين نيست كه اين زيارت صحيح است، بلكه آن است كه در ميان كورها باز لوچ، و حال اينكه چنين هم نيست بلكه خود آن هم كور است. حتي كور اندر كور!!.

اما از حيث معني، براي منظور غاليان شايد بليغ باشد، زيرا پاره‌اي از فقرات آن بوي شرك و غلو مي‌دهد بلكه صراحتا شرك است، و هرگز امامي بلكه هر كسي كه ايمان به خدا و روزقيامت و شريعت صحيح اسلامي داشته باشد چنين كلماتي بر سبيل اعتقاد بر زبان نمي‌آورد. زيرا آن خدا است كه مي‌فرمايد: ﴿ ﴾ [االرعد:40]

«همانا وظيفة تو ابلاغ (رسالت)است و حساب آنان باماست.»

﴿ ﴾. [الغاشيه: 26].

«همانا بازگشتشان به سوي ما و آنگاه حسابشان باماست.»

ولي در اين زيارت آمده است كه: **«إياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم»**

- بازگشت همه مردم به سوي شما امامان است و حساب همه مردم نيز برعهده شماست!! و معتقد به چنين كفري، ‌كافر و مشرك است. خداوند مي‌فرمايد: ﴿ ﴾. (الزمر:69).

- زمين به نور پروردگارش روشن است.

ولي در اين زيارت است: أشرقت الأرض بنوركم. زمين به نور شما امامان روشن است. و اين فقرات مي‌رساند كه ائمه هدي †خداي جهان و پروردگار عالميان اند.

شرك از اين واضح‌تر چيست؟ و اگر اينها شرك و كفر نباشد ديگر در جهان شرك و كفري نيست!!.

آيت الله العظمي! براي تأئيد كفريات خود جملاتي از كتاب التوحيد كافي باب النور در آورده است كه حضرت صادق؛ فرمود: **«إن الله خلقنا وصورنا وجعلنا عينه في عباده ولسانه الناطق في خلقه ويده الباسط على عباده».**

- خدا ما را آفريد و ما را چشم خود در ميان بندگانش و زبان ناطق خود در آفريدگان خويش و دست گشاده خود در ميان بندگانش قرار داد»!!.

اين عبارت خود دليل بر بطلان خود است هر چند سند آن صحيح بنمايد، زيرا مخالف عقل و ايمان و وجدان و قرآن است. با اين حال از حيث سند هم ضعيف و بي ارزش است. اصولا صرف وجود حديثي در كافي دلالت بر صحت آن ندارد[[49]](#footnote-49)، كافي همان كتابي است كه قبلا هم گفتيم كه از شانزده هزار حديث آن، كمتر از يك دهم از حيث سند صحيح‌اند. و اما بپردازيم به اين حديث كه اولين راوي آن محمد بن اسماعيل است: مامقاني در تنقيح المقال (2/82) قسمت دوم وي را مجهول دانسته، او از حسين بن حسن روايت كرده است و در تنقيح المقال (1/40) او نيز مجهول و مهمل معرفي شده است. حسين از بكر بن صالح روايت كرده است و بكر ابن صالح به گفته ابن الغضائري: **«ضعيف جدا انفرد بالغرائب»** است يعني «علاوه بر اينكه خيلي ضعيف است، در نقل غرائب بي همتا است!!.

نجاشي در باره او فرموده است: **«بكر بن صالح الرازي مولي بني ضبة ضعيف»** بكر بن صالح ضعيف است (رجال نجاشي، ص84). علامه حلي در باره او فرموده است: ضعيف جداً كثير التفرد بالغرائب (خلاصه، ص208). خيلي ضعيف است و بسيار از احاديث غريب روايت مى‌كند.

ابن داود نيز او را در قسم دوم (=طبقه ضعفاء) آورده، و او را تضعيف كرده است (ص432) در وجيزه نيز او را ضعيف يا مشترك بين ضعيف و مجهول دانسته‌اند. مامقاني در تنقيح المقال درباره او فرموده است: **«يسقط كل رواية لبكر بن صالح»** يعني روايتي كه بكر نقل كرده باشد از درجة اعتبار ساقط مي‌شود.

بكر بن صالح آن را از هيثم بن عبدالله، كه حالش در رجال مجهول است روايت كرده و هيثم آن را از مروان بن صباح كه اصلا نامي از او در كتب رجال از قول صادق؛ جعل كرده است، يا هم خود او و هم حديثش را جعل كرده‌اند!!.

اين روايت به قدري رسواست كه مجلسي نيز آن را در كتاب «مرآة العقول» 1/96 ضعيف شمرده است. با اين همه، جناب آيت الله العظمي، مي‌خواهد باطلي بلكه كفري را به وسيله باطلي و كفري ديگر تأييد كرده و به صورت حق جلوه دهد!! غافل از آنكه: ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً﴾. [الإسراء: 81] «به راستي که باطل از بين رفتني است»

وي زرنگي ديگر به خرج داده و در ذيل ص249 كتابش«خرايج رواندي» كه از اين قبيل مطالب در آن فروان است از داوود رقي نقل كرده است كه صادق؛ به او فرموده است: «اگر ما نبوديم نهرها جاري نمي‌شد و ميوه ها نمي رسيد و درختها سبز نمي‌شد!! و خواسته است با اين بيان تصرف و تدبير امامان را در كون ومكان و زمين و آسمان ثابت نمايد!.

اينك بايد ديد ابن داوود رقي چه جانوري است كه توانسته است آنقدر دروغ و كفر از زبان صادق؛ جعل نمايد!:

داوود بن كثير الرقي را در تنقيح المقال (ج1،ص414 )كه گويي براي غسل تعميد رجال بد نام تأليف شده است، چنين معرفي مى‌كند، قال ابن الغضائري: **«داوود بن كثير الرقي مولى بني أسد يروي عن أبي عبدالله** ؛، **أنه كان فاسد المذهب ضعيف الرواية لايلتفت إليه»** مذهب او فاسد و روايتش ضعيف بوده و قابل اعتبار نيست.

نجاشي نيز در اين تعريف با غضائري موافق است. او از احمد بن عبدالواحد، نقل مي‌كند كه **«داوود بن كثير الرقي يكنى أبا خالد وهو يكنى أبا سليمان، ضعيف جداً و الغلاة يروى عنه»** خود داوود در روايت بسيار ضعيف است به طوري كه مصدر و منبعي است براي غاليان (غلوكنندگان)چون آيت الله العظمي!!.

احمد بن عبدالواحد فرموده است: **«قل ما رأيت منه حديثا سديداً».** من از اين شخص يك حديث درست نديده ام. (رجال نجاشي ص 119).

ابو عمرو كشي فرموده است: **«ويذكر الغلات أنه كان من أركانهم و يروي عنه المناكير من الغلو وينسب إليه أقوالهم».**

«غلات او را يكي از اركان مرام خود دانسته و از او منكرات زيادي از غلو روايت مى‌كنند و اقوال خود را به وي نسبت ميدهند».

در رجال ابن داوود، در قسم دوم (طبقة ضعفاء و مجهولين، ص452) او را فاسد المذهب خوانده و او را جزو ضعفاء شمرده است. در رجال ميرمصطفي ص 129 نيز او را جداً ضعيف شمرده و گفته است غاليان از او روايت مي كنند.

آري! چنين جانوري بايد تكيه گاه غلات باشد، و آيت الله العظماهاي زمان ما قول او را سند گرفته و از يك گفته كفر آميز او صد شرك صريح بيرون آورده بدان استناد كرده مردم را به كفر و شرك سوق دهند!!.

اينك بپردازيم به ساير جملاتي كه آيت الله العظمي دركتاب خود از زيارتنامه‌ها براي كفريات خود استفاده كرده است.

يكي از فقرات زيارتنامه‌ها كه مورد استناد آيت الله العظمي قرار گرفته، ‌اين جمله است: **«السلام عليك يا عين الله الناظرة ويده الباسطة»** است. اين جمله (درجلد 22 بحارالأنوار) در دو مورد در زيارت اميرالمؤمنين؛ ديده شده:

يك مورد آن زيارتي است كه مجلسي آن را از شيخ مفيد نقل كرده است و لفظ آن را متابعت نموده است، زيرا گفته است: **«إنه أسبق وأوثق»** آن قديم تر و موثق تر است. و آن را بدون سند از صادق ؛ نقل نموده است كه آن جناب فرموده است: چون خواستي متوجه قبر أميرالمؤمنين ؛ شوي: بگو: السلام عليك يا رسول الله تا آنجا كه: **«السلام عليك يا عين الله الناظرة، ويده الباسطة وأذنه الواعية».**

در همين زيارت كه ميگويد: **«ثم انكب على القبر فقبله و قل ...».**

يعني آنگاه روي قبر خم شده آن را ببوس و بگو ... الخ».

و مورد ديگر زيارتي است مخصوص هفدهم ربيع الاول كه روز تولد رسول اللهص است (به روايت شيعيان) كه باز شيخ مفيد و غير او روايت كرده‌اند كه صادق؛ در اين روز امير المؤمنين؛ را زيارت كرده، و اين زيارتنامه را به محمد بن مسلم ثقفي تعليم داده و به او فرموده است: همينكه به باب السلام رسيدي رو به قبله بايست و سي مرتبه بگو ... آنگاه بگو: السلام علي رسول الله و باز در همين زيارت، حضرت به «محمد بن مسلم» دستور مي‌دهد كه: **«ثم انكب على القبر فقبله وقل: أشهد أنك تسمع كلامي وتشهد مقامي»** آنگاه روي قبر خم شده و آن را ببوس و بگو گواهي مي‌دهم كه سخنم را مي شنوي و ايستادنم را مي بيني»!! كه اين فقره نيز بارها مورد استناد و استشهاد آيت الله العظمي و ديگران قرار گرفته است. و در بعضي نسخه ها پس از جمله: **«ثم انكب على القبر فقبله»** كلمه «قال» است كه معلوم مي‌دارد خود صادق؛ خم شده و قبر را بوسيده و آن كلمات را گفته است.

حال يا خود حضرت به اين كيفيت زيارت كرده باشد يا به محمد بن مسلم يا ديگري تعليم كرده باشد به هر صورت دروغ است و آن را غاليان و دجالان جعل و به صادق ؛ بسته اند، هر چند آن را شيخ مفيد و سيد بن طاوس و امثال ايشان روايت كنند، به دليل آنكه:

**اولاً**: در آنها سندي ذكر نشده است و چنانكه ديديم و بعداً إن شاء الله تعالي خواهيم ديد آن زيارتنامه‌ها سند دارد غالب آن از ضعفاء واز غلات(غلوكنندگان) بنام است تا چه رسد به اينها كه معلوم نيست چه كسي آنها را ساخته يا بافته است.

**ثانياً**: آمدن صادق ؛ به زيارت امير المؤمنين ؛ مسلم نيست چنانكه شرح آن بيايد.

**ثالثاً**: آنچه روايت شده حضرت صادق؛ در زمان منصور دوانيقي به كوفه آمده و به زيارت اميرالمؤمنين؛ رفته است به قدري اختلاف دارد كه گاهي آن را به «صفوان جمال» نسبت داده‌اند و گاهي به يونس بن ظبيان و گاهي به معلي بن خنيس كه در سال 132، يعني قبل از اينكه منصور به خلافت رسد به دست داوود بن علي كشته شد.

و پاره‌اي از اين روات چون يونس بن ظبيان و معلي بن خنيس به قدري بي اعتبارند كه اگر گواهي به روشني روز و تاريكي شب دهند نمي‌توان به گفتارشان اعتماد كرد، چنانكه شخصيت منفور اولي در صفحات گذشته معرفي شد و حال دومي نيز خواهد آمد[[50]](#footnote-50). ان شاء الله تعالي.

**رابعاً**: اين مطالب (ديدار صادق از قبر اميرالمؤمنين) در كتب معتبر و مشهور مذكور نيست چنانكه مجلسي درجلد 23بحار الأنوار داستان صفوان را كه با صادق ؛ به زيارت آمده است، چنين آورده است: **«ذكر الفقيه صفي الدين بن سعدان في مزار فقيهنا محمد بن علي بن فضل ... قال: أخذت هذه الزيارة من كتاب عمومتي وكانت بخط عمي الحسين بن فضل قال حدثني ... عن صفوان بن يحيي عن صفوان الجمال ...** آنگاه داستان صفوان جمال را آورده كه «‌وي با حضرت صادق ؛ از مدينه به كوفه آمده و چون به حيره رسيده‌اند به نجف آمده اند، آنگاه حضرت، ريسماني كه از ليف نارگيل بوده در آورده و مقداري از زمين را مساحت كرده تا به محلي رسيده از آن مقداري خاك برداشته و استشمام نموده، همچنين بارها خاك برداشته و بو كرده است تا سر انجام به موضع قبر رسيده و همين كه خاك آن را برداشته و بو كرده است شهقه‌اي كشيده و بيهوش شده به طوري كه صفوان گمان كرده است كه حضرت از دنيا رفته است و چون به هوش آمده فرموده است: «ههنا والله مشهد أميرالمؤمنين» سوگند به خدا كه اينجا شهادتگاه اميرالمؤمنين است. به هر صورت روايت از چنان كتابي گمنام نمي‌تواند مورد اعتماد خاص و عام باشد.

باز در حديث كامل الزياره از ابي الخطاب از حجال از صفوان بن مهران (صفوان جمال) روايت شده كه من از صادق ؛ از موضع قبر اميرالمؤمنين ؛ پرسيدم، حضرت موضع آن را براي من وصف كرد كه آن نزديك دكادك الميل است، پس من رفتم در آنجا نماز خواندم و سال ديگر آمدم خدمت حضرت صادق؛ و به حضرتش خبر دادم كه من رفتم و چنين و چنان كردم، حضرت فرمود: «درست رفته‌اي». و من (يعني صفوان) مدت بيست سال در نزد آن قبر نماز ميخواندم، اين روايت مي‌رساند كه صفوان با صادق؛ به محل قبر نرفته و فقط نشاني آن را پرسيده است، وچون حضرت نشاني آن را داده صفوان رفته و با آن نشاني آن قبر را پيدا كرده است و چون آن نشاني‌ها را به حضرت باز گو كرده است، امام؛ او را تصديق و تصويب فرموده است.

اگر صفوان با آن حضرت به نجف رفته بود و آن قبر را ديده بود ديگر لزومي نداشت كه بيست سال به آن نشاني كه حضرت داده بود اكتفاء كند و آن را دليل بر درستي يافت خود بگيرد؟.

و چون صادق؛ در زمان منصور به بغداد تشريف برده اند، و منصور در سال 136به خلافت رسيده، ‌هرگاه فرض شود كه در همان سال اول خلافت خود، آن حضرت را احضار كرده باشد (حال آنكه چنين نيست) و با توجه به اينكه وفات آن جناب در سال 148 مي‌باشد، ‌در اين صورت فاصله آمدن به كوفه و وفات آن جناب بازهم بيشتر از 12سال نمي‌شود و صفوان آمدن بيست سال يعني هشت سال بعد از اين هم، ‌همان مكان را كه حضرت به او نشان داده بود زيارت مي كرد، پس آمدن صادق؛ به صفوان دروغ است!.

خامساً: موضع قبر اميرالمؤمنين ؛ تا زمان حضرت رضا ؛ در بين شيعيان مورد اختلاف است، زيرا عده‌اي قائل بودند كه آن حضرت در مسجد كوفه دفن شده است و عده‌اي قائل بودند كه آن بزرگوار را در خانه‌اش دفن كرده‌اند، و كساني هم به همان روايت صفوان قائل بودند، چنانكه در قرب الأسناد از بزنطي روايت شده كه از رضا؛ از موضع(مكان) قبر اميرالمؤمنين؛ سؤال كردم. حضرت فرمود: از پيران خود در اين باره چه شنيده‌اي؟ عرض كردم صفوان بن مهران از جدت (حضرت صادق) روايت كرده است كه آن حضرت در نجف مدفون است و روايت كرده‌اند، ‌حضرت فرمود: من هم از او شنيده‌ام كه مي‌گفت او در مسجد شما كه در كوفه است مدفون شده است.

شايد مراد حضرت از ضمير **«سمعت منه»** كه در حديث است، حضرت صادق باشد، هر چند بعيد است كه خود آن حضرت، آن را مستقيما از جد بزرگوارش (حضرت صادق) شنيده باشد، ‌زيرا آن جناب در همان سال وفات حضرت صادق (148) يا يك سال قبل متولد شده است و يا اينكه مراد حضرت آن باشد كه از «يونس بن ظبيان»، چنين شنيده است، آن نيز بعيد است اما نه چنان.

باز در حديثي كه از حسن بن جهم روايت شده است، ‌او مي‌گويد كه به حضرت رضا؛ داستان يحيي بن موسي و تعرض او را به كساني كه به زيارت قبر امير المؤمنين مي‌روند ياد آور شدم تا آنجا كه مي‌گويد من همان حديث صفوان را قبول دارم زيرا معتقدم كه قبر اميرالمؤمنين؛ در دارالخلافه نيست از آن جهت كه خدا قبر او را در منازل ظالمان و ستمكاران قرار نمي‌دهد، در مسجد هم نبايد باشد زيرا اهل بيت او مي‌خواستند قبر او مخفي باشد، كدام يك صحيح است؟ رضا؛ فرمود**:«يا أبا محمد ما أرى أحداً من أصحابنا يقول بقولك ولا يذهب مذهبك».**

«اي أبو محمد (كنيه حسن بن جهم أبو محمد بود) هيچ كس از اصحاب ما (شيعيان) را نمي‌بينم كه قائل به قول تو بوده و معتقد به مذهب تو (درخصوص قبر اميرالمؤمنين) باشد».

به هر صورت آنچه مسلم است در زمان رضا؛ قبر اميرالمؤمنين؛ به درستي معلوم نبوده است، پس تعيين قبر در زمان صادق؛ صحيح نيست.

**سادساً**: بر طبق تمام كتب تواريخ، ‌اولين كسي كه به قبر اميرالمؤمنين دست يافت، هارون الرشيد بود كه در شكار گاهي، آن محل را ديده و پرسيد؟ زارعين و ساكنين صحراي نجف گفتند: ما از پدران خود شنيده‌ايم كه قبر امير المؤمنين علي؛ در اين حدود است، پس آنگاه هارون دستور داد تا در اطراف آن حفاري كردند و موضع قبر را يافتند و آن را تعمير كردند. از زمان وفات صادق؛ تا زمان انتقال خلافت به هارون، بيش از بيست سال طول كشيده است، ‌زيرا وفات صادق ؛ در سال 148 هجري بود و انتقال خلافت به هارون در سال 170 هجري بوده است. حال در كدامين سال خلافت توفيق يافتن قبر امير المؤمنين به هارون دست داده است؟.

هرچه هست در زمان صادق؛ قبري نبوده تا آن حضرت به «محمد بن مسلم» دستور رفتن به زيارت و آداب ورود به در حرم كه «باب السلام» نام داشته و درهاي ديگر، كه يكي از آنها باب السلام نام داشته است، بدهد در حالي كه در اين زيارتنامه كه شيخ مفيد و ديگران از صادق؛ روايت كرده‌اند معلوم مي‌شود در زماني بوده كه قبر امير المؤمنين؛ چندين دَر و صحن و سرايي داشته كه از آن جمله باب السلام بوده، و در ضمن زيارت دستور مي‌دهد كه خود را روي قبر انداخته و آن را ببوسد يا خود آن حضرت خم شده و قبر را بوسيده، ‌در حالي كه در زمان آن حضرت قبري نبوده تا بتوان آن را ببوسيد و دَربي نبوده تا بتوان به آنجا آمده و رو به قبله ايستاد!!!؟.

از آنجا كه دروغگو كم حافظه است آن كس كه اين زيارتها را بافته است، ‌هيچ به ياد نياورده است كه در زمان صادق؛ در و صحن و قبري نبوده تا با آن چنين و چنان كنند!!!.

در كتب تاريخ در محل قبر و كيفيت دفن امير المؤمنين علي؛ آن قدر اختلاف است كه هيچ كس نميتواند يقين كند كه قبري كه اكنون در نجف واقع شده، مرقد آن حضرت است!.

أبو الفداء حافظ ابن كثير در تاريخ خود **«البداية والنهاية»** (7/335) (تاريخ ابن كثير مهمترين و معتبرترين كتاب تاريخي است كه تمام مسلمانان به آن اعتماد دارند «ناشر») آورده است: «**و عقيدة كثير من جهلة الروافض من أن قبره بمشهد النجف، فلادليل على ذلك ولاأصل له ويقال أن ما ذاك قبر مغيرة بن شعبة حكاه الخطيب البغدادي عن أبي نعيم الحافظ عن أبي بكر الطلحي عن محمد بن عبدالله الحضرمي الحافظ عن مطرانه قال: لو علمت الشيعة قبر هذا الذي يعظمونه بالنجف لرجموه بالحجارة. هذا قبر مغيرة بن شعبة، وقد قيل أن علياً دفن قبل المسجد الجامع من الكوفة قاله الواقدي والمشهور بدار الإمارة، وقد حكى الخطيب البغدادي عن أبي نعيم الفضل عن دكين أن الحسن و الحسين حولاه فنقلاه إلى المدينة فدفناه بالبقيع عند قبر فاطمة وقيل إنهم لما حملوه عن البعير ضلّ عنهم فأخذته طي يظنونه مالاً، فلما رأوا أن الذي في الصندوق ميت ولم يعرفوه دفنوا الصندوق بما فيه، فلا يعلم أحد أين قبره وحكاه الخطيب أيضا. وروى الحافظ ابن عساكر عن الحسن قال: دفنت عليا في حجرة من دور آل جعدة وعن عبدالملك بن عمر قال: لما حفر خالد بن عبدالله أساس دار ابنه زيد استخرجوا شيخاً مدفوناً أبيض الرأس واللحية كأنما دفن بالأمس فهمّ بإحراقه ثم صرف الله عن ذلك فاستدعي بقياطي فلفّه فيها وطيّبه وتركه مكانَه قالوا وذلك المكان بحذا، باب الوراقين مما يلي قبلة المسجد و عن الصادق قال: صلي على علي ليلا ودُفن بالكوفة وعمي موضع قبره ولكنه عند قصر الإمارة».**

يعني: «عقيده بسياري از جاهلان روافض (شيعيان) اين است كه قبر آن حضرت در نجف است‌، ‌اما دليلي بر آن نيست، ‌و اصلي ندارد و گفته مي‌شود كه اين قبر، قبر مغيره بن شعبه[[51]](#footnote-51)\*(1) است.

اين قول را خطيب بغدادي (در تاريخ بغداد) از أبي نعيم حافظ از ابوبكر طلحي از محمد بن عبدالله الحضرمي از مطرانه نقل كرده است كه گفته است: اگر شيعيان بدانند قبري كه آنان در نجف بزرگش مي دارند از آن كيست سنگسارش مي كنند، اين قبر از آن مغيره بن شعبه است. و گفته شده است كه علي؛ در جلوي مسجد جامع كوفه دفن شده است، اين سخن را واقدي (بزرگترين تاريخ دان که امام اهل السير«امام تاريخ نويسان» به او لقب داده‌اند «ناشر») گفته است. و مشهور آن است كه آن حضرت در دارالإماره دفن شده است(اين قول ابن كثير است). ونيز خطيب بغدادي از أبو نعيم از فضل بن دكين روايت كرده است كه: حسن و حسين؛ او را از كوفه حركت داده به مدينه نقل كرده و آن حضرت را در بقيع در نزد فاطمه؛ دفن كردند، و گفته شده كه هنگامي كه جنازه آن حضرت را بر شتر حمل كردند شتر در بيابان گم شده و قبيلة طي به خيال اينكه آن حمل شتر، مالي است گرفتند، اما چون ديدند آنچه در صندوق است جنازه‌اي است و او را نشناختند صندوق را با آنچه در آن بود دفن كردند و هيچ كس ندانست كه قبر آن حضرت در كجاست!!؟ ونيز خطيب بغدادي اين مطالب را حكايت كرده است. و حافظ ابن عساكر از امام حسن؛ روايت كرده است كه فرمود: من علي را در حجره‌اي از كوچه‌ى جعده دفن كردم. و از عبدالله كه محل خانه‌ى فرزند خود را حفر مي كرد از زير پايه پيرمرد مدفوني را بيرون آوردند كه موي سر و ريشش سفيد بود كه تو گويي ديروز او را دفن كرده‌اند، خالد تصميم گرفت كه او را بسوزاند، ‌ليكن خدا او را از اين تصميم منصرف كرد، پس پارچه‌اي خواست و جنازه را با آن پيچيد و خوشبو گردانيده به جاي خود گذاشت گفته‌اند كه اين نقطه محاذي(برابر) دروازة كتابفروشان روبروي مسجد است. و از امام جعفر صادق؛ روايت شده است كه فرمود: بر علي؛ نماز ميت شبانه خوانده شد و در كوفه دفن شد و محل قبر او پوشانده شد. ليكن قبر آن حضرت در كوفه نزديك دارالإماره است».

در مروج الذهب مسعودي (2/2) چنين مسطور است: **«وقد تنوزع في موضع قبره: فمنهم من قال إنه دفن في مسجد الكوفة ومنهم من قال حمل في التابوت على جمل وأن الجمل تاه ووقع إلى وادي طي وقد قيل من الوجوه غير ما ذكر».**

- درى موضوع قبر آن حضرت گفتگو و اختلاف شده است گروهي ميگويند كه آن حضرت در مسجد كوفه دفن شد و گروهي قائل‌اند كه حضرت را در صندوقي روي شتر حمل كردند و آن شتر درصحرا گم شد و به وادي طي افتاده و غير از اين نيز اقوالي است[[52]](#footnote-52).

تاريخ بغداد (1/134) از باقر ؛ روايت كرده است كه اسحاق بن عبدالله از آن حضرت پرسيده است: **«أين دفن علي؟ فقال: بالكوفة ليلا وقد عمي عني دفنه».**

- حضرت علي كجا دفن شد؟ فرمود: شبانه در كوفه مدفون گرديد و مكانش بر من معلوم نيست.

و در ص 134، از حضرت امام حسن پرسيده شد؟ فرمود: **«دفنت أبي علي بن أبي طالب في حجلة أو قال في حجرة من دور آل جعدة بن هبيرة».**

- من آن حضرت را در حجره‌اي ازخانه‌هاي آل جعده بن هبيره دفن كردم.

و در ص 137 داستان حفر «خالد بن عبدالله» را آورده است كه مي خواست جنازه آن حضرت را بسوزاند و هيثم بن غربان مانع آن شد، و سپس از حسن بن محمد النخعي روايت مي‌كند كه گفت: **«جاء رجل إلى شريك فقال: أين قبر علي بن أبي طالب؟ فأعرض عنه في سؤاله ثلاث مرات، فقال له في الرابعة: نقله والله الحسن بن علي إلى المدينة».**

- مردي نزد شريك آمد و گفت: قبر علي بن أبي طالب كجاست؟ شريك در اين سؤال سه بار از او روي بگردانيد و در مرتبه چهارم گفت: به خدا قسم حسن بن علي ؛ او را به مدينه منتقل كرد.

و عبدالملك بن محمد الرقامي‌گفته است: «**وكنت عند أبي نعيم فمر قوم على حمير قلت أين يذهب هؤلاء قال: يأتون إلى قبر علي بن أبي طالب، فالتفت إلى أبو نعيم فقال: كذبوا نقله الحسن ابنه إلى المدينة».**

- يعني أبونعيم نيز گفته است حسن ؛ جنازه او را به مدينه انتقال داد.

و در ص 138 از قول مطين آورده است كه: **«لوعلمت الرافضة قبر من هذا، لرجمته بالحجارة هذا قبر مغيرة بن شعبة».**

- اگر رافضي ها (شيعيان ) بدانند اين قبر كيست، آن را سنگسار مى‌كنند زيرا آن قبر مغيره بن شعبه است.

در طبقات ابن سعد (3/38 ) چنين آمده است: **«دفن علي بالكوفه عند مسجد الجماعة...».**

«علي در كوفه در نزد مسجد جامع دفن شد.»

البته منظور ما اثبات يا رد اقوال نيست بلكه إبطال قول فقرات زيارتنامه‌ها است.

در زماني كه هنوز موضع قبر اميرالمؤمنين ؛ نامعلوم و مورد اينهمه اختلاف بود چگونه اين فقرات كفر آميز و موهوم بر زبان امام ؛ گذشت؟!!

از طرفي، آنكه دركتاب «فرحة الغرى» خلاف آن را محمد بن مسلم، روايت كرده‌اند كه او و سليمان بن خالد به صادق؛ وارد شده و از قبر اميرالمؤمنين؛ سؤال كرده‌اند؟ حضرت نيز به آنها نشاني‌ها داده و آنان با آن نشاني‌ها رفته و اثري نيافته‌اند.

پس فقرات اين زيارتنامه‌ها همه جعلي است و هرگز امامي امير المؤمنين؛ را **«عين الله الناظرة»** نخوانده است تا مورد استناد غاليان قرار گيرد.

علاوه بر آن در اين زيارتنامه‌ها فقراتي است كه عقل و وجدان و تاريخ آن را نميپذيرد مثل: «يا من خاطب الثعبان وذئب الفلاه، يعني: سلام بر تو اي كسي كه با اژدها و گرگ سخن گفتي!» و باز در همين زيارت است: **«السلام عليك يا من ردت له الشمس حامي شمعون الضعفاء».**

در اين عبارت، ‌اشارت است به داستاني كه دركتاب **«مدينة المعاجز»** آمده است كه: اژدهايي در زمان خلافت اميرالمؤمنين ؛ به كوفه آمده و بيش از پنج بار آمد و شد، در حضور اميرالمؤمنين و مردم كوفه به كرات سخن گفته است!!، كه بايد شرح و تفصيل اين گونه دروغهاي شاخدار را از اين گونه كتابها خواست[[53]](#footnote-53)!!.

عجب است كه ثُعبان (اژدهای) موسي ؛ كه به نص صريح قرآن كريم، بيش از دو مرتبه{يك بار فقط براي حضرت موسي و بار ديگر در برابر فرعون و مردم} ظاهر نشد آن همه غوغا و سر و صدا در دنيا انداخت، اما ثعبان علي؛ كه علاوه بر پنچ بار ظهور در حضور مردم، آن همه سخن سرايي كرد! با اين حال هيچ كس آن را جز فردي كذاب نقل نكرد، چه معجزه‌ي بي مزه‌اي!!.

يكي از فقرات اين زيارتنامه **«السلام عيك يا من ردت له الشمس»** سلام بر تو اي كسي كه خورشيد براي او باز گردانده شد!! است كه غلوكنندگان، آن را يكي از دلايل تصرف اميرالمؤمنين در كون و مكان گرفته اند و آن را با آب و تاب در هر مجلس ومحفلي ذكر مي كنند، يا اينكه علم و حسن و عقل و تاريخ بر محال و كذب بودن آن گواهي مي دهند[[54]](#footnote-54).

قبول اين قبيل افسانه ها در اين زمان موجب مسخره و استهزاء به دين مبين است و بسا كه در نزد بعضي باعث انكار ساير فضايل واقعي اميرالمؤمنين ؛ شود، با اين حال دركمتر شعر و دفتري است كه مداحان و فضايل تراشان جاهل آن را نياورند!.

اينك ما آن داستان را از بهترين و موثق ترين صحاح شيعه آورده و آن را مورد بررسي و تحقيق قرار مي دهيم.

كافي، ‌آن را چنين روايت مى‌كند: **«عده أصحابنا عن سهل بن زياد عن موسى بن جعفر عن عمرو بن سعيد عن الحسن بن صدقه عن عماربن موسى، قال: دخلت أنا وأبو عبدالله** ؛ **مسجد الفضيح، فقال يا عمار ترى هذه الوهدة؟ قلت: نعم ... الخ»**[[55]](#footnote-55)**.**

مضمون حديث آن است كه عمار بن موسي گفته است كه من و صادق؛ داخل مسجد فضيح در مدينه شديم، حضرت فرمود: اي عمار اين شكاف را ميبيني گفتم: آري، آنگاه حضرت داستان رد شمس را از زبان اسماء بنت عميس كه قبلا زن حضرت جعفر طيار و بعد از شهادت آن بزرگوار**،** همسر ابوبكر و سر انجام همسر اميرالمؤمنين؛ شد از قول آن حضرت نقل كرد! ما اينك روات اين حديث مجعول غير معقول نامقبول را معرفي مي‌كنيم:

راوي اول آن، سهل بن زياد است كه طوسي او را دركتاب الفهرست ضعيف و در استبصار، **«ضعيف جداً عند نقاد الأخبار»** نزد ناقدان اخبار بسيار ضعيف است». خوانده و نجاشي او را ضعيف و غير معتمد شمرده و گفته محمد بن عيسي شهادت به غلو او داده و او را دروغگو خوانده و از قم اخراجش كرده است و اظهار برائت و بيزاري از او نموده است، ‌ونهي كرده است كه كسي از او حديث استماع كند، يا از وي روايتي نقل نمايد.

ابن الغضائري فرموده است: **«سهل بن زياد أبو سعيد الآدمي الرازي كان ضعيفاً جداً فاسد الرواية والدين»**. و نيز فرموده است: **«يروي المراسيل ويعتمد المجاهيل».** يعني او بسيار ضعيف و دين و روايت او فاسد بوده و احاديث مرسل نقل كرده و به روايت مجهول اعتماد مى‌كند.

فضل بن شاذان، او را احمق خوانده است.

علماي رجال كه به شرح حال او پرداخته‌اند همگي او را به اين صفات زشت معرفي كرده‌اند.

با شناختن اولين راوي اين حديث نيازي به معرفي روات ديگر نيست. اما كساني كه مصداق آيه: ﴿ ﴾. [البقرة: 93].

«دلهايشان به (محبت) گوساله آميخته و اشراب شده است.»

هستند و به سادگي دست از گوسالة خرافات بر نميدارند ناچار ساير رفيقان يا اساتيد او را معرفي مي‌كنيم تا بدانيد كه: ﴿ ﴾. [الجاثـيه: 19].

«ستمگران دوستان يكديگرند.»

و: ﴿ ﴾. [التوبة: 67].

«زنان ومردان منافق از يكديگرند.»

سهل بن زياد از موسي بن جعفر بغدادي روايت مى‌كند، موسي بن جعفر بغدادي در تنقيح المقال (3/254) مجهول و ضعيف است. او از عمرو بن سعيد نقل مي‌كند و عمرو بن سعيد متهم به فطحي بودن است (تنقيح المقال، ج2 ش. ص 321). ابن داوود نيز در رجال خود (ص489) او را در قسم ضعفاء ومجروحين آورده است. و در نهج المقال استرابادي(ص 247) نصربن الصباح گفته است: **«لا أعتمد على قوله»** به سخن او اعتماد نمي كنم.

عمرو بن سعيد از عمار بن موسي الساباطي روايت كرده است، او نيز فطحي مذهب است( تنقيح المقال 2/318) و كاشف الرموز گفته است: **« عمار فطحي لا أعمل علي روايته** وشيخ طوسي درباه‌ي او فرموده است: «**أن عمار الساباطي ضعيف فاسد المذهب لايعمل على ما يختص بروايته».** همانا عمار ساباطي ضعيف و فاسد المذهب است و به روايتي كه فقط او روايت كرده باشد عمل نمي‌شود.

و صاحب تكمله او را، فطحي ملعون و از كلاب ممطوره (سگان باران خورده) خوانده است.

اينان راويان حديث رد الشمس هستند!!.

حال چه سياستي بوده كه اين فقرات را ساخته و در زيارتنا مه، آن را به صادق ؛ نسبت داده اند؟ و مردم را وادار كرده‌اند كه هر صبح و شام آنها را در مقابل قبور مطهرهأئمه سلام الله عليهم بخوانند، خدا داناست.

آنچه ما مي‌دانيم نتيجة اينگونه موهومات و خرافات و جعليات كه شايع شده، توجه دادن مردم ازخالق به خلق و از توحيد به شرك است، ونيز موجب اهانت و استخفاف به دين مبين اسلام واحكام آن و بالأخره سستي اعتقاد عقلا، در ميان اذكياء و غرور احمقان و ساير مفاسد است.

و جاي هيچ شك نيست كه اگر هم دشمنان اسلام درجعل اينگونه خرافات دست نداشته باشند، ‌به انتشار آن ها علاقه دارند، زيرا اكثر مقاصد آنان با انتشار اين موهومات برآورده است، زيرا هم دين اسلام را در ديدگاه عقلا موهون و سست وغير قابل پذيرش، جلوه مي دهند، وهم توده ي جاهل را با ايجاد غرور از تمكين مقررات شرع نامتقاعد كرده و به فساد سوق مي دهند، آنگاه آن مى‌كنند كه دشمني با دشمن كند، چنانكه هم اكنون مي‌كنند!!.

مسأله‌ي زيارت

موضوع اعتقاد به بقاي اموات صرفنظر از روح و جسم بعد از مرگ، مسأله‌اي است كه در پاره‌اي از امتهاي قبل از ما سابقه داشته است، كه در هنگام دفن مرده بعضي از ملت‌ها، آداب مخصوصي را رعايت مي كردند، آنگاه پاره‌اي از غذاهاي لازم و چراغ و اشيايي كه آن ميت در حيات خود به آن علاقه داشت در آن دخمه مي‌گذاشتند[[56]](#footnote-56).

«جان ناس» دركتاب تاريخ جامع اديان مي‌نويسد: اقوام ديرينه كه از ابتدايي‌ترين مردم روي زمين‌اند عقيده دارند كه آسمان، كشوري است مانند زمين داراي درختان،كه درآنجا ارواح مردگان و موراموراها زندگي مى‌كنند تا آنجا كه مي‌نويسد: مردگان مي‌توانند غالباً به زمين آمده و در آنجا نيز گردش كنند و در هنگام خواب به ملاقات آدميان آيند و چون چنين امري واقع شود بايد براي آن ميت كه به ديدن آمده خوراكي تهيه كرده، بر سر مزار او گذارند و آتشي هم روشن كنند، و اگر چنين نكنند، آن مرده غضبناك شده موجب آزار و اذيت خواهد شد! (تاريخ جامع اديان، ص22).

ودر صفحه 26 همين كتاب مي نويسد: روميان باستان، اعتقاد به اراوح پرستي داشتند.

و در صفحه 95 مي‌نويسد: آريانهاي قديم در باره ارواح اجداد احترامي به حد ستايش رعايت مي كردند.

و در صفحه 150 مي‌نويسد: عقايد به ارواح گذشتگان و احترام به روان اجداد و نياكان در نزد عامه تورانيان وجود داشت و بعضي از مذاهب چون مذهب برهما در هند و بودا در چين و ژاپن تشريفات بيشتري براي اموات تهيه مي ديدند، پاره‌اي از مذاهب هنوز حتي زن آن مرده را هم با زينت و تجمل به همراه جنازه حمل مي‌كردند و با او مي‌سوزانيدند و بعضي از ملتها كنيزان وغلامان ميت را بعد از فوت او گردن مي زدند تا در آن دنيا يار و مددكار او باشند.

براي تفصيل اين اعتقادات بايد به كتب ملل و نحل، رجوع كرد.

در عصر جاهليت قبل از اسلام درباره ارواح عقايد عجيبي، داشتند و اقبال و اعراض و دعا و نفرين آنها را در حق زندگان، مؤثر دانسته و همواره از ايشان در بيم و اميد بودند[[57]](#footnote-57).

دين اسلام كه آخرين وكاملترين اديان الهي است در زماني ظاهر شد كه سر تا سر عالم در تاريكي جهل وخرافات، غوطه ور بود. براي اينكه پايه ي توحيد از روز نخستين پاك و منزه باشد، ومردم، جز براي خدا، ‌در برابر ساير مخلوقات خضوع و اظهار نياز نكنند، و انسان به غير خداي سبحان، ‌هيچ موجودي را در تدبير امور جهان وتقدير و سرنوشت جهانيان مؤثر نداند از تمام آداب و سنتي كه از آن بوي شرك مى‌آيد و انسان را از خدا به غير خدا متوجه مي‌گرداند، جلو گيري نمود، و از زيارت اموات كه در جاي خود از حكمت و فائده خالي نيست، منع كرد، چنانكه رسول خداص خود فرمود: **«إني نهيتكم عن زيارة القبور».**

«همانا من شما را از زيارت قبور نهي كرده‌ام.»

زيرا يقين داشت كه اگر آن آداب و سنن را تجويز كرده به جاي خود باقي گذارد، پيشرفت عقيده توحيد در قلوبي چنين آلوده، ‌بسي مشكل است، اما پس از آنكه در نتيجه تعليمات پيگير اسلام و توضيحات آيات قرآن، درخت توحيد از آفات شرك، ‌مأمون و در مغرس(جاي) خود تقويت شده به ثمر نشست، ‌آنگاه فرمود: **« ألا فزوروها فإنّها تذكركم الآخرة».**

-آگاه باشيد و اينك قبور را زيارت كنيد كه آخرت را ياد آوري مى‌كند.

و نيز آن را به عبارت ديگر: **«زوروا القبور فإنها تذكر الموت».**

- قبور را زيارت كنيد كه مرگ را ياد آور مي‌شود.

تأييد نمود. و اين همان امر بعد الحظر است كه اصوليين آن را اصلي از اصول فقه، شمرده‌اند.

پس فايده‌اي كه از زيارت مردگان، عايد زندگان مي‌شود، همان يادآوري و فكر آخرت و تهيه زاد و راحله براي قيامت و بي اعتنايي به فريبندگي دنياست. با اينكه رسول خداص بعد از نهي از زيارت قبور، باز به منظور تذكر آخرت، بدان امر نمود، با اين حال اين امر در مسلمانان به قدري رسوخ داشت كه مسلمانان خود را از زيارت قبور ممنوع مي‌دانستند.

شهيد اول در كتاب «الذكري» روايتي بدين عبارت آورده است: **«إن عايشة زارت قبر أخيها عبدالرحمن فقيل لها: قد نهى رسول الله**ص **عن زيارة القبور فقالت: نهى ثم أمر بزيارتها».**

- عايشه قبر برادر خود عبدالرحمن را (كه در زمان خلافت معاويه فوت نمود، تقريبا چهل و چند سال بعد از رحلت رسول خداص) زيارت كرد، مردم به او گفتند كه پيغمبر خداص از زيارت قبور نهي كرده است؟ عايشه گفت: آري، نهي فرموده، ‌ليكن ‌پس از آن به زيارت قبور امر فرمود.

اين قضيه معلوم مي‌دارد كه نهي رسول خداص به قدري جدي و شايع بوده است كه در اين مدت چهل و چند سال كسي به زيارت قبور نمي‌رفته است، و در آن وقت عمل عايشه درنظر مردم، ‌بدعت شمرده مي‌شد.

و «ابن بطال» از «شعبي» نقل كرده است كه او مي‌گفته است: **«لولا أن رسول الله**ص ن**هى عن زيارة القبور لزرت قبر النبي».**

- اگر نه اين بود كه رسول خداص از زيارت قبور نهي فرموده است من قبر پيغمبرص را زيارت مي كردم.

و اين روايت از رسول خداص كه: **«لعن الله زوارات القبور».**

از احاديث مستفيضه(مشهور) است.

و همچنين روايتي كه عبدالرزاق صنعاني شيعي، دركتاب «المصنف » (3/569) كه از قديمترين كتب حديث به شمار ميرود آورده است كه: **«أن رسول الله** ص **قال: من زار القبور فليس منا».**

- همانا رسول خداص فرمود: هركس قبور را زيارت كند از ما نيست.

ونهي كردن اهل بيت پيغمبرص چون حسن مثني فرزند امام حسن مجتبي زين العابدينإ از زيارت قبر رسول خداص چنانكه شرح آن گذشت و متروك بودن و مزار نبودن روضه‌ي مبارك بيش از يك قرن، همه اين را مي‌رساند كه زيارت قبور، مقبول و مأمور شارع وبزرگان دين و اهل بيت رسول نبوده.

اما از آنجا كه گويي روح بت پرستي كه از آن جمله مرده پرستي است، در طبيعت آدمي چنان ممزوج است كه زدودن آن مشكل است و رياضت (تمرين) مستمر لازم دارد كه روح توحيد خالص در آن رسوخ يابد چنانكه باريتعالي از آن بدين بيان خبر مي‌دهد كه: ﴿ ﴾. [يوسف: 106]. «بيشتر ايشان جز با حالت شرك ايمان نمي‌آورند.»

و چنان مي فهماند كه حتي بسياري از كساني كه اظهار ايمان مى‌كنند نيز از آن در امان نيستند، ‌اينست كه مي بينيم بعد از فوت رسول خداص و رفت و آمد مسلمين با مللي همچون مصر و ايران كه به مردگان خود عنايت خاصي داشتند و بر قبر آنان ضريح و قبه مي افراشتند، به تدريج روح مرده پرستي در مسلمانان رو به نمو و توسعه نهاد، تا اينكه در ظرف كمتر از صد سال خصوصاً بعد از اختلاط مسلمين با ايرانيان و مصريان كه به مرده پرستي شاخص و ممتاز بودند و مقابر سلاطين و فراعنه در اين ديارها بهترين شاهد روح مرده پرستي در اين ملتها است. همان عقايد خرافي ايام جاهليت به شديدترين صورت با آميخته شدن به عقايد مرده پرستان ملل ديگر، بازار مرده پرستي را رواج داد.

و با اينكه ده‌ها روايت از پيغمبر و ائمه†در نهي از تعمير و تجصيص و تجديد قبور و ساختن قبه و بنا بر قبور وارد شده است كه ما برخي از آن را دركتاب ارمغان آسمان (ص 285 به بعد) آورده ايم، و در اينجا مجال ذكر همه روايات و احاديث نيست[[58]](#footnote-58). و شارع مقدس به قدري از اين عمل بيزار و بر ملت اسلام از آن بيمناك بود كه برطبق احاديث بسيار، رسول خداص در آخرين ساعات عمر خود با تضرع و الحاح(پافشاری) از درگاه إلهي تقاضا مي كرد كه: **«اللهم لا تجعل قبري وثناً يعبد».** «خدايا قبر مرا بتي قرار مده كه پرستيده شود.»

زيرا به روح مرده پرستي مردم آشنا بود كه خيلي زود ممكن است به جاهليت قبلي و مرده پرستي برگردند. و اميرالمؤمنين علي؛ با مخفي داشتن قبر فاطمه سلام الله عليها و وصيت به مخفي كردن قبر خود قصد داشت از انصراف و توجه مردم ازخالق به خلق جلو گيري شود[[59]](#footnote-59).

بدبختانه طولي نكشيد كه صدها قبه و بارگاه با زينتها و جملات عجيب در اطراف و اكناف كشور اسلامي برگور مردگان بر افراشته شد و نوك گنبدهاي آنها سر برآسمان سود و موقوفات و نذورات بي حد و حساب بر آن بارگاهها به حدي رسيد كه متصديان امور اوقاف ادّعا مى‌كنند كه ربع املاك وقفي ايران بلكه بيشتر، ‌وقف برگور مردگان است! كار افراط و گزاف در اين خصوص به جايي رسيد كه طبق خبر مندرج در روزنامه كيهان شمارة 8271 مورخ 25/11/49 يكي از لوسترهاي يكي از اين بارگاهها در ايران به بهاي بيست ميليون تومان خريداري شده است، و در ميان لوسترهاي زيادي كه خريداري شده لوستري وجود دارد كه داراي هشتصد شاخه است. اين لوسترها در خارج به صورت مجزا خريداري و وارد شده است. و به وسيله كارشناسان، مونتاژ و نصب گرديده است. چندين لوستر تا اين تاريخ نصب شده و نصب بقيه لوسترها كه جمعا 95 عدد مي‌باشد. چندين ماه به طول مي‌انجامد، ‌يك مقام به خبرنگار كيهان گفت: به نصب لوسترهاي جديد، لوسترهاي قديمي كه ارزش هنري وتاريخي دارند، درموزه نگهداري خواهد شد، درميان لوسترهاي قديمي نيز لوسترهاي گران قيمت زيبا وجود دارد كه در ايران كم نظير هستند».

اين يك نمونه ازجمله تجملات و زينتهايي است كه در اين بارگاه صورت گرفته است.

و همه روزه اموال زياد و بي پايان، برگور مردگان نثار و وقف مي‌شود كه از آن جمله خبر مندرج دركيهان شماره 8642 ،مورخ 17/2/51 مي‌باشد. «حاج آقاحسين ملك كه رقم اموال موقوفه او چندي پيش سر به سه ميليارد تومان زد. بهمن ماه سال گذشته، ‌چهار صد ميليون تومان، ‌اموال باقيمانده خود را كه در موزه ملك به صورت تابلو، ‌نقاشي، فرش، دستخط فرمان شاهان و اشياء عتيقه نگهداري مي‌شود، وقف آستان قدس رضوي كرد ...».

به راستي چقدر از اين اموال و املاك كه بدين صورت تلف و هدر مي‌شود منظور نظر شارع است؟ آيا چيزي از آن صرف امور تعليم معالم دين، ‌رسيدگي به حال فقراء و ضعفاء، كمك به محتاجان و درماندگان و اداي دين مديوناني(بدهكاراني) كه از پرداخت ديون(بدهي) خويش عاجزند و همراهي و تعاون به جوانان از دختران و پسران عزب(مجرد) كه نياز شديد به ازدواج دارند، خريد دارو و غذا براي بيماران، نشر و ترويج و تأليف و چاپ كتبابهايي كه حاوي حقايق دين اند مي‌شود؟!

دركتاب «أنساب الأشراف بلاذري» (2/504) صورت وقفنامه اميرالمؤمنين علي ؛ بدين قرار آمده است: **«هذا ما وقف علي بن أبي طالب،أوصى به أنه وقف أرضه القائمة بين الجبل والبحر أن ينكح بها الأيم ويفك الغارم فلاتباع ولا تشتري ولا توهب حتى يرثها الله الذي يرث الأرض ومن عليها».**

- امير المؤمنين علي؛ زمين هايي راكه بين جبل(كوه) و بحر(دريا) دارد وقف مي‌كند كه از در آمد آن، ‌زنان بي شوهر ازدواج كنند و مقروضين از مسؤوليت قرض و دين خود آزاد شوند و ....

اما كساني كه ادعاي پيروي از آن حضرت را دارند و خود را شيعه آن بزرگوار مينامند و قفشان بر گور مردگان و ايجاد مفت خواران آن است! خدا شاهد است كه اكثر قريب به اتفاق آنها صرف اموري مي‌شود كه مبغوض شارع و منهي عنه مي‌باشد.

اين افراط و گزاف در حالي صورت ميگيرد كه قبلا نيز گفتيم بيش از صد حديث در كراهت اين اعمال و بخصوص تعمير قبور واعتكاف در آنها وارد شده است.

يكي از فقهاي بزرگ شيعه، محمد بن مكي معروف به شهيد اول دركتاب گرانقدر خود «ذكري» ضمن آداب دفن اموات نوشته است: **«أما وضع الفراش عليه والملحدة فلا نص فيه، نعم روى ابن عباس من طريقهم أنه جعل في قبر النبي** ص **قطيفة حمراء والترك أولى لأنه إتلاف للمال فيتوقف على إذن الشارع ولم يثبت».**

درباره انداختن فرش روي قبر و لحد درست كردن بر قبر، از جانب شارع نصي وارد نشده است، ‌آري از ابن عباس از طريق سنيان روايت شده است كه بر قبر پيغمبرص يك قطيفه سرخ انداخته بودند، (آنگاه خود شهيد مي‌فرمايد) ترك اين عمل (حتي يك قطيفه انداختن روي قبر پيغمبر) بهتر است، ‌زيرا اين كار موجب اتلاف مال است و انجام چنين عملي متوقف بر اجازه ي شارع است و چنين چيزي از طرف شارع ثابت نشده است!.

آري گذاشتن يك قطيفه در قبر پيغمبرص جايز نيست و تلف كردن مال است! اما از نظر ما و براي آيت الله هاي زمان ما چندين ميليون و ميليارد اموال را در زير گنبدهاي طلا وغير طلا معطل كردن و تلف نمودن جايز است، ‌خدايا اين چه مسلماني است كه حسابي در كارش نيست؟!

باري پس از آنكه آثار جاهليت در زيارت اموات و روح مرده پرستي بعد از رسول خداص در اسلام زنده شد كساني كه بت پرستي در طبيعت آنها موج ميزد به تحريك دشمنان اسلام همان آداب و سنن بت پرستي را ترويج كردند، ‌از جمله ساختن بناهاي عظيم روي قبور وتشويق مردم به زيارت آنها و وعده‌هاي گزاف و ثواب‌هاي بي حد و حساب براي اين اعمال و ساختن و پرداختن زيارتنامه و گنجانيدن جملاتي كفر آميز نظير آنچه گذشت با اندراج و اندماج آن كفريات و تمرين آنها، عوام الناس را متحجب ومحجور كردند، ‌چنانكه هم اكنون اكثر مضامين، بلكه تمام آنها مخالف عقل و وجدان و مخاصم(دشمن) قرآن و سنت است، اما چه بايد كرد كه اگر كسي به انكار سر بر آورد يا سستي آن مطالب را با دلائل عقل و نقل ثابت كند، مانند نويسندگان كتاب «توحيد عبادت» «شهيد جاويد» و «درسي از ولايت» و ديگران، ‌تهديد و تفسيق مي‌شود و تا عمر دارد نانش آجر و مطرود هر تاجر و فاجري مي گردد، و از همين نظر است كه جهاد با آن از جهاد با شرك لات و منات، ‌مشكل تر و ثوابش عظيم تر است، لذا در رد اين عقايد فقط بدانچه مورد قبول عموم است، مستمسك شده و ضعف آن را ثابت مي‌كنيم.

روايات زيارت را علامه مجلسي درجلد 22 بحار الأنوار جمع آوري كرده است، اكثر آن روايات بدون سند است بلكه غير مأثور است، ‌يعني آنها را هر شخصي به دلخواه خود ساخته است و به صورت زيارت در آورده است. مثلا در زيارت رسول خداص مينويسد: **«وجدت في نسخ قديمة من مؤلفات أصحابنا هذه الزيارة»** اين زيارتنامه را در يك نسخة قديمي از تأليفات اصحابمان يافته ام. يا آنكه **:«زيارة أخرى له** ص **أملأها علي النصير أدام الله عزه»** ديگر زيارتنامه پيامبرص را علي النصير، أدام الله عزه املاء كرده است!!!». يا آنكه مي نويسد: **«رأيت في نسخة قديمة من مؤلفات أصحابنا»** اين زيارتنامه را در نسخه اي قديمي از تأليفات اصحاب ما يافته ام.

در زيارت ائمه بقيع† مينويسد: **«وجدت في نسخة قديمة من أصحابنا زيارة لهم** †**».**

- دريكي از نسخه‌هاي قديم اصحاب ما زيارتنامه ايشان †را يافته‌ام.

و در زيارت امير المؤمنين؛ مي نويسد: **«وجدت في نسخة قديمة من تأليفات بعض أصحابنا زيارة أخرى».**

- درنسخه قديمه از تأليفات يكي از اصحاب ما زيارتنامه ديگري يافته‌ام.

يا در آداب مسجد كوفه مينويسد: **«وجدت الرواية بخط الأفاضل منقولاً من خط علي بن السكون** :**».**

- اين روايت را به خط يكي از دانشمندان كه از دستنويس علي بن السكون نقل كرده يافته‌ام.

از اين قبيل «وجدتُ، وجدتُ» در اين كتاب بسيار است كه معلوم نيست نويسندگان و جاعلين آنها چه كساني بوده‌اند؟!.

بسياري از زيارتهاي مندرج در اين كتاب بدون هيچ سندي، منقول است از كتاب «مزار كبير» و«مصباح الأنوار» و امثال آنها، واكثر آنها روايت از غلات(غلو كنندگان)و ضعفاست چون «علي بن أبي حمزه بطائني» واقفي ملعون و محمد بن سنان غلو كننده مشرك و «عبدالله بن مسعود مذموم» و «بكر بن صالح مطعون مشؤوم» و «عمار بن موسي فطحي» و «يونس بن ظبيان غلو كننده ي كاذب» و «احمد بن هلال غلو كننده ملعون» و «‌سيف بن عميره مطعون ملعون»‌ و «علي بن الحسن فضال فطحي ملعون» و « علي بن حسان كذاب» و... و... ، كه شرح حال فضاحت مالامال هر يك از آنها را در ذيل احاديث مرويه از آنان آوريم، و خوانندگان گرامي را به كتب رجال حواله مي دهيم.

شايد از كلمه «ملعون» كه دنبال نام راويان زيارتنامه‌هاست و تعجب كنيد، و گمان كنيد كه اين لعنت‌ها ازجانب نويسندة اين رساله است. اينك ما دو تن از اين ملعونين را از كتب رجال به شما معرفي مي‌كنيم تا بدانيد ايشان ملعون خدا و رسول و امام‌اند.

يكي از اين راويان، احمد بن هلال عبرتائي است كه شيخ، او را در رجال خود: «بغدادي غال» خوانده است و در كتاب «تهذيب الاحكام» در باب وصيت به اهل ضلال فرموده است: **«أن أحمد بن هلال مشهور باللعنة والغلو»** مشهور است كه احمد بن هلال اهل غلو بوده و لعن شده است». و حضرت امام حسن عسكري؛ توقيعاتي در «لعن» او صادر فرموده است. (تنقيح المقال،1/99).

از جمله آنها، يونس بن ظبيان است كه داستان يافتن قبر اميرالمؤمنين ؛ را به همراهي صادق ؛ روايت كرده است، و زيارتهاي ديگر در بحار از او روايت شده است. غضائري درباره او مي نويسد: **«يونس بن ظبيان كوفي غال وضاع الحديث» روى عن أبي عبدالله** ؛ **لا يلتفت إلى حديثه».**

- او غلو كننده و حديث ساز است و نبايد به حديث او اعتناء كرد.

و رضا ؛ در باره او فرموده است: **«لعن الله يونس بن ظبيان ألف لعنة، تتبعها ألف لعنة، كل لعنة تبلغك قعرجهنم،‌أشهد ما ناداه إلا الشيطان أما أن يونس مع أبي الخطاب في أشد العذاب مقرونان».**

- خدا لعنت كند يونس بن ظبيان را هزار لعنت كه دنباله هر لعنتي هزار لعنت باشد كه آن لعنت‌ها تو را به قعر جهنم برساند،‌گواهي مي‌دهم كه او را جز شيطان ندا(صدا) نداده، يونس با أبي الخطاب شديدترين عذابها را با هم قرين اند[[60]](#footnote-60).

فضل بن شاذان دركتاب خود گفته است كه: **« الكذابون المشهورون: ابوالخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصايغ ومحمد بن سنان».**

**-** دروغگويان مشهور عبارت اند از: أبو الخطاب و يونس بن ظبيان و يزيد صايغ و محمد بن سنان[[61]](#footnote-61).

اينان از جمله كساني هستند كه براي ما آن زيارتنامه‌ها را ارمغان آورده‌اند و براي آيت الله العظمي آنگونه حجتهاي قوي در خصوص تصرف و تدبير امامان در كون و مكان پنداشته شده‌اند!!!.

غافل از آنكه از چنين اشخاص گمراه و شياطين مضلين(گمراهی) اين چنين گفته‌ها را، شخص مسلمان نبايد بپذيرد. بلكه حتي اگر العياذ بالله خود امامان مستقيماً چنين كلماتي بر زبان آورند (كه صد البته نمي‌آورند) به دستور خداي سبحان و آيات محكمة قرآن و فرمودة خود امامان نبايد آنها را بپذيريم، زيرا اين گفته‌ها كفر است و از هر كه باشد، چنانكه خودشان فرموده‌اند: **« والله لو ابتلوا بنا و أمرنا هم بذلك لكان الواجب أن لا يقبلوه».**

- به خدا سوگند اگر اينان به وسيلة ما، آزمايش و مبتلي شده بودند و ما ايشان را امر مي‌كنيم كه اينگونه مطالب را از ما بپذيرند بر آنها واجب بود كه آن مطالب را از ما نپذيرند! (فرمايش حضرت صادق)[[62]](#footnote-62).

پس مطلب چگونه خواهد بود، درحالي كه آن بزرگواران، آنقدر تأكيد و اصرار كرده‌اند كه اين كفريات از كسي پذيرفته نشود و گويندگان آنها را لعن ونفرين كرده‌اند، چنانچه پاره‌اي از آنها قبلا گذشت، و پاره‌اي خواهد آمد إن شاء الله تعالي.

يكي از كتبي كه در موضوع زيارت نوشته شده ودر آن مطالب خلاف قرآن فراوان است كتاب «كامل الزيارات» تأليف: «جعفر بن محمد بن قولويه» قمي است كه مشهور و مقبول قرار گرفته اند.

در اين كتاب مطالبي است كه هر گز مسلمان معتقد به خداي سبحان و محيط بركون ومكان و مهيمن بر زمين و آسمان نمي‌تواند آنها را بپذيرد. ما به يكي دو نمونه از آن در اينجا اكتفاء مي‌كنيم:

**1-** دركامل الزياره (چاپ جديد، ص 113) از يونس از صفوان مال حديثي است كه او گفته: «هنگامي كه حضرت صادق؛ به حيره تشريف آورد، به من فرمود: دلت مي‌خواهد بر سر قبر حسين حاضر شوي؟ گفتم: تو او را زيارت مي كني، فدايت شوم؟ فرمود: چگونه او را زيارت نكنم درحالي كه خدا در هر شب جمعه با ملائكه و پيغمبران و اوصياء به سوي او هبوط مي كنند، و محمدص كه افضل انبياء است و ما كه افضل اوصياء هستيم نيز. پس صفوان گفت: فدايت شوم، پس در هر جمعه او را زيارت كنم تا درك زيارت پروردگار كرده باشم؟ فرمود: آري، اي صفوان ملازم اين معني باش با زيارت قبر حسين ؛ براي تو نوشته شود»!!!.

هر چند روات اين حديث مجاهيل و غلاتاند كه يكي از آنها يونس است كه شرح حال او قبلا گذشت، اما به هر صورت، ‌اين كفريات از قلم عالمي باقي مانده است كه در محيط شيعه محترم است!، و ناچار در عامه مورد قبول است!. در اين حديث كم مانده است كه نعوذ بالله، بگويد خدا با عباء و ردا به زيارت مشرف مي‌شود!!.

اينها مطالبي است كه هر كس ادني(كمترين) شعوري داشته باشد مى‌داند علاوه بر كفر بودن موجب غرور اكثر مردم است و همينهاست كه گستاخي و جر‎أت مي‌دهد كه كساني با يك زيارت مثلا شب جمعه كه در آن با خدا ملاقات مى‌كنند و شايد مصافحه‌اي هم به عمل بيايد!!، و با انبياء نيز، آنگاه چنين كسي ديگر عزيز خداست و هر چه كرد اميد عفو دارد، چنانكه معلوم و مشهود است كه غالب فساق و فجار به طمع شفاعت و ثواب زيارت و به غرور شيطان مرتكب اعمالي مي‌شوند كه حتي ماديون(ماده پرستان) و ملحدان هم مرتكب اين اعمال نمي‌شوند يا كمتر مي‌شوند.

**2-** باز هم در صفحه 67 به بعد باب 21 و 22 از صادق ؛ چنين روايتي آورده است: «هنگامي كه رسول خداص در منزل فاطمه ‘بود وحسين در دامن آن حضرت بود، ناگهان به گريه در آمد و به سجده افتاد، ‌آنگاه فرمود: اي فاطمه اي دختر محمد، همانا كه خداي علي أعلي(بلندمرتبه) در اين خانه و در همين ساعت بر من نمايان شد در نيكوترين صورت و بهترين هيئت!!! ، پس گفت: اي محمد آيا او را دوست مي‌داري؟ گفتم: اي پروردگار من، او روشني چشم من و ريحانه‌ام و ميوه دلم و پرده مابين چشم من است، پس در حالي كه خدا دست خود را بر سر حسين؛ گذاشه بود، ‌فرمود: اي محمد مبارك باد اين مولود و بركات من بر او باد».

از اين قبيل احاديث دركتب شعيه بسيار است، با اينكه مخالف با مذهب بلكه مخالف با ضروريات اسلام است، با اينكه عمل زيارت چنانكه گفتيم دركتاب خدا عملي مأمور به نبوده و در سنت صحيح رسول اللهص از آن اثري نيست، ‌و مسلمين صدر اول هيچگونه عنايتي به اين قبيل امور نداشته مثلا هيچ شنيده نشده است كه در زمان رسول خداص هيچ مسلماني براي زيارت اموات أعم از شهداء وصلحاء به مشهدي مسافرت كند يا بعد از رسول خداص مسلماني به زيارت قبر او به قصد زيارت بيايد يا قبري از شهيدي و يا صالحي تعمير شود، بلكه ضد آن توصيه شده است. حتي قبر بزرگاني مانند حمزه سيدالشهداء متروك[[63]](#footnote-63) و قبر ابراهيم ؛ فرزند رسول خداص كه در زمان حيات آن حضرت فوت نمود طبق روايات وارده در تهذيب پس از يكي دوسال، قبرش نامعلوم گشت و قبر فاطمه ‘دختر رسول خداص مجهول و قبر امير المؤمنين؛ ناپيدا بود و مدتها مورد توجه و محل اجتماع نبوده است. چرا؟ گرچه فلسفه بافان براي هر كدام از اينها علتهايي بدون دليل و سند، به خيال و سليقه خود بافته‌اند!! اما حقيقت آن است كه آن بزرگواران نيز دعاي رسول خداص را در هنگام وفات شنيده بودند كه**: (اللهم لاتجعل قبري وثناً يُعبد)** «خدايا قبر مرا بتي قرار مده كه پرستيده شود». و علاقه داشتند كه آن دعا مشمول قبور ايشان نيز شود.

به راستي چرا بيش از صد و بيست و چهار هزار پيامبر كه خداوند فرستاده است فقط قبر سه نفر از آنان معلوم است؟ اگر زيارت قبر آن قدر ثواب دارد چرا از قبور انبياء اثري نيست؟ آيا حضرت داوود ؛ كمتر از امامزاده داوود است؟ و يا حضرت الياس كمتر از امامزاده علي عباس؟!!.

احاديثي هم كه دربارة زيارت جمع شده است غالباً مخالف يكديگر است مثلا درحديثي، زيارت حضرت سيدالشهداء معادل با نود حج با رسول اللهص است (درحالي كه رسول خداص بعد از نزول آيه حج بيش از يك حج انجام نداده است) و در بعضي احاديث خيلي بيشتر از نود حج تا دو ميليون حج آمده است!!؟

اما در «قرب الاسناد» روايتي از «حنان بن سدير» منقول است كه گفت به صادق ؛ عرض كردم: **«ما تقول في زيارة الحسين** ؛ **فإنه بلغنا عن بعضكم أنه قال تعدل حجة وعمرة؟ قال: فقال** ؛: **ما أصعب هذا الحديث ما تعدل هذا كله ولكن زوروه فإنه سيد شباب أهل الجنة وشبيه يحيى بن زكريا».**

خلاصه حديث آن است كه:

- حنان مي‌گويد به حضرت صادق؛ عرض كردم در زيارت حسين؛ چه مي‌فرمايي؟ همانا كه از بعضي از شما اهل بيت به ما رسيده است كه زيارت آن حضرت معادل يك حج وعمره است!! حضرت فرمود: اين حديث خيلي مشكل است، خير و ثواب زيارت او آنقدر نيست، ‌لكن شما او را زيارت كنيد زيرا او سيد شهيدان و سيد جوانان بهشت و شبيه يحيي بن زكريا است.

يكي از مشكلات اين احاديث آن است كه با اينكه از ائمه† آنقدر فضيلت در زيارت ائمه†وارد شده اما از طرف خود امامان† اقدامي به اين عمل كه آنهمه فضيلت براي آن قائل شده‌اند، صورت نگرفته است! ‌مثلا در روايات وارد شده كه از جواد ؛ در مورد زيارت رضا ؛ پرسيده شد، كه آيا معادل با هزار حج است؟ حضرت فرمود: معادل با هزارهزار (يك ميليون) حج است!!!، يعني از هزار برابر هم بالاتر است، خوب عملي كه آنقدر ثواب دارد، چرا خود جواد؛ آن را حتي براي يك بار انجام نداد تا حجتي قوي باشد بر آن حديث يا به خوبي اين عمل؟ زيرا آن جناب كه در اين باره عذري نداشت، و زمانش هم زمان تقيه نبود و قدرت مالي هم بر اين عمل داشت، زيرا داماد خليفه وقت (مأمون) و در قصر او عزيز و محترم بود، و مأمون هم كه به شيعيان متمايل بود و از اين عمل بدش نمي‌آمد، به علاوه حق پدري كه رضا بر جوادإ داشت واجب مينمود كه با اين همه فضيلت يك زيارت، اقلا از جانب آن حضرت، ‌صورت گيرد و همچنين جواد؛ به زيارت اميرالمؤمنين؛ نرفته است، ‌با اينكه قريب هيجده سال در قرب جوار آن حضرت يعني در بغداد بوده است. و چون مي‌دانيم كه قبر اميرالمؤمنين؛ را هارون الرشيد پيدا كرده و تعمير نمود، قطعا هم هارون و هم مأمون بسيار خوشحال مي‌شدند كه اين قبه و بارگاهي كه به نام اميرالمؤمنين؛ ساخته‌اند مورد توجه مردم مخصوصا اماماني كه از فرزندان آن حضرت هستند، ‌قرار گيرد. اما متأسفانه از كاظم؛ تا آخرين امام، ‌هيچكدام اين مزار را زيارت نكرده‌اند، با آنهمه فضيلت كه براي اين عمل ازجانب ايشان نقل شده، يعني به آن بزرگواران نسبت مي‌دهند.

آيا اينها مطالبي نيست كه مورد دقت و توجه طالبان حقيقت قرار گيرد؟

آيا حجتي از كتاب خدا و سنت عملي رسول اللهص و ائمه† بر اين اعمال هست؟!. آيا اموال و اوقاقي كه صرف اعمالي مي‌شود كه از طرف خدا و رسول او، دستوري در آن باب نرسيده است، مورد مؤاخذه قرار نخواهد گرفت؟ با آن همه كفرياتي كه در اين زيارتنامه هاهست؟.

آيا اعمالي كه سند صحيحي براي آن نمي‌توان يافت و اقوالي كه از يك مشت كذاب غلو كننده و شرحي كه گذشت،‌ صادر شده، آنقدر قوي است كه بايد آن را بر خلاف قرآن و بر ضد تعليمات آن، به كار برد؟!!.

اينها سؤالاتي است كه بايد هر عاقلي از خود و از هر كس كه به جواب صحيح آن قادر باشد، بپرسد آيا امر آخرت آنقدر سرسري و غير قابل اعتناء است كه به هرچيزي مي‌توان اعتماد كرد؟.

شما اگر يك اسكناس بيست ريالي داشته باشيد كه در آن اندك خدشه‌اي تصور كنيد بدون رسيدگي و تحقيق به درستي آن جرأت نمي‌كنيد كه آن را به بازار برده و در مقابل آن چيزي خريداري كنيد، پس چگونه يك مشت موهومات وخرافات را به عنوان توشة روز قيامت، ‌براي روز سخت لاينفع مال ولابنون، ذخيره مي كنيد و اصلا در صدد تحقيق و تكذيب وتصديق آن نيستيد؟!!!. واقعا عجيب است!.

از خداي متعال توفيق خود و جميع مسلمين را در هدايت به راه راست و درست مسألت مي كنم.

**إنه قريب مجيب وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.**

**حيدر علي قلمداران**

**از خواننده التماس دعا دارم.**

تعمير قبور در اسلام!

در ضمن مقالة **«علل انحطاط مسلمين»** در روزنامه «وظيفه» اشاره‌اي به وضع اسف انگيز موقوفات نموده بوديم كه در نتيجة جهل و ناداني واقفين، اغلب موقوفات ايران صرف بقعه و بارگاه و خادم و قاري امامزادگان خيالي مي‌شود كه البته مطلوب شرع نيست و در نتيجه موجب ويراني آب و ملك و خرابي مملكت و بيكاري و گرسنگي مردم است.

كساني از آن مقاله انتقاد كردند كه شايد به سبب عدم اطلاع از تاريخ صدر اسلام ومبادي دين و اصول شريعت، چندان مستحق ملامت نباشند. ولي نظر به اينكه يكي از معممين «قم» كه به فضل و دانش مشهور است. در مقالة مندرجة خود در شماره 137 روزنامة «وظيفه» بعد از تهمت ها و دشنام ها به حديثي استناد كرده است كه در آن به تعمير قبور تشويق و ترغيب شده و چون وي ادعا كرده است كه احاديث و روايات بسياري از زبان پاك ائمه معصومين دربارة آنها رسيده!! لذا با تذكر به اين نكته كه در باب تعمير قبور بدبختانه يا خوشبختانه در تمام كتب شيعه بيش از يك حديث نيست و اثبات وجود زيادتر بر آن بر عهدة مدعي است، حديث مذكور را از نظر خوانندگان مي گذرانيم و آن را به لحاظ سند و متن مورد تحقيق و مطالعه قرار داده و قضاوت را به ارباب فضل و عقل و انصاف وا مي گذاريم. و من الله التوفيق.

قبل از ورود به بحث لازم است يادآور شويم كه ساختن بقعه و پرداختن دخمه و پرستش اموات يكي از آداب و سنن اديان خرافي و باطلة قبل از اسلام بوده و صفحات تاريخ بدان مشحون است مخصوصا ايران كه دخمه براي اموات و بناي قبه و بارگاه براي شاهان و شاهزادگان و بزرگان از عادت و سنت ايرانيان است كه از جمله قبر «كورش» اول معروف به «گوردختر» كه «واندنبرگ» كشف كرده و قبر «چه ايش پيش» و قبر «راه دختر» درآرمگاه «پاسارگاد» كه توسط «هرسفلد» مكشوف شد و طبق تحقيق باستان شناسان تاريخ اين بناها به قرن هفتم قبل از ميلاد ميرسد و در شمارة 5275-9/11/39 روزنامة كيهان شرح داده شده.

هنوز قبر كورش كبير در مشهد مرغاب و قبر داريوش اول در نقش رستم و تخت مادر سليمان در ايران و اهرام فراعنة مصر و وادي مقابر الملوك در ساحل غربي نيل و جانيشينان «چچوت» كه مقبرة سلاطين جبار و خدايان ستمكار مصر است (طبق گزارش «واندنبرك» به نقل از روز نامة كيهان 3 بهمن 1339) در آن سرزمين خودنمايي مي‌كند و به تحقيق مورخين مانند «ويل دورانت» قريب پنجاه قرن بر آنها مي گذرد و همه روزه به وسيلة باستان شناسان در سرزمين‌هاي ايران و مصر گوري يا بقعه و بارگاه و مرقد و ضريحي از زير خاك بيرون مى‌آيد چنانكه همين سال جاري قبر (كوري دختر) در بين كازرون و برازجان و پنج آتشكده كه عينا شبيه به قبر كورش كبير بود توسط پرفسور «واندنبرك» بلژيكي، كشف شد.

اما در اسلام چنانكه تاريخ نوراني آن، حكايت مي‌كند نه در زمان رسول اكرمص ونه در زمان خلفاي راشدين و نه در زمان مسلمين صدر اول از ساختن گنبد و بارگاه و تعيين خادم و قاري براي قبر هيچ يك از اولياء و بزرگان سابقه اي در دست نيست. با اينكه رسول خداص به زيارت شهداء احد مي‌رفت و فاطمة زهرا ‘قبر حمزه سيدالشهداء؛ را زيارت مي كرد و اميرالمؤمنين به زيارت قبور تشريف مى‌برد و در زمان حضرتش صدها و هزارها از بزرگان صحابة رسول خدا و ياران و شيعيان آن بزرگوار يا در ميدان جنگ شهيد و يا در بستر مرگ از دنيا رفتند ولي هيچ كدام نه قبرشان تعمير شد و نه قبه و بارگاهي داشتند و همچنين سايرين، تاوقتي كه كشورهاي ايران و مصر و روم و امثال اينان با مجاهدت سربازان اسلام، مسلماني را پذيرفتند و بعد از يكي دو قرن كم كم افراد زبدة كشورهاي نام برده در دربار خلفاء مقاماتي احراز كردند، آنگاه دأب و عادت و آداب و سنت مذاهب خود را به وسايل مرموزي وارد دين اسلام كردند ومخصوصا ايرانيان كه تا توانستند آداب وسنن مجوسيّت را به عناوين مختلف داخل دين اسلام كردند كه عيد نوروز از آن جمله است!. و آداب دفن اموات ما، اكثرا آلوده به مراسم مجوسيت و از آن جمله ساختن بقعه و دخمه و روشن كردن شمع و چراغ و خير حلوا و ميوه بر سر قبر، ‌از اين قبيل است كه براي تحقيق اين مطالب بايد به كتابهاي «سيرتمدن و تطور ملل» و «مشرق زمين گاهوارة تمدن» و «ميراث اسلام» و آغاز تمدن بشر و صدها مانند اين تأليفات از محقيقين داخلي و خارجي، رجوع كرد.

اينك بپردازيم به حديثي كه مورد استناد طرفداران تعمير قبور امام زادگان است:

در تمام كتب معتبر شيعه يك حديث با اندك اختلافي در عبارت در موضوع تعمير قبور آورده‌اند، متن حديث چنين است:

در تهذيب طوسي به اسناد خود از محمد بن احمد بن داوود و او از محمد بن علي بن فضل و او از حسين بن محمد فرزدق و او از موسي الأحول و او از محمد بن أبي السري و او از عبدالله بن محمد البلوي و او از عماره بن زيد از أبو عامر واعظ اهل حجاز روايت مي‌كند كه او گفت: آمدم خدمت حضرت صادق و گفتم چه ثواب است كسي را كه زيارت كند قبر او را (يعني قبر امير المؤمنين را‌) و تربت (مزار ) او را تعمير نمايد؟ حضرت فرمود: يا أبا عمار حديث كرد مرا پدرم از جدش حسين بن علي كه پيغمبرص به اميرالمؤمنين چنين و چنان فرمود تا ميرسد به اين جمله كه مورد استناد است: **«ياعلي!من عمّر قبوركم وتعاهدها فكأنما أعان سليمان بن داود على بناء بيت المقدس!».**

اي علي! هر كس قبور شما را تعمير كند و به آن آمد و شد و اقامت نمايد همچنان است كه سليمان بن داوود را بر بناي بيت المقدس كمك و ياري كرده باشد!».

ما در اينجا اولاً اسناد اين حديث را بر اساس علم درايه و رجال كه مقبول آقايان است مورد دقت قرار مي دهيم و سپس مي پردازيم به مضمون آن:

در طريق اول آن در كتاب «فرحة الغري» ابن طاوس و تهذيب طوسي «عبدالله بن محمد البلوي» آمده است.

در كتب رجال اين مرد را چنين توصيف نموده‌اند:

طوسي در خلاصه مي نويسد**: إنه ضعيف مطعون عليه،** اين بدبخت هم حديثش ضعيف است و هم خودش مطعون است.

رجال نجاشي هم او را ضعيف ميشمارد و در رجال غضايري گفته شده: **«عبدالله بن محمد عمر بن محفوظ البلوي أبو محمد كذاب وضاع للحديث لا يلتفت إلى حديثه ولا يعبأ به».**

مي‌فرمايد: عبدالله البلوي بسيار دروغگو وبسيار حديث ساز بوده به حديث او التفاتي(توجهي) نمي‌شود و نبايد بدان اعتناء نمود.

حالا ببينيد اين شخص خيلي محترم!! از چه كسي حديث نقل مى‌كند، چنانكه در اسناد حديث ملاحظه فرموديد او از عمارة بن زيد روايت مى‌كند. اينك جناب عمارة بن زيد را بشناسيد!!

رجال نجاشي مي نويسد: **عمارة بن زيد الخولاني الهمداني لا يعرف من أمره غير هذا.**

يعني از آقاي عمارة بن زيد چيزي معلوم نيست كه اين شخص وجود داشته يا نه جز همين اسم بي مسمي!

رجال ممقاني هم مي‌گويد: **«ذكر الحسين بن عبيدالله أنه سمع بعض أصحابنا يقول سئل عبدالله بن محمد البلوي عن عمارة بن زيد هذا الذي حدثك؟ فقال: رجل نزل من السماء حدثني ثم عرج».**

يعني، از آقاي عبدالله بن محمد البلوي خوشنام بسيار راستگو!!

كه شرحش در بالا گذشت، پرسيدند كه اين عمارة بن زيدي كه تو را حديث گفته چه كسي است؟! گفت مردي است كه از آسمان نازل شد مرا حديث گفته آنگاه عروج(بالا رفت) فرمود!!.

در رجال غضائري هم از اين آقاي عمارة بن زيد اين تعريف و توصيف شايان را مي بينيم: **«أصحابنا يقولون إنه اسم ليس تحته أحد و كل مايرويه كذب والكذب بين في وجه حديثه».**

يعني اصحاب ما (يعني شيعه) ميگويند: كه عمارة بن زيد اسمي است بي مسما كه تحت اين نام احدي نيست و هر چه را روايت مي‌كند دروغ است و اساسا دروغ از ريخت و روي حديثش آشكار است!!.

رجال أبوداوود مي نويسد: ضعيف است و اسمي است بدون مسمي و در خلاصة الرجال علامه هم او را بدين صفات ممتاز مي ستايد!!.

اينها رجال اين حديث، در كتاب «تهذيب» اند.

اينك رجال آن از كتاب «فرحة الغري» ابن طاووس روايت همين حديث را از شيخ مفيد از محمد بن احمد بن داود عن اسحق بن محمد عن احمد بن زكريا بن طهمان عن الحسن بن عبدالله بن المغيرة عن علي بن حسان عن عمه عبدالرحمن عن ابي عبدالله؛ آورده است.

در سند اين حديث «اسحق بن محمد» هست كه در كتب رجال مثل **خلاصة الرجال علامة وجامع الرواة اردبيلي ورجال طه ورجال غضائري** او را چنين معرفي ميكنند: **«اسحق بن محمد بن أحمد أنه كان فاسد المذهب كذابا في الروية وضاعا للحديث لا يلتفت إليه».**

اسحاق فاسد المذهب و در روايت بسيار دروغگو و جاعل حديث بوده كه به او توجه نمي‌شود».

يكي ديگر از رجال آن «احمد بن زكريا» است. اينك اين بزرگوار!.

رجال علامه مي نويسد: «احمد بن زكريا القمي من الكذابين المشهورين»، «احمد بن زكريا قمي از دروغگويان مشهور است».

اين احمد بن زكريا از «حسن بن عبدالله» روايت مي‌كند اينك آقاي حسن بن عبدالله را بشناسيم!:

خلاصة الرجال مي نويسد: **«حسن بن عبدالله القمي يرمى بالغلو»**

يعني وي متهم به غلو و شرك است.

اين بدبخت از «علي بن حسان» روايت مى‌كند، حالا برويم سراغ آقاي علي بن حسان: رجال كشي مي نويسد: **«قال محمد بن مسعود سألت علي بن الحسن الفضال عن علي بن حسان قال:عن أيهما سألت؟ أما الواسطي فهو ثقة و أما الذي عندنا يشير أنه علي بن حسان الهاشمي يروي عن عمه عبدالرحمن بن كثير فهو كذاب وهو واقفي أيضا لم يدرك اباالحسن موسى**؛**».**

مضمون كلام فوق اين است كه علي بن حسان هاشمي كه از عمويش عبدالرحمن بن كثير حديث را روايت مي‌كند گذشته از اينكه بسيار دروغگو بوده واقفي مذهب هم بوده و امام موسي كاظم را هم درك نكرده است! گل بود به سبزه نيز آراسته شد!.

خلاصة الرجال حلي مي نويسد: **«علي بن حسان الهاشمي يروي عن عمه عبدالرحمن غال ضعيف رأيت له كتابا سمّاه كتاب التفسير لا يتعلق من الاسلام بسبب ولايروي إلا عن عمه».**

از اين كلام معلوم مي‌شود اين شخص هم غلوكننده است و هم ضعيف و تفسيري كه نوشته اصلا ارتباطي و تعلقي به اسلام ندارد يعني كفريات است. بعد مي‌فرمايد: **«ضعيف جداً، ذكره بعض أصحابنا في الغلاة فاسد الاعتقاد»**. بسيار ضعيف است. برخي از اصحاب ما او را در شمار غاليان(غلوكنندگان) فاسد العقيده آورده‌اند».

اين آقاي علي بن حسان را هم شناختيم. اينك برويم سراغ عمويش عبدالرحمن بن كثير كه اين علي بن حسان از او روايت مى‌كند.

رجال نجاشي چاپ جديد تهران ص 175 مي نويسد: **«عبدالرحمن بن كثير الهاشمي مولى، كان ضعيفاً غمز أصحابنا عليه وقالوا كان يضع الأحاديث».** وي ضعيف بوده و اصحاب ما (شيعيان) بر او طعنه زده‌اند و گفته‌اند كه او حديث جعل مي‌كرده است». آري هنرش وضع احاديث بوده!

**«خلاصة الرجال»** اضافه مى‌كندكه **: «ليس بشيء»** اين بيچاره هيچ نيست!.

تمام اينها از ابو عامر واعظ حجاز نقل مى‌كنند و بدبختانه دركتب رجال از اين واعظ حجاز نام و نشاني نيست!! هرچند اگر آقاي أبوعامر از مشاهير عباد و زهاد و في المثل هم رديف امام جعفر صادق هم بود با آن رجال كه ديديم، سند اين حديث هيچ ازرشي نداشت و آن حديث را از دروغ و جعل بودن خارج نمي ساخت ولي با اين حال خود اين آقاي واعظ اهل حجاز هم معلوم نيست چه كسي بوده؟!

بله از بركت اين يك حديث اين آقايان خيلي راستگو؟! بوده كه كشورهاي اسلامي مملو از گنبد و بارگاه امامزادگان راست و دروغ است و كمتر ده و روستايي است كه يك يا چند امامزاده نداشته باشد كه به سنت ايراني و آداب مجوسي آنها را شاهزاده(امامزاده) هم ميگويند مثلا شاهزاده(امامزاده)حمزه! شاهزاده(امامزاده)جعفر! شاهزاده(امامزاده)احمد! وقس علي ذلك، زيرا ايرانيان شاه پرست(امامزاده پرست)! كه قبل از اسلام صدها از اين شاهزاده ها داشتند كه داراي دخمه ها و گنبدها بوده‌اند حالا نمي توانند بدون شاهزاده باشند و بيش از ربع آب و خاك زراعي سرزمين و خانه و دكاكين آن وقف اين امامزاده هاست و شما مي توانيد از قياس خسارت همين يك عمل كه به نام دين صورت مي گيرد و صورت نوراني آن را در نزد عاقلان مشوَّه ونفرت انگيز مي‌كند خسارت ساير اعمالي را كه به نام دين انجام مي‌شود وخوشبختانه دين از آن بي خبر بلكه بيزار است، به دست آوريد.

اينك به مضمون اين حديث ميپردازيم:

أبوعامر واعظ اهل حجاز كه معلوم نشد چه كسي بوده! از صادق؛ مي‌پرسد كسي كه تربت اميرالمؤمنين را تعمير كند چه ثوابي دارد وحضرت از قول پيغمبرص مي‌فرمايد: كه به امير المؤمنين فرمود: يا علي كسي كه قبور شما را تعمير كند مثل كسي است كه به سليمان بن داوود در بناي بيت المقدس كمك كرده است!!!.

اين مضمون صرف نظر از آن رجال بسيار معتبرش!! از چند نظر مخدوش و غير قابل اعتناء و همانطور كه سندش هم مي‌رساند از بيخ دروغ است!!.

**اولاً**: تعمير قبور چنانكه در احاديث صحيحه كه از پيغمبر و ائمه رسيده و بعداً آن احاديث راخواهيم آورد، عمل مشروعي نبوده كه براي آن ثوابي باشد تا كسي از امام، ثواب آن را بپرسيد!.

**ثانياً**: قبر اميرالمؤمنين در زمان حضرت صادق معلوم و روشن نبوده كه كسي در صدد تعمير آن بر آيد تا بخواهد بداند ثوابش چيست؟

مطابق تواريخ معتبر قبر اميرالمؤمنين در زمان هارون الرشيد با قرائني كشف شد كه خيلي بعد از حضرت صادق بود و چيزي كه معلوم نيست پرسش از تعمير آن بسيار بعيد بلكه غير عاقلانه است و اگر در احاديث ديده مي‌شود كه گاهي حضرت صادق به نجف تشريف برده و به آن نقاطي كه قبر امير المؤمنين احتمال داده مي‌شد مشرف مي‌شده به قدري گم ونامعلوم است كه كسي نمي توانست بداند قبر در كجاست، ‌چنانكه اگر گاهي از خود صادق؛ پرسيده مي‌شد كه قبر در كجاست؟ حضرت علامات و اشاراتي مي‌فرمود كه نقطة مشخصي تعين نمي‌شد، ‌مثلا در حديث عامر كه گفت**:«جعلت فداك إن الناس يزعمون أن اميرالمؤمنين دفن بالرحبة»** فدايت شوم مردم مي پندارند كه اميرالمؤمنين در رحبه مدفون است». حضرت فرمود: نه قبر او در رحبه نيست، عرض كرد پس كجاست؟ حضرت فرمود: **«لما مات احتمله الحسن فأتي به ظهرا الكوفة قريبا من النجف يسره عن الغري يمنه عن الحيوة فدفنه بين ذكوات أبيض»** وقتي كه اميرالمؤمنين از دنيا رفت حضرت امام حسن او را برداشت و آورد پشت كوفه نزديك نجف دست چپ غري و دست راست حيره و آن حضرت را در بين ريگهاي سفيدي (كه آنها را دُرّ نجف ميگويند) دفن كرد». و معلوم است با چنين نشانه‌هائي قبر كسي معلوم نمي‌شود.

**ثالثاً**: ثواب تعمير قبر را معلق به مجهول كرده زيرا بناي بيت المقدس در اسلام عملي مأمور به نيست كه براي آن ثوابي تعيين شود، و بتوان اعمالي را با آن مقايسه نمود مثلا مي‌توان گفت ثواب فلان عمل برابر با چندين حج يا چند جهاد يا چند ركعت نماز و از اين قبيل است زيرا اينها در شرع اعمالي مأمور به هستند كه انجام آنها موجب ثواب است. ولي بناي بيت المقدس آن هم در زمان سليمان بن داوود چه عملي است كه مقياس اعمال حسنة ديگر شود؟!

**رابعاً**: اعانت به سليمان بن داوود در بناي بيت المقدس به نص قرآن كار ديوان و جنيان بوده است: ﴿ ﴾. [سـبأ: 13].

«و از (جنيان) برايش (سليمان) قصرها و مجسمه‌ها و كاسه‌هايي چنان حوض و ديگهاي ثابت چنانكه ميخواست مي‌ساختند»

طوسي در ذيل همين آية شريفه دركتاب «مجمع البيان» (چاپ جديد تهران، جلد هشتم، ص 382) مينويسد: «كان مما عملوه بناء بيت المقدس» يعني ازجمله چيزهاي كه شياطين براي حضرت سليمان؛ ساختند بيت المقدس بود، آنگاه مطلب را بدين عبارت دنبال مى‌كند: **«توفاه الله (داوود) واستخلف سليمان فأحب إتمام بيت المقدس فجمع الجن والشياطين وقسم عليهم الأعمال»** يعني: چون خدا جان داوود را گرفت سليمان جانشين او گشت و خواست بيت المقدس را به اتمام رساند لذا جن و شياطين را جمع نمود وكارهاي بيت المقدس را در ميان آنها تقسيم كرد كه هر طائفه‌اي به كار مخصوصي بپردازد. سپس كار هر دسته‌اي را شرح مي‌دهد و جالب اينكه قرآن همين ساختن بيت المقدس را عذاب مهين مي خواند و مي‌فرمايد: ﴿ ﴾. [سـبأ: 14] .

تفسير «منهج الصادقين» (چاپ علمي تهران، جلد هفتم، ص 353 و 354) شرح ساختمان بيت المقدس را به وسيلة جنيان به تفصيل بيان مي‌كند چنانكه گويي هيچ انساني در بناي آن دخالت نداشته و در تفسير آية شريفة ﴿ ﴾. مينويسد: گويند هنوز يكسال كار مانده بود در بناي بيت المقدس كه متقاضي اجل به سليمان در آمد طلب وديعه‌ي روح نمود سليمان كسان خود را وصيت كرد كه مرگ مرا فاش نكنيد و مرا بر عصايم تكيه دهيد تا جن از عمل خود باز نماند و مسجد به اتمام رسد. و در بحار الانوار (چاپ كمپاني جلد پنجم، ص350-351 ) نيز همين مضمون آمده است.

پس تعمير مزار اميرالمومنين با كاري كه جنيان متصدي آن بودند چگونه مقايسه‌اي است؟!.

**خامساً**: اگر تعمير قبر اميرالمؤمنين ثوابي داشته چرا خود صادق؛ كه به آن داناتر بود و قدرت مالي داشته (چنانكه خود آن جناب مي‌فرمايد: من ثروتمندترين اهل مدينه هستم. . .) قيام نكرد و اگر گفته شود كه نفوذ معنوي نداشت، مي بينيم چنين نيست زيرا آن حضرت در بحبوحة قدرت خلفاي جور، رئيس شرطة داوود بن علي حاكم مدينه را كه معلي بن خنيس را كشته بود به وسيلة پسرش اسماعيل كشت (چنانكه دررجال كشي آمده است) و كسي هم متعرض وي نگشت.

تعمير قبر امير المؤمنين، از اين كار، خيلي آسانتر بود وخوف ديگري هم در بين نبود وراستي اگر تعمير قبر علي و اولاد او عليهم السلام كار باثوابي بود جا داشت كه خود حضرت صادق؛ قبر يكي از علويين حداقل پسر خود، اسماعيل را تعمير نموده و قبه و بارگاهي براي او بسازد تا هم كار باثوابي را تعليم شيعيان كرده باشد و هم از شهرت زنده بودن اسماعيل كه بعد از وي اسماعيليه قائل شدند و موجب فساد بي شماري گرديدند، بكاهد و به هر صورت يكي از ائمة معصومين و يا مؤمنين مي توانست اين سنت سَنِيّه را به جا آورد تا بعداً مورد استناد ديگران قرار گيرد.

**سادساً**: فرض كنيم كه تعمير قبور اميرالمؤمنين و اولاد او سلام الله عليهم اجمعين كار ثوابي باشد ديگر گنبد و بارگاه ساختن براي هر امامزادة خيالي چرا؟ مگر اينكه بگوئيد چون امامزاده ها هم سادات و از اولاد اميرالمؤمنين اند مشمول اين حديث بسيار شريف! و راست مي‌شوند كه در اين صورت بايد گفت براي تمام سادات كه از دنيا مي‌روند و البته يقين به موجوديتشان بيش از بيشتر امامزاده هاست بايد گنبد و بارگاه درست كرد ولي آيا مي دانيد درچنين صورت وضع اين مملكت چگونه خواهد شد؟!

چنانكه گفتيم حداقل ثلث مسلمانان از سادات ومنسوب به پيغمبر و ائمة اطهار اند، با قبول اين معني بايد يك طاق سر تا سري به تمام ايران و كشورهاي اسلامي زد و آن را قبرستان امامزادگان ناميد! هر چند همين الان هم بهتر از قبرستان نيست؟!

**سابعاً**: فساد اين عمل منحصر به گور امامزادگان نيست، بلكه چنان كه مي بينم به طبقة مترف و مسرف كه خود را اشراف كشور مي‌دانند نيز سرايت كرده.

الان درهمين شهر قم قبرستانهاي عجيب و غريبي ساخته شده كه لاشة گنديدة ثروتمندان و دزدان اجتماعي را در آن دفن مى‌كنند و صاحب مقبره و خادم و قاري و فرش و چراغ و امثال آن هم هستند و يك نفر از پولدارهاي گردن كلفت تهران لابد براي رضاي خدا! مقبرة خيلي مجلل در اين شهر ساخته كه هر بقعه اي را به ثروتمندان تهران و شهرستان به سي يا چهل هزار تومان مي فروشد.

آري اين است آنچه پاره‌اي حاميان دين از آن دفاع مى‌كنند و اين عمل مجوسي را يكي از اركان دين خاتم النبيین مي‌پندارند و اگر كسي سخن گويد او را به تير تهمت و هر گونه صدمه اي كه از دستشان بر آيد آزار مي‌دهند و از خدا شرم و از پيغمبر آزرم واز روز قيامت وحشتي ندارند!.

احاديثي كه در نهي از تعمير قبور وارد شده

اينك برويم سراغ احاديثي كه از جانب پيغمبر و ائمه† در باب نهي از تعمير قبور وارد شده و آن احاديث شريف را كه كتاب خدا و سنت پيغمبر نيز مؤيد آنهاست با اين حديث قلابي مقايسه كنيم:

**1**- دركتاب «محاسن» برقي و «وسائل الشيعه» باب 43 از ابواب دفن اموات از اصبغ بن نباته از اميرالمؤمنين ؛ روايت شده كه فرمود: **«من جدد قبراً أو مثَّل مثالاً فقد خرج عن الإسلام».**

كسي كه قبري را تجديد كند(يعني بعد از مندرس(فرسوده) شدن از نو تعمير نمايد)يا مجسمه اي بسازد در حقيقت از اسلام خارج شده است.

**2**- دركتاب كافي از ابي القداح روايت شده كه امام جعفر صادق ؛ فرمود: **«قال أميرالمؤمنين** ؛ **بعثني رسول الله** ص **المدينة في هدم القبور وكسر الصور فقال لا تدع صورة ‎إلا محوتها ولا قبراً إلا سويته».**

- علي؛ فرمود: رسول خداص مرا به مدينه گسيل داشت(فرستاد) براي خرابي گورستانها و شكستن صورتها(تصوير و مجسمه) و فرمود: هيچ تصويري مگذار مگر اينكه آن را محو كني و هيچ قبري را مگذار مگر اينكه آن را با زمين مساوي گرداني.

**3**- شهيد اول در كتاب «ذكري» از ابي الهياج روايت نموده كه امير المؤمنين؛ به او فرمود: **«أبعثني عليه رسول الله لا ترى قبراً مشرفاً إلا سويته ولا تمثالاً إلا طمسته».**

- تو را به مأموريتي ميفرستم كه پيامبر مرا به چنين مأموريتي فرستاد، هيچ قبري را كه از زمين بلند شده (يعني آن را بالا آورده‌اند) مگذار مگر اينكه آن را مساوي زمين گرداني و هيچ تمثال و مجسمه‌اي را مگذار مگر اينكه آن را از بين ببري.

**4**- دركتاب تهذيب شيخ طوسي ووسائل الشيعيه باب 44 از ابواب دفن آورده‌اند: **«عن علي بن جعفر قال سألت أبا الحسن موسى**؛ **عن البناء على القبر والجلوس عليه هل يصلح؟ قال: لايصلح البناء عليه ولا الجلوس ولا تجصيصه ولا تطيينه».**

- علي بن جعفر ميگويند: از برادارم موسي بن جعفر؛ سؤال كرد كه آيا ساختمان روي قبر و نشستن بر روي آن خوب است؟ فرمود: نه ساختمان روي قبر خوب است و نه نشستن بر روي آن، نه گچ‌كاري آن و نه گل مالي نمودن آن.

**5**- در مجالس شيخ صدوق از صادق؛ روايت كرده كه آن حضرت از اجداد بزرگوارش روايت نمود و گفت: رسول خداص از گچ مالي نمودن قبر و نماز خواندن در آن نهي فرمود.

**6**- در محاسن برقي از جراح مدايني از ابي عبدالله صادق ؛ روايت شده كه فرمود: **«لا تبنوا على القبور و لا تصوروا سقوف البيوت فإن رسول الله** ص **كره ذلك»**

- بر قبرها بنا نكنيد و سقفهاي خانه ها را نقاشي نكنيد براي اينكه رسول خداص اين عمل را مكروه دانست.

**7**- در وسائل الشعيه، باب 44 ابواب دفن از صادق؛ روايت شده كه فرمود: **«نهى رسول الله**ص **أن يصلى على قبر أو يقعد عليه أو يبنى عليه».**

- رسول خدا ص نهي فرمود كه بر قبري نماز گزاري شود يا روي آن بنشينند يا بر آن ساختماني بنا كنند.

**8-** در «معاني الأخبار» آمده است: «**عن قاسم بن عبيد رفعه إلى النبي** ص **نهى عن تقصيص القبور و هو التجصيص».**

- پيامبر ص از گچ كاري گورها نهي فرمود.

**9**-«فقه الرضا» روايت كرده: **«خرج علي إلى الناس فقال: ... و هل تعلمون أنه** ص **لعن من جعل القبور مصلى و لعن من يجعل مع الله إلهاً».**

- علي ؛ به سوي مردم آمد و فرمود: آيا مي دانيد كه رسول خدا ص كسي را كه قبرها را مصلي و جاي نماز خواندن قرار دهد لعنت كرده است و كسي كه با خدا معبودي ديگر قرار دهد نيز لعنت فرموده؟ يعني هر دو مشرك اند !![[64]](#footnote-64).

**10**- شيخ صدوق در «من لا يحضره الفقيه» از كاظم ؛ روايت كرده است كه بدين وسيله آرامش يابد و آنكه منافق است احساس ألم كند.

مختصراً به همين ده حديث شريف اكتفاء مي‌كنيم و اگر مي خواستيم تمام احاديثي كه در اين باب رسيده در اينجا بيارويم مقاله طولاني مي‌شد، و براي اينكه بدانيد فرقي بين پيغمبر و ائمه ؛ و سايرين در اين مورد نيست حديث علل الشرايع را مي‌آوريم كه حضرت صادق از پدر بزرگوارش روايت مي‌كند كه: **«إن قبر النبي** ص **رفع شبراً من الأرض».**

- قبر پيغمبر فقط يك وجب از زمين بالا آمده بود.

و خود پيغمبر ص فرمود: **«لا تتخذوا قبري قبلة ولا مسجداً فإن الله تعالى لعن اليهود اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»**

- قبر مرا قبله قرار ندهيد و مسجد نكنيد زيرا خداي تعالي يهود را براي اينكه قبور پيغمبران خود را مسجد كرده بودند لعنت فرمود.

احاديثي كه در اين صفحات به نظر خوانندگان رسيد همه از كتب معتبر شيعه است و از كتاب ابن تيميه و محمد بن عبدالوهاب و حتي از كتابهاي سنيان نيست كه اشكالات نيش غولي به آن گرفته شود!

البته مضمون اين حديث دركتب اهل سنت نيز آمده است: **«عن عايشة أن أم سلمة ذكرت لرسول الله**ص **كنيسة رأتها بأرض الحبشة يقال لها مارية وذكرت ما رأته فيها فقال رسول الله**ص **أولئك قوم إذا مات فيهم العبد الصالح بنوا على قبره مسجداً وصوروا فيه تلك الصور أولئك شرار خلق الله».**

- أم سلمه به رسول خداص ياد آور شد كه معبدي را در سر زمين حبشه ديده است كه به آن ماريه مي‌گفتند و آنچه در آن از نقش و نگارها و آيينه كاريها ديده بود تعريف كرد، حضرت رسول اللهص فرمود: اينان گروهي بودند كه چون بندة صالح و مرد خوبي در ميان ايشان مي مرد، روي قبر او مسجد مي ساختند و در آن نقش و نگارها به كار مي بردند، اين قبيل مردم، بدترين خلق خدايند[[65]](#footnote-65).

اينك ملاحظه كنيد آن يك حديث دروغ و جعلي چون مطابق هوي و هوس كساني بوده است كه روح اموات پرستي و شاه پرستي درحياتشان نفوذ داشته لذا آن همه قبه‌ها و بارگاهها ساخته و پرداخته و مال و وقت خود را در اين راه ضايع و تلف كرده‌اند تا جايي كه ربع وقف خود را نيز در اين راه ضايع و تلف كرده‌اند و تا جايي كه ربع معمورة اين كشور را معطل و باطل نموده‌اند و در نتيجه يك مشت مفتخور بيكار بار آورده و بر اين ملت بدبخت تحميل نموده‌اند و از سنت رسول و چندين حديث كه در مذمت اين عمل كه يادگار فراعنه و اكاسره است، وارد شده، چشم پوشيده‌اند!! تو گويي نهايت آرزويشان آن است كه هر روزه بارگاهي از مرده‌اي سرپا كنند و به كار او بپردازند و دين و آئين را عبارت از همين چيزها بدانند و بس!.

دين كه در عرف عقل و شرع عبارت از امر به نهي پروردگار واحكام و قوانيني است كه با اجراي آن سعادت دو جهان بندگان تأمين مي‌شود در عرف اين گمراهان عبارت از ذكر و فكر افراد و اشخاص و احترام و نيايش قبور آنهاست و ديگر اصلا به فكر آنكه پيغمبر براي چه آمد و پروردگار عالم از بعثت او چه خواسته و چه چيزي از جانب پروردگار عالم آورده است، نبوده‌اند بلكه تا توانسته‌اند هر كدام را به عذري معطل و موقوف و در نتيجه دين ابدي إلهي را مهجور و منسوخ نموده‌اند و هيچ هم باكشان نيست!.

از دين خدا فقط چيزي كه درنظر اينها مهم است همان داير بودن مقابر و عزاداري است و به ساير امور مهم عنايت كمتري دارند.

جالب توجه است كه علي المشهور موقعي كه پادشاه كشور حجاز در ايران بود عده‌اي از متظاهرين به ديانت و غمخواران امت! از او درخواست نموده بودند كه قبور ائمة بقيع تعمير شود، مي گويند او چنين گفته بود:

به نص هشت آية قرآن حجاب بر زن مسلمان واجب است شما اين حكم محكم را كه مستند به آيات محكمة قرآن است منسوخ نموده و زنان خود را با اين وضع رسوا در كوچه‌ها و خيابانها سر داده‌ايد و هيچ به رگ غيرتتان بر نميخورد، ولي در تعمير قبور اموات كه اگر از طرف شرع نهي وارد نشده باشد(و چنانكه ديديم وارد شده) لا أقل دستوري در اين باره نداريم، شما آنقدر اصرار و ابرام (پافشاری) داريد!.

يكي از هنرنمائي‌هاي آقايان اين است كه چون از اين مقوله سخن به ميان آيد ميگويند «كسروي» و فلان و فلان هم چنين مي‌گفتند و آقايان جواب آنها را داده‌اند، برويد كتاب آقاي فلان را برداريد و ببينيد! درجواب اين آقايان بايد گفت: اولا: مگر هر حرفي را كه «كسروي» گفت باطل است؟ هر چند از روي غرض باشد.

شكي نيست كه آن مرد افيوني داعيه‌اي داشت و روي اين نظر مقداري حرف حق و باطل به هم آميخت اما اين دليل بطلان تمام حرفهاي او نمي‌شود. دروغ بودن آن حديث كه مورد استناد گنبد سازان است، چيزي نيست كه بتوان كتمان كرد و اينكه قبه و بارگاه ساختن يادگار فراعنه و اكاسره است هم چيزي نيست كه در آن ترديد توان نمود!؟ آن همه احاديث هم كه از ناحية پيغمبر و ائمه† در مذمت اين عمل وارد شده، و ما چند حديث را آورديم، نمي‌توان از كتب احاديث برداشت، سيرة مسلمين صدر اول هم معلوم است كه اين قبيل كارها را اصلا مشروع نمي‌دانسته‌اند.

در مقابل كتاب خدا و سنت رسول و احاديث شريف هر كه هر چه بگويد، چرند است، هر چند عمامه‌اش به قدر گنبد مسجد اعظم و ادعايش اتصال به لاهوت و هنرش فلسفه و عرفان بافي باشد و كتابش را سرا پا از دشنام پُر كند.

در مقالاتي كه ما در روزنامة «وظيفه» انتشار داديم يادآور شديم كه با اينكه اساس اديان حق و بعثت انبياي إلهي براي بركندن ريشة شرك و بت پرستي و جانشين نمودن روح توحيد و يكتا پرستي بوده با اين حال چون نوع انساني مدتها در ظلمات جهل و بت پرستي بوده، ارواح و اشخاص گذرانيده هنوز براي درك تعاليم أنبياء و أخذ معارف حق كاملا آماده نبوده و در هر مذهبي كم و بيش آثاري از آن عقايد زشت كهن باقي مانده است، چنانكه در مذهب يهود و نصاري كه اساس دينشان برحق بود ليكن در نتيجة انس و الفت به همان خرافات دروان ظلمت و وحشيّت نتوانسته‌اند آراء و عقايد موهوم و زشت و باطل را ترك گويند و باز هم مي‌بينيم كه عملا به خدايي افراد معين معتقد بوده و به پرستش آنها روزگار مي‌گذرانند.

دين مقدس اسلام كه به دين توحيد و يكتا پرستي مشهور و كتاب آسماني آن حافظ وملقن اين عقيده است و آيات صريح و شريفش جداً با هر گونه كرنش به اشخاص، مخالف و هر ستايشي را شايستة ذات احديت ميشمارد كه: ﴿ ﴾. [الجـن: 18]. « با خداوند احدي را نخوانيد.»

هرگز اجازه نمي‌دهد كه از مخلوقات وي هر كس كه بوده باشد جنبة ربوبيت گرفته وتقديس و تسبيح شود.

پيشوايان دين مبين اسلام از پيغمبرص گرفته تا ائمه† وصحابة رسول همواره مراقب و مواظب بودند كه كوچكترين حركتي كه از آن اثر غلونمايان باشد از مسلمانان سر نزند تا جايي كه رسول خدا از بلندشدن اشخاص در مقابل خود ممانعت مي‌فرمود و از غايت تواضع بر الاغ بي پالان سوار گشته وبُز را به دست مبارك مي‌دوشيد و در بيابان و در سفر براي پختن غذاي خود هيزم جمع مي‌كرد واز احدي كوچك‌ترين تملق را نمي‌پذيرفت و اجازه نمی‌داد كسي آن جناب را با القاب و عناوين اشرافي خطاب كرده و بستايد و از شرح بسياري از فضايل اميرالمؤمنين؛ خود داري مي‌فرمود تا مبادا مردم نادان در بارة آن حضرت غلو نمايند و نسبتي ناروا دهند.

با اين حال بعضي از مردم كه دماغشان آكنده به بت پرستي و روحشان از پرستش اشخاص و ارواح سيراب شده بود نتوانستند حقيقت تعاليم اسلام را كاملا درك كنند كه درعالم وجود و جهان غيب و شهود جز يك خداي معبود نيست و هيچ قدرت و نيرو و مشيتي و اراده اي جز الله كه مؤثر در آفرينش وهستي است يافت نمي‌شود.

افسوس كه با آن همه تأكيدات، متأسفانه روح بت پرستي شان از بين نرفت با اينكه از رسول خداص بارها شنيده مي‌شد كه مي‌فرمود: **«إنما أنا بشر إذا أمرتكم بشيء من دينكم فخذوا به وإذا أمرتكم بشئ من رأيي فأنا بشر»**

- من نيز بشرم هرگاه شما را به چيزي امر كردم كه از دستورات دين شما است آن را از من فرا بگيريد ولي هرگاه چيزي را از روي سليقه و رأي خودم گفتم بدانيد كه من يك بشرم.

و نيز از آن حضرت به صحت پيوسته است كه مي‌فرمود**:(أنتم أعلم بدنياكم مني)** «شما در امور دنياتان از من داناتريد» و اين را زماني فرمود كه ديد نخلي را هرس مى‌كنند فرمود چرا چنين ميكنيد آنها گمان كردند كه حضرت نهيشان مي‌نمايد لذا از هرس آن خودداري كردند، اتفاقاً محصول نخل خوب نشد و بار فراوان نياورد، چون حضرت چنين ديد آن كلمات مبارك را بيان فرمود. و ائمه † نيز مقامي براي خود جز بيان حلال و حرام ادعا نكرده و جز راوياني از جانب خود محمد ص نبودند. در كتاب «بصائر الدرجات» محمد بن حسن الصفار از هشام بن سالم روايت شده از محمد بن مسلم كه گفت: بعد از قتل ابن ابي الخطاب بر امام جعفر صادق سلام الله عليه وارد شدم و از احاديثي كه قبل از اين حادثه حضرت روايت ميكرد يادآور گشتم حضرت فرمود: **«بحسبك يا أبا محمد أن تقول فينا يعلمون الحلال و الحرام في يسير من القرآن».**

- همين اندازه تو را كافي است كه دربارة ما بگويی اينان كساني اند كه حلال وحرام را همراه با اندكي از قرآن تعليم مي دهند.

و در تفسير «البرهان» سيد هاشم بحراني از ايوب بن الحر از صادق ؛ روايت مي‌كند كه به آن حضرت گفتيم امامان پاره‌اي داناتر از پارة ديگرند فرمود: **«نعم وعلمهم بالحلال و الحرام و تفسير القرآن واحد».**

- آري و علمشان به حلال و حرام و تفسير قرآن يكي است.

ائمه †از دانستن غيب كه پاره‌اي از غلاتلعنهم الله به وجود مقدسشان نسبت مي دهند كمال استيحاش را داشتند چنانكه دركتاب بحار از «اختصاص» از صادق ؛ روايت شده كه فرمود: **«لقد كان بيني وبينه الى امام هذه لحظة القلم فأتتني هذه فلو كنت أعلم الغيب ماكانت تأتيني ولقد قاسمت مع عبدالله بن الحسن حائطا بيني وبينه فأصابه السهل والشرب وأصابني الجبل».**

در اين حديث از پيش آمدهايي كه خود حضرت در باطن به آن راضي نبوده و در صدد تغيير آن بوده ليكن چون قدرت بر تغيير و علم به غيب نداشته بيان مي‌نمايد كه از جمله باغي بوده كه بين او و عبدالله بن حسن بوده و حضرت دوست ميداشت كه قسمت آبادتر نصيب وي شود ولي قسمت سنگستان نصيب وي ميگردد!!.

ندانستن غيب نه تنها از مقام امامت ائمه نمي كاهد بلكه حتي رسول خدا ص كه مؤيد تأييدات إلهي و مهبط وحي الهي است دانستن آن را ازخود نفي مي‌كند به موجب آية شريفة قرآن: ﴿ ﴾. [الأعراف: 188]

«بگو اگر غيب مي دانستم خير بسيار گرد مي‌آوردم و به من بدي نمي رسيد، من براي آنان كه ايمان آورده‌اند جز بيم دهنده و مژده آورنده‌اي بيش نيستم.»

نه تنها آن بزرگواران علم غيب نمي دانستند بلكه بسياري از عوارض بشري كه عارض هر فرد عادي مي‌شد برايشان نيز عارض مي گرديد چنانكه درجلد هفتم «بحار الأنوار» و در «عيون أخبار الرضا» از «هروي » روايت شده است كه مي‌گويد خدمت رضا؛ عرض كردم كه يا ابن رسول الله در كوفه گروهي هستند كه مي پندارند كه بر رسول خدا ص سهو و اشتباهي درنمازش واقع نمي‌شد حضرت فرمود: **«كذبوا لعنهم الله أن الذي لايسهو هو الله».**

- خدا ايشان را لعنت كند دروغ گفته‌اند آن كه سهو نمي‌كند فقط خداي تعالي است كه جز او خدايي نيست.

«فضيل» روايت مي‌كند كه به حضرت صادق موضوع سهو را يادآور شدم، حضرت فرمود: **«وينفلت من ذلك أحد؟ ربما أقعدت الخادم خلفي يحفظ علي صلواتي».**

- مگر ممكن است كسي سهو نكند؟ بسا مي‌شود كه من خادم خود را پشت سرم مي گزارم كه حساب ركعات نماز مرا محفوظ دارد!.

أمير المؤمنين در نامه‌اي كه به «منذربن جارود» نوشته مي‌فرمايد: **«فإن صلاح أبيك غرني منك و ظننت أنك تتبع هديه وتسلك سبيله».**

- همانا نيكوكاري پدرت مرا فريفت و پنداشتم كه هدايت او را پيروي مي‌كني وبه راه او مي‌روي. (نهج البلاغه /نامة 71).

چنانكه در مقدمة تفسير «البرهان» درباب دهم منقول است كساني بعضي از آيات را به أئمه تفسير ميكردند. «مفضل بن عمر» اين معني را خدمت حضرت صادق عرض نمود آن بزرگوار فرمود: **«من كان يدين بهذه الصفة التي سألتني عنها فهو عندي مشرك بالله».** - كسي كه چنين عقيده اي كه تو از آن پرسش نمودي دارد در نزد من مشرك به خداست.

و يا وصاياي مؤكدي كه امير المؤمنين و ائمه‡ دربارة بر حذر بودن از غلو دربارة خودشان فرمودند، مانند: **«هلك فيّ رجلان:محبّ غال و مبغض قال».**

- دو كس درمورد من هلاك شدند: دوستدار غلو كننده و دشمني كه اظهار كند. (نهج البلاغه، كلمات قصار‌،‌ شماره 117)

كه به عبارات مختلف از آن حضرت روايت شده در «تحف العقول» نيز ضمن وصاياي امير المؤمنين است كه**: «إيّاكم والغلو فينا قولوا إنا عباد مربوبون وقولوا في فضلنا ماشئتم من أحبّنا فليعمل بعملنا ويستعن بالورع».**

- از غلو و مبالغه دربارة ما بر حذر باشيد، ما بندگاني پروردة خداييم دربارة فضائل ما آنچه مي خواهيد بگوييد، كسي كه ما را دوست بدارد بايد عمل ما را انجام دهد و از پرهيزكاري مددگيرد.

و مكرر سفارش مي كردند كه: **«لاتفضحوا أنفسكم عند عدوكم يوم القيامة».**

- يعني با اين عقايد سخيفه موجب روشني چشم دشمن و رسوايي خودتان در روز قيامت نشويد.

اما متأسفانه چنانكه در بحث «جهاد» ياد آورشديم دشمنان زيرك و دوستان احمق احاديث زيادي دربارة أئمه‡ جعل نمودند كه آنان عالم به غيب‌اند و مرده را زنده مى‌كنند و مريضي را شفا ميدهند و روزي مردم را تقسيم مى‌كنند و هيچ ملكي بدون اذن ايشان ازجاي نمي‌جنبد و درموقع ضربت زدن به «مرحب» جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل از آسمان نازل مي‌شوند كه مبادا ضربت امير المؤمنين گاو و ماهي حامل زمين را از بين ببرد! و در گهواره اژدها ميدرند و در قنداقه به آسمان ميپرند. و قبل از نزول قرآن و بعثت پيغمبر آخر الزمان علي؛ درگهواره قرآن خواند!! (و تازگيها والعياذ بالله علی و ائمه را تقسيم کننده‌ی بهشت و دوزخ ناميده‌اند) و از اين قبيل افسانه‌ها كه درنظر عقل وشرع مردود است،‌ وضع نموده‌اند و بارها ائمه‡ آنان را لعن كرده‌اند و از آنها اظهار برائت و بيزاري نموده‌اند چنانكه در «خصال» صدوق از رضا ؛ نقل شده كه فرمود: **«إنما وضع الأخبار عنا في الجبر و التشبيه الغلات الّذين صغروا عظمة الله فمن أحبّهم فقد أبعضنا و من أبغضهم فقد أحبّنا».**

- همانا غلاتكه عظمت پروردگا را كوچك شمرده‌اند از ما اخباري در جبر وتشبيه جعل كرده‌اند، هر كه ايشان را دوست بدارد با ما دشمني ورزيده و هر كه آنان را دشمن بدارد با ما دوستي كرده است.

در جلد هفتم بحار و دركتاب شريف «عيون أخبار الرضا» از ابراهيم بن ابي محمود روايت شده كه به رضا ؛ عرض كردم كه در نزد ما اخباري در فضائل اميرالمؤمنين و فضائل شما اهل بيت است كه آن روايات مخالف چيزهايي است كه در نزد شماست و مانند آن را از شما نديده و نمي شناسيم آيا بدان معتقد شويم، حضرت فرمود: **«يا أبي محمود إن مخالفينا وضعوا أخبار في فضائلنا وجعلوها على ثلاثة أقسام أحدها الغلو فينا وثانيها التّقصير في أمرنا وثالثها التصريح بمثالب أعدائنا».**

- مخالفين ما اخباري درفضائل ما وضع و جعل كردند و آن را بر سه قسمت نمودند يك قسمت غلو است دربارة ما (مانند احاديثي كه به آنان جنبة ربوبيت وعلم غيب و احياي اموات وامثال آن را مي دهد)[[66]](#footnote-66) و دومي تقصير در أمرماست (مانند احاديثي كه تضييع احكام را به آن بزرگواران نسبت داده اند)[[67]](#footnote-67) و سومي تصريح در مذمت و بدگويي در بارة دشمنان ماست (چنانكه دربارة دشمنان اهل بيت چيزهايي مي‌گويند كه با هيچ منطقي سازگارنيست)[[68]](#footnote-68).

حيدر علي قلمداران

تكملة علامه برقعي

چنانكه درحاشية صفحه 86 همين كتاب وعده كرديم. علاوه بر رجالي كه مؤلف محترم معرفي فرموده‌اند ما نيز چند تن ديگر راويان زيارات را معرفي مي‌كنيم:

**45- ابراهيم بن اسحاق الدينوري:** علماي رجال نامي از او نبرده‌اند بنابراين مهمل و وجودش مشكوك است. ولي در وسائل (10/470) همين ابراهيم از عمر بن أبي زاهر كه او نيز مهمل و مجهول است از امام صادق ؛ روايت كرده كه فرمود: «به هر كس جز علي بن أبي طالب امير المؤمنين گفته شود كافر است.» اين مرد مجهول مي‌گويد به امام صادق عرض كردم پس به امام قائم چگونه سلام كنيم؟ فرمود بگو: **«السلام عليك يا بقية الله»!** معلوم نيست اين روايت چه وقت جعل شده زيرا در زمان صادق كه قائم تولد نيافته بود تا به او سلام كنند. به اضافه گفتن **«بقية الله»** به امام چه معني دارد و موافق كتاب خدا نيست زيرا حق تعالي مي‌فرمايد: شعيب به قوم خود گفت: ﴿ ﴾.

(هود:86-85)

«اي قوم من كيل و ترازو را با عدالت و تمام بدهيد و اجناس مردم را كم مگذاريد ودر زمين فساد مكنيد: اگر مؤمن باشيد آنچه خدا براي شما باقي گذارد (درمعاملات بهرة حلالي كه براي شما ميماند) براي شما بهتر است و من حافظ و نگهبان بر شما نيستم.»

پس در اين آيه بهرة عادلانه‌اي كه در معاملات ميماند، خداوند **«بقية الله»** ناميده و مربوط به امام و يا رسول نيست و گرنه خدا اجزاء ندارد كه چيزي از آن به نام امام باقي مانده باشد!!.

عجيب است كه شيعه نمايان همين روايت را كه رواي آن مجهول است گرفتند و پاية عقايد خود قرار داده اند! به اضافه اگر كسي از طرف رسول خداص و يا از طرف زمامدار حقيقي مسلمين بر جمعي از مؤمنين فرمانده و امين شد، آيا او امير مؤمنان نيست؟ و اگر كسي گفت: اي امير مؤمنان به داد فلان برس. آيا كافر مي‌شود؟! حتي فرض مي‌كنيم كار بدي كرده باشد اما چرا كافر شود؟ كافر كسي است كه يكي از اصول و فروع مسلّم ضروري اسلام رامنكر شود اين شخص كه منكر چيزي نشده. اين راوي خواسته در بين مسلمين كينه و تفرقه ايجاد كند و چون عامة مسلمين خلفاي راشدين را اميرالمؤمنين گفته‌اند پس تمام آنان كافراند!!! ببينيد چگونه به نام امام هر چه خواسته‌اند به دين افزوده‌اند؟

**46- ابراهيم بن اسحاق النهاوندي:** طوسي دركتاب فهرست، او را ضعيف و در دينش متهم دانسته است و مقصود او از ضعيف آن است كه از پيروان ائمه نبوده و فاسق و اهل بدعت بوده: و همچنين فرمودة نجاشي و حلي و ممقاني نيز چنين است.

غضائري گويد: او ضعيف و در مذهب او غلو و ارتفاع است: ولي متأخرين در كتب مزار از او روايات بسياري نقل كرده از جمله وسائل در باب زيارت قبر الرضا عليه السلام از او روايت كرده كه امام رضا به او گفته هر كس مزار مرا زيارت كند من سه جا در قيامت او را از ترس نجات مي‌دهم و خلاص مي كنم: در وقت پرواز نامة اعمال و در صراط و نزد ميزان.

اكنون ببينيم اين حديث با كتاب خدا موافق است يا خير؟ خداوند دربارة قيامت فرموده: ﴿ ﴾. [الانفطار: 19].

«روزي كه هيچ كس براي ديگري كاري نتواند كند و فرمان در آن روز مخصوص پروردگار است.»

و حتي به رسول خود با استفهام انكاري فرموده: ﴿ ﴾. [الزمر: 19].

«آيا تو مي‌تواني آن كه در آتش ويا اهل آتش است نجات بخشي؟ (يعني نمي‌تواني)»

و فرموده: ﴿ ﴾. [النبأ: 38]

«و روزي كه روح و فرشتگان صف زده بايستند و سخن نگويند مگر آنكه رحمان او را رخصت دهد و گفتاري درست بگويد.»

ملاحظه مي كنيد كه درقيامت، حتي ملائكه، جز به اذن الهي سخن نمی گويند و بايد صواب بگويند، يعني طبق قانون خدا سخن بگويند حال بنگريد با اين روايت ضد قرآن كه راوي آن ضعيف و فاسد المذهب است هر جنايتكار خيانتكر را به اميد استخلاص از عذاب الهي به سوي خراسان روانه كرده‌اند!! مگر قرآن نخوانده اند كه خدا دربارة زنان نوح ولوط مي‌فرمايد: ﴿ ﴾. [التحريم: 10].

«همسران نوح و لوط به آن دو خيانت كردند و آن دو نتوانستند از خدا بي‌نيازشان كنند و گفته شد تا داخل آتش شويد همراه كساني كه وارد مي‌شوند.»

آيا اينان خدا را به اندازة امام رؤوف ومهربان نمي‌دانند از اين بدتر اينكه اينجانب بسيار ديده‌ام مسافران مشهد هر ضرر و خطري به آنان برسد و حتي اگر بيمار گردند و زير ماشين بروند و سر و دستشان بشكند ميگويند خدا خواسته، ولي اگر از صد هزار نفر بيمار و زائري كه خدا بيماري ايشان را مقدر كرده يكي از آنان شفاء پيدا كند ميگويند امام رضا؛ شفا داده يعني هر شّر و ضرري را از خدا و هر خير و شفائي را از امام مي‌دانند. اينان از مجوس بدتر كرده‌اند زيرا مجوس مي‌گفتند شرور از اهريمن و خيرات از يزدان است. ولي اينان نادانسته مي‌گويند: آنچه شر باشد از خدا و آنچه خير باشد از وساطت امام است. همچنين مي‌گويند: امام رضا ضامن غريبان است در حالي كه جيب بسياري از غرباء را در خود حرم خالي ميكنند! به هر حال نمي‌توان قرآن را كه مي‌فرمايد: ﴿ ﴾. [الطور: 21].

«کساني که ايمان آورده‌اند و فرزندانشان در ايمان آوردن از آنان پيروي نموده اند(دربهشت) فرزندانشان را به ايشان ملحق مي گردانيم بدون آن که از عمل آنان چيزي بکاهيم چرا که هر کس در گرو کارهايي است که انجام داده است.»

مي‌فرمايد: ﴿ ﴾. [المدثر: 38].

يعني: «هر كس درگرو اعمال خويش است».

با اين روايات ضعيف ناديده گرفت، و روز قيامت جز ايمان و عمل صالح به درد انسان نمي خورد.

**47**- **ابراهيم الزيات:** كسي به اين نام وجود نداشته و اثري از او در كتب رجال نيست. از اين شخص مجهول مهمل بلكه معدوم، روايات زيادي در ابواب مزار با ثواب هاي بي حد و حساب نقل شده است.

**48**-**ابراهيم بن عقبه:** اين شخص نامش در رجال هست ولي درمدح او و يا قدح او چيزي وارد نشده ومعلوم نيست چه عقيده وعملي داشته اما عده اي از او در ابواب مزار روايت كرده‌اند.

**49**-**ابراهيم بن محمد القرشي:** مجهول و مهمول است.

**50- ابراهيم بن يحيي:** مهمل و مجهول است.

**51**- **ابراهيم بن أبي حجر الأسلمي:** علماي رجال او را مهمل و مجهول دانسته اند ولي صدوق و صاحب وسائل در جلد دهم ص 437 از او روايت كرده‌اند كه او روايت كرده از دو شخص ديگر كه يكي از آنان قبيصة مجهول الحال و ديگري از غلاتاست روايت كرده‌اند از رسول خدا كه فرمود: **(ستدفن بضغة مني بأرض خراسان ما زارها مكروب إلا نفّس الله كربته ولا مذنب إلا غفر الله ذنوبه).**

- پاره‌اي از تن من در زمين خراسان دفن شود كه هر گرفتاري او را زيارت كند گرفتاري از او بر طرف مي‌شود و هر گناهكاري او را زيارت كند خدا گناهان او را مي‌آمرزد»!! به دستاويز همين روايت هر جنايتكار و گنه كاري مرقد آن حضرت را زيارت و دل خود را خوش مي كردند ولي گناه آنان آمرزيده نمي‌شد امّا اگر قبر يكي از فرزندان اختري ايشان را زيارت كنند آمرزيده مي‌شوند؟! **إن هذا الشئ عجيب وما تقبله إلا الحمقاء** «اين چيز خيلی عجيب است که جز احمقان آن را قبول نمی کنند».

به هر حال هيچ مدرك قرآني و عقلي نمي‌توان يافت كه خدا گناهان را با ديدن قبر مي بخشد چنانكه در قرآن فرموده: ﴿ ﴾. [النساء: 110].

«هر كس عمل بدي كند و يا برخود ظلم وستم نمايد سپس از خداوند آمرزش بطلبد خدا را آمرزندة مهربان خواهد يافت.»

بنابراين خوب است شخص گناهكار به جاي زيارت وخواندن غير خدا توبه كند كه خدا گناهانش را كه از روي جهالت انجام داده ببخشد البته پس از توبه عمل خود را اصلاح نموده و تقوي پيشه كند و اگر حقي از مردم به گردن دارد ادا كند چنانكه خداوند فرموده: ﴿ ﴾. [النحل: 119]

«همانا پروردگارت بر كساني كه از ناداني كرداري بد كرده‌اند و پس از آن توبه كرده و عمل خود را اصلاح كرده‌اند، ‌همانا پس از اين پروردگارت هر آيينه آمرزگار و مهربان است.»

و همچنين اگر كسي گناهي كرده بايد زود توبه كند و توبه را به تأخير نيندازد چنانكه خداوند فرموده: ﴿ ﴾. [النساء: 17].

«همانا پذيرفتن توبه برخدا است براي آنان كه به جهالت كار بد مى‌كنند سپس به زودي توبه مى‌كنند پس فقط ايشانند كه خدا توبة آنان را مي‌پذيرد.»

علي ؛ مي‌فرمايد: **«رب دائب مضيع، ورب كادح خاسر لا يخدع الله عن جنته ولا تنال مرضاته إلا بطاعته».**

- چه بسيار كوشنده(تلاش كننده) اي كه عمل خود را ضايع مي‌كند و چه بسيار رنج برنده‌اي كه از عملش زيان مى‌برد (عمل او بدعت است) خدا را براي رفتن به بهشت او، نمي‌توان فريب داد و رضاي خدا به دست نخواهد آمد مگر به اطاعت از خدا» .(نهج البلاغه، خطبة 129).

**52**-**ابن خنيس:** يكي از راويان زيارت و مهمل است و او غير از معلي بن خنيس و متأخر از زمان او است. اگر چه «معلي» نيز ضعيف و محل اعتماد غلات(غلوكنندگان)بوده و غاليان و كذابان روايات خود را از او نقل كرده‌اند.

**53**- **ابو بزيع:** مجهول و مهمل است ولي در ابواب مزار بسيار از او روايت كرده‌اند!

**54**-**ابو اليسع:** اين شخص از مجاهيل است و علماي رجال او را مهمل دانسته‌اند چنانكه ممقاني در جلد سوم در باب كني مسطور داشته، اما زيارت و ثواب‌هاي بسياري از او نقل شده: در وسائل در باب «**كثرة الصلاة عند قبر الحسين»** روايت ششم از قول او آمده كه امام صادق ؛ فرموده كه هر وقت خواستي نماز بخواني قبر امام حسين را قبله قرار ده!!! يعني امام در واقع فرموده مشرك شو!! در حالي كه رسول خدا ص چنانكه در همين كتاب ملاحظه كرديد فرموده قبر مرا قبله قرار ندهيد و هر كس را كه چنين كند لعنت كرده.

باز در باب **«تحريم أكل الطين»** «حرام بودن خوردن گل» از همين ابواليسع روايت كرده كه امام صادق فرموده اگر كسي از گل قبر امام حسين ؛ براي بركت بخورد و يا همراه خود نگاه دارد باكي نيست. به واسطة همين روايت شيعه نمايان خاكهايي كه معلوم نيست كدام حقه بازي به نام خاك قبر امام آورده براي شفاء مي خورند!! با آنكه بنا به شرع اسلام خوردن خاك حرام و با مزاج انسان مخالف است، چه رسد به اينکه از مزار حسين ؛ كه تمامش را با سنگهاي مرمر فرش كرده‌اند خاك بردارد؟!

**55**- **ابو الصامت:** مجهول الحال است ولي در باب مزار از او بسيار روايت شده است !

**56**- **ابو حماد الاعرابي:** مهمل است زيرا علماي رجال ذكري از او ننموده اند ولي در ابواب مزار از وي روايت كرده‌اند با اينكه در صحت خبر شرط كرده‌اند كه بايد راوي معلوم الحال باشد.

**57**-**ابوهارون المكفوف:** يكي از رجال مذموم و مورد لعن أئمه است و مي‌گفته آن خداي قديم كه او را درك نتوان كرد كه ما درك نكرده ايم و اما آنكه خالق و رازق بندگان است پس او امام محمد بن علي الباقر است!! وي از غلاتمي‌باشد ولي در ابواب مزار از او بسيار روايت كرده‌اند! رواياتي كه چنين اشخاصي بياورند و در كتب معتبره درج نمايند چه اثر بدي در عوام خواهد گذاشت، چنانكه گذاشته است.

مثلاً ‌در وسائل در باب **«استحباب إنشاد الشعر»** از اين مرد خبيث دروغي روايت كرده‌اند كه امام صادق فرموده هر كس نام حسين نزد او ذكر شود و به قدر پر مگسي آب از چشمش خارج گردد خدا براي او راضي نشود جز بهشت. اين كذابي كه نه خدا را قبول دارد و نه قرآن را راه نجات را به مردمي بي بند و بار نشان داده!

وهمين روايت او، با عث جري(با جرأت) شدن مدّاحان و ساير مردم شده كه هر كس يك شعر بخواند بهشت براي او واجب است. آن وقت پول ها در مجالس مردم خرج شعر گفتن و اشعار صد كتاب جدا خواندن و در دسته ها دم گرفتن شده است! از جمله شاعري به نام «عماد الدين سيمي» چنين شعر كفر آميزي سروده است:

|  |  |
| --- | --- |
| در دايرة وجود موجود علي است | و نذر دو جهان مقصد و مقصود علي است |
| گر خانة اعتقاد ويران نشدي | من فاش بگفتمي كه معبود علي است |

پناه بر خدا از اينگونه كفريات كه در واقع دشمني با علي است.

**58**-**ابو سعيد المدائني:** ممقاني در باب كني مي‌گويد نه اسم ونه وصف او و نه حكم او معلوم شده بلكه به كلي مجهول است!.

**59**-**ابو علي الحراني:** در باب مزار از او بسيار روايت شده ولي ممقاني گويد نه اسم او معلوم و نه حال او معلوم است بلكه مجهول و مهمل است.

**60**-**ابو عبدالله الحراني:** مجهول و مهمل است.

**61**-**ابو البختري وهب بن وهب:** علماي رجال او را كذاب وضعيف وخبيث دانسته اند. فضل بن شاذان فرموده او از تمام مردم دروغگوتر است و او باعث قتل امام زادة عظيم الشأن يحيي بن عبدالله بن حسن؛ شد زيرا به دروغ نزد هارون الرشيد شهادت داد كه او دعواي امامت دارد و مردم را به سوي خود دعوت مى‌كند. اين سيد بزرگوار عالمي زاهد بود و هارون به او خط امان داده بود و تمام فقهاء آن خط را ديدند و گفتند نقض آن جايز نيست. ولي ابوالبختري در حضور هارون نامه را از دست جناب يحيي گرفت و پاره كرد و گفت خون او به گردن من. لذا هارون او را شهيد كرد و در عوض يك ميليون و ششصد هزار سكه به ابي البختري داد و او را بر منصب قضاوت گماشت: و چنين قاضي با مال و جان مردم چه بازي ها كه نخواهد كرد. دركتاب مزار از چنين كسي در فضل و ثواب بي حساب زيارات روايت كرده‌اند!!.

**63**- **ابو سلمه:** از راويان زيارات مجهول الحال است.

**64**-**ابو عماره:** مجهول الحال است. اما علماي شيعه از جمله صاحب وسائل الشيعه در باب استحباب إنشاد الشعر از او روايت كرده كه امام صادق به او فرموده‌اي ابوعماره هر كس شعري دربارة حسين بگويد و بگريد و كسي كه شعري بگويد و به گريستن تظاهر كند بهشت براي او ثابت است! ملت ما روايت چنين شخص مجهولي را مدرك نموده و هزاران كتاب مرثيه و اشعار تصنيف به نام امام ساخته و به خيال خود بهشت به گريه و يا به زيارت ويا به گفتن شعري واجب ميشود.

**65**- **ابو النمير:** علماي رجال او را مجهول دانسته اند ولي در سلسلة روايات زيارات ابو النمير آمده است.

**66**- **ابو الخطاب محمد بن مقلاص:** خبيث و شقي: و او كسي است كه ادعاي نبوت كرد و دربارة امام صادق ادعاي الوهيت نمود و آن امام او را لعن نمود و فرمود مرا در تمام احوال به خوف و ترس انداخته و چنانكه در رجال كشي ص 248 ذكر شده دربارة امام صادق ؛ قائل به علم غيب نيز شد كه امام صادق ضمن تأكيد بر اينكه غيب نمي دانم و در نفي علم غيب از خود سوگند ياد نمود. ابوالخطاب را ملاحظه فرمائيد او راوي زيارات و ثواب هاي آن است و عوام هم اين زيارات را با علاقه واعتقاد مي خوانند!!.

**67**- **احمد بن زكريا:** ممقاني و حلي از «فضل بن شادان» روايت كرده‌اند كه اين شخص يكي از كذّابين است در صورتي كه روايات او را در باب زيارات آورده و مردم را مشغول ساخته‌اند!!

**68**- **احمد بن بشير:** دو نفر از رجال به اين نام و نسب آمده و هر دو مجهول الحال مي باشند. ر. ك . ص 101 معرفه الحديث.

**69**- **احمد بن فضل الخزاعي:** ضعيف الحال و مذهب او به اتفاق علماي رجال واقفي است.

**70**-**احمد بن محمد الكوفي:** علماي رجال او را مجهول مي‌دانند با اين حال طوسي وصاحب وسائل در «باب استحباب زيارة قبر الرضا ؛» از او روايت كرده‌اند!!.

**71**- **احمد بن عبدوس:** اكثر علماي رجال مانند حلي او را از ضعفاء دانسته‌اند ولي بعضي او را مجهول شمرده‌اند.

**72**-**احمد بن أبي عبدالله:** چنين عنواني در كتب رجال نيست ولي در وسائل «باب استحباب زيارة النبي والأئمه في كل جمعة» از او مرفوعاً يعني بدون ذكر راويان وسط روايت كرده‌اند كه امام صادق ؛ فرموده هرجمعه غسل كن و بر بالاي بام خانه برو و هر طرف كه رو كردي قبر امام همان طرف است و بگو السلام عليك يامولاي ... !! در واقع غير مستقيم گفته كه امام را –نعوذ بالله – مانند خدا فرض كن كه فرموده: ﴿ ﴾. [البقرة :115]. «پس به هر سو كه رو كنيد، خدا آنجاست.»

**73**-**احمد بن محمد بن داوود:** علماي رجال او را مجهول مي‌دانند ولي در ابواب مزار از اين شخص مجهول روايات بسيار آورده‌اند!

**74**-**احمد بن مازن:** چنين نامي در رجال نيست ممكن است راويان كذاب به خيال خود آن را تراشيده باشند!.

**75**-**احمد بن علي الانصاري:** در كتب رجال نامي از او نيست و حال او مجهول است ولي وسائل درجلد دهم ص439 و ساير كتب مزار از او روايت كرده‌اند كه گفت امام رضا وارد قبه‌اي شد كه در آن قبر هارون الرشيد بود درخانه حميد بن قحطبه و فرمود اين خاك من است كه در آن دفن مي شوم وبه زودي اينجا محل رفت و آمد شيعيان و دوستانم خواهد شد و به خدا قسم زائري بر من سلام نمي‌كند مگر آنكه آمرزش خدا شامل او مي‌شود و رحمت او و شفاعت ما براي او واجب گردد: و اين روايت معلوم الكذب است، زيرا در زمان رضا؛ خانة قحطبه گنبد و قبه‌اي نداشته و به اضافه اگر خود امام را در حال حيات، كسي مي ديد واجب الشفاعه نمي‌شد چگونه با زيارت قبر او واجب الشفاعه مي‌گردد و اصلا شفاعت به دست خداست، و باز در وسائل جلد دهم ص 446 روايت كرده‌اند از او كه امام رضا به عده‌اي از اهل قم فرمود: كه زماني خواهد رسيد كه شما در طوس به زيارت خاك من خواهيد آمد آگاه باشيد: **«من زارني وهو على غسل خرج من ذنوبه كيوم ولدته أمه».** هر كس مرا با غسل زيارت كند از گناهانش خارج شود مانند روزي كه مادرش او را زاييده است. اينان به امام دروغ بسته اند، امام چنين سخناني نمي‌گويد زيرا اهل قم سال ها است كه به زيارت مشهد او مي‌روند و خاك او را زيارت نكرده‌اند بلكه ضريح سيمين و سنگ‌هاي مرمر را زيارت كرده‌اند. ثانيا: مردم رسول خداص و خود امام رضا؛ را درحال حياتشان زيارت كردند و مانند روز تولد پاك نشدند!.

جاي سؤال است كه آيا امام اين قدر مردم راتحريض و تشويق مي‌كند به زيارت خاك خود!.

مگر او خودخواه است ومگر خدا نفرموده: ﴿ ﴾. [يونس: 27].

«آنان كه بدي ها را كسب كردند جزاي بدي همانند آن است و خواري ايشان را بگيرد: برايشان از طرف خدا پناهي نيست.»

حتي خد از زنان پيغمبر عمل مي‌خواهد كه: ﴿ ﴾. [الأحزاب: 33]. «نماز را بپا داريد و زكات را بدهيد ... و اگر گناه كنيد جزاء داريد.»

با اينكه همسران پيغمبر و در دامن پيغمبرص بودند. علي؛ در مورد پرهيز از عجب در نهج البلاغه به امام حسن ؛ توصيه مي‌فرمايد: **«أوحش الوحشة العجب».** بدترين تنهايي و وحشت عجب و خودپسندي است.

(نهج البلاغه، سخنان قصار، شمارة 38).

در ص 467 كتاب وسائل جلد دهم از او روايت كرده‌اند كه امام رضا ؛ مي‌فرمود: **«ما قال فينا مؤمن شعراً يمدحنا به إلا بنى الله له في الجنة بيتاً أوسع من الدنيا سبع مرات يزوره فيها كل ملك مقرب و كل نبي مرسل».**

- مؤمني دربارة ما يك شعر مدح نگويد، مگر آنكه خدا براي او در بهشت برين بنائي بر پا كند كه از هفت برابر دنيا وسيعتر باشد كه در آن بنا تمام فرشتگان مقرب و انبياء مرسل او را ديدار كنند.!!

همين روايت مجعوله باعث شده كه روز به روز مداح زيادتر شده و شما بگوييد که چه خواهد شد ملاحظه كنيد چه هرج و مرجي در دين ايجاد كرده‌اند!

**76- احمد بن محمد بن عبيدالله العياش:** معروف به «ابن عياش» ومعاصر صدوق بوده است، طوسي در فهرست فرموده او را من ديدم بزرگان ما و رجال گويند از اين ابن عياش دعاي مختل الألفاظ كه داراي معاني زشت مي‌باشد نقل شده و آن جملة **«‌لا فرق بينك وبينها»** در مفاتيح در دعاي پنجم ماه رجب آورده است. در آن دعا، كفر و شرك وخرافات را مخلوط كرده و در بارة أئمه مي‌گويد: **«جعلنهم معادنا لكلماتك وأركاناً لتوحيدك وآياتك ومقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان لا فرق بينك وبينها إلا أنهم عبادك ...».**

«واليان تو كه آنان را معادن فرمان هايت و اركان توحيدت و نشانه هايت ومقامات قرار دادي، مقاماتي كه در هر مكان تعطيل نمي‌شوند كه فرقي بين تو و بين آنها نيست جز اينكه آنان بندة تو هستند.!!»

كسي نبوده به اين شيخ بفهماند كه فرمان‌هاي خدا معدن ندارد مثلا خدا كه به رسول خود فرمان مي‌دهد كه مردم را هدايت كند از كدام معدن فرمايش صادر شده؟ علاوه بر اين توحيد او اركان ندارد آن هم از جنس بشر و علاوه بر اين خدا را مقامات نيست مقامات براي كسي است كه از مقامي به مقام بالاتر و يا پست‌تر ترقي و يا تنزل كند.

بعد دربارة أئمه مي‌گويد: **«أعضاد وأشهاد ومناة واذاود وحفظ ورواد فيهم ملأت سمائك وأرضك».**

- آنان بازوها و گواهان وممتحنان و وكيل‌هاي مدافع و نگهبانان تو هستند كه با آنان آسمان وزمين را آكنده‌اي!!!.

اين شيخ در اين دعا خدايي را معرفي كرده كه داراي بازوها و نوچه‌ها است، كه آنان وكيل مدافع او و نگهبانان او باشند! بي سبب نيست كه مي‌گويد: فرقي بين تو و آن بندگان نيست!!!.

خواننده‌ي عزيز! اگر به يك استاد حلبي ساز بگويي بين تو و آفتابه‌اي که ساخته‌اي هيچ فرقي نيست جز اينكه آفتابه را تو ساخته‌اي و آن ساختة تو است به آن استاد جسارت كرده‌اي وناحق گفته‌اي، ‌اين شيخ به خدواند (عَزَّ ذِكره) چنين خرافاتي مي‌گويد. ديگر آنكه واليان خدا را گاهي مذكر وگاهي مؤنث مي‌گويد!. در جملة **لا فرق بينك وبينها ضمير مؤنث** آورده اما در جملة ديگر گويد: «إلا أنهم عبادك» كه در اينجا ضمير مذكر آورده است!. تعجب ما اين است كه اين خرافات را در دعا و زيارت آورده‌اند و محدثين بعدي خيال كرده‌اند اينها صحيح و پاية دين است و لذا بسياري از علماي زمان ما كه از قرآن بي خبرند به اين جمله استدلال مى‌كنند كه خدا با خلق خيلي فرق ندارد همه يكي است همه اسمهاي او است! ما نمي‌دانيم چرا آيت الله‌هاي زمان ما با قرآن آشنا نيستند!.

**77-** **احمد بن قتيبه**: مجهول است.

**78-احمد بن مابيدا** : مجهول است.

**79-اسحاق بن ابراهيم الازدي**: مجهول و مهمل است.

**80-اسحاق الارحبي**: مجهول ومهمل است.

**81-اسحاق بن محمد**: مجهول ومهمل است.

**82-** **اسحاق بن زريق**: مجهول و مهمل است.

**83-** **اسماعيل بن ابان**: مجهول الحال است.

**84-** **اسماعيل بن عيسي**: مجهول الحال است.

**85-** **ام سعيد الأحمسيه**: زني است مجهول المذهب ولي مجلسي در بحار و صاحب وسائل در باب استحباب زيارة النساء از او روايت كرده‌اند!.

**86- بشير الدهان**: ممقاني با اينكه رجال خود را براي تطهير رجال مذموم نوشته در وسائل در باب استحباب زيارة النساء از او روايت كرده‌اند!.

**87- بشار الشعيري**: كشي وممقاني اخبار زيادي در مذمت و لعن او از قول ائمه اطهار نوشته‌اند. از آن جمله صادق؛ به مردم فرمود خدا لعنت كند بشار را، به او بگو واي بر شما به سوي خدا برگرديد زيرا شما كافر و مشرك شده‌ايد: ودر روايت ديگر امام فرمود: بشار از يهود و نصاري بدتر كرده!.چون به كوفه رفتي به او بگو جعفر بن محمد؛ در حق تو مي‌گوي: اي كافر، اي فاسق، اي مشرك، من از تو بيزارم، ‌آري اين بشار از كساني بوده كه مي‌گفتند: علي مدير و مربي جهان است!! و امام صادق ؛ فرمود: بشار مرا ناراحت كرده و شيعيان مرا گول زده از او حذر پرهيز كنيد. اما در كتب حديث اين خبيث يكي از راويان زيارات و فضائل أئمه است!.

**88-** **بكر بن سالم**: در رجال نامي از او نيست و مهمل است.

**89-** **بكر بن احمد**: مجهول الحال است.

**90-** **جعفر بن محمد بن عماره**: با اينكه مهمل است در وسائل **«باب استحباب زيارة قبر الرضا»** خبر دوازدهم را از او روايت كرده كه رسول خداص فرمود: هر كس قبر علي بن موسي را زيارت كند خدا بدن او را بر آتش دوزخ حرام گرداند!!.

اشخاص سست عنصر به همين روايات دل خود را خوش كرده و از كتاب خدا دست برداشته‌اند، در صورتي كه هر كس رسول خداص را در زمان حياتش زيارت مي كرد، بدنش بر آتش حرام نميگرديد.

**91-** **جعفر بن سليمان:** به قول تمام كتب رجال مجهول الحال است.

**92- حسن بن ابي عاصم:** نامي از او دركتب رجال نيست و مهمل است.

**93- حسن بن زياد:** ممقاني و ديگران او را مجهول خوانده و معلوم نيست چه كاره بوده و چه ديني داشته است. با اين حال در وسائل الشعيه ودر مجالس صدوق در «باب زيارة قبر الرضا» خبر 25 از او روايت شده كه امام جواد فرمود: هر كس پدرم را زيارت كند و صدمه‌اي از باران و يا سردي و گرمي به او برسد خدا جسد او را بر آتش دوزخ حرام گرداند! حال آيا حديث حسن بن زياد مهمل را قبول كنيم يا سخن خدا كه فرموده: ﴿ ﴾. [الطور: 21].

«هر فردي در گرو كار خويش مي‌باشد.»

و فرموده: ﴿ ﴾. [الزلزلة: 8].

«هر كه مثقال ذره‌اي بدي كند آن را مي‌بيند.»

**94-** **حسين بن احمد المنقري:** تمام علماي رجال او را از ضعفاء و از معاصرين حضرت صادق شمرده اند. البته اين چنين اشخاصي بوده‌اند كه از وجود امام، سوء استفاده كرده و اخبار دروغ خود را به نام امام منتشر ميكردند.

**97-** **حسين بن اسماعيل الصميري:** مهمل است ودر كتب رجال نامي از او نيست وشايد چنين كسي وجود نداشته ولي روايت تراشان باكي ندارند از اينكه به نام شخص معدومي روايت بتراشند.

**98- حسين بن محمد بن مصعب الذارع:** مهمل ومجهول الحال است.

**99-** **حسين بن فضل بن تمام:** مهمل و مجهول الحال است.

**100- حكيم بن داوود:** مهمل و مجهول است.

**101 – حسن بن محمد بن بابا القمي:** ضعيف است، طوسي در رجالش فرموده او غلو كننده است. و فضل بن شادان گفته او از كذابين مشهور است و حضرت عسكري؛ او را لعن كرده: چنين شخصي راوي فضائل ائمه و راوي زيارت است!

**102- حسن مثله جمكراني:** اين مرد مجهول و مهمل كه در قرن سوم بين خواب و بيداري براي ملت ما به نام دين دكاني آورده و ملك مردي موسوم به «مسلم» را غصب كرده و زراعت او را از بين برده و به جاي زراعت، مسجدي در يك فرسنگي هم ساخته و براي آن چهار ركعت نماز آورده كه دو ركعت آن به نام نماز امام زمان است و گفته هر كس اين دو ركعت نماز را بخواند «فكأنما صلى في البيت العتيق» مانند آن است كه در خانة كعبه نماز خوانده باشد. با آنكه نماز را خدا و رسول بايد بيان كنند و چنين نمازي آن هم با كيفيتي كه حسن جمكراني آورده در سنت رسولص نيست. آنگاه در تعقيب اين نماز دعايي كفر آميز آورده‌اند كه در آن اين جمله آمده: يا محمد يا علي، ‌يا علي يا محمد اكفياني!. كه ما در تأليفات خود از جمله «تضاد مفاتيح الجنان با آيات قرآن» بطلان آن را ثابت كرده‌ايم: و چون سازندة ‌اين دعا نمي دانسته كه پيغمبرص افضل از علي؛ است!! لذا يك بار «يا محمد! يا علي!» گفته و بار ديگر علي را مقدم داشته ومي‌گويد: «يا علي! يا محمد!»‌ به هر حال كار در آمد دارد چنانكه شخص عوامي به نام «احمدي» كه رئيس سازمان اوقاف بود و در اين مسجد چاهي ساخته اند كه بايد هر كسي حاجتي دارد به «حسين»‌ برود به نزد ميت كه روح ميت مذكور حاجت آن محتاج را به اطلاع امام برساند!!! آيا اين اعمال استهزاء به دين خدا نيست؟

با اين خرافات است كه مردم فكور را به كلي از دين دور نموده اند!.

**103- حسين بن احمد بن ادريس:** ممقاني وديگران گفته‌اند او و پدرش هر دو مجهول ميباشند.

**104- حسين بن سليمان:** مجهول الحال است.

**105- داوود بن يزيد:** مهمل است.

**106- زبير بن عقبه:** چنين نامي در رجال نيست ومهمل است ولي دركتب زيارات و غيره از او روايت كرده‌اند!.

**107- زكريا بن محمد ابو عبدالله المؤمن:** از اصحاب حضرت رضا ولي واقفي مذهب و مختلط بوده، علماي رجال او را ضعيف شمرده‌اند.

**108- سعد بن عمرو الزهري:** مهمل ومجهول است .

**109- سعيد بن صالح:** مهمل و مجهول است.

**110- سليمان بن عيسي:** مهمل ومجهول است.

**111- سيف بن عمرو:** مهمل ومجهول است.

**112- صالح الصيرفي:** مهمل ومجهول است.

**113- صفوان بن سليمان:** مهمل و مجهول است.

**114- صندل:** مجهول الحال است.

**115- طاووس اليماني:** از دانشمندان اهل سنت است، تعجب است كه حتي اهل غلو به او هم رواياتي طبق سليقة خود بسته اند(نسبت داده اند)!! وسائل الشيعه در باب «استحباب اختيار زيارة الحسين؛ على الحج» روايت شانزدهم را از طاووس نقل كرده بنا به روايت هر كس امام حسين؛ را زيارت كند ثواب هزار حج و هزار عمره دارد و بر خدا لازم است كه او را به آتش عذاب نكند. در صورتي كه زيارت امام حسين در زمان حياتش ثواب يك حج نداشته است.

**116- عامر بن عمير:** مجهول است، از همين مرد مجهول در وسائل و در باب «أقل ما يزار الحسين؛» روايت كرده كه امام صادق فرموده هر سال به زيارت قبر حسين برويد! بنابراين روايت بايد كار و كاسبي را ترك كرد و بيشتر وقت مردم در رفت و آمد براي زيارت قبر امام صرف شود.

**117- عبدالله بن يونس:** مهمل است.

**118- عبدالله بن هلال:** مجهول و مهمل است.

**119- عبدالله النجار:** مهمل است.

**120- عبدالله بن الفضل الهاشمي:** مهمل است، ولي وسائل از همين مرد مهمل در باب **«استحباب مدح الأئمه بالشعر»** روايت كرده كه امام صادق ؛ فرموده هر كس درمدح ما شعري بگويد: «بنى الله له بيتاً في الجنة» خداوند در بهشت برايش خانه‌اي مي‌سازد.

آيا امام آن قدر نعوذ باالله از مدح خودش خوشش مي آمده كه براي هر مداحي خانه‌اي در بهشت تضمين كرده: ما نمي‌دانيم چرا مدعيان حب اهل بيت، اخبار مذهب خود را از مردمان مهمل گرفته‌اند!!.

**121- عبدالرحمن بن سعيد المكي:** مهمل ومجهول است.

**122- عبدالله بن تميم القرشي:** مهمل است ولي وسائل در باب «**‌استحباب مدح الأئمة بالشعر**» از او روايت كرده كه امام رضا فرموده هر كس در مدح ما شعري بگويد خدا در بهشت بنائي به او مي‌دهد كه هفت بار از تمام دنيا وسيعتر باشد و شعر چه اثري دارد كه تمام انبياء مرسلين را به نزد شاعر مي كشاند! لذا هر بي سواد تنبلي براي بدست آوردن دنيا و آخرت مداح ومتملق امامان شده ولي نه از معارف دين چيزي مى‌داند و نه از قوانين آن، در حالي كه خدا فرموده: بهشت جزاي كسي است كه خود را پاك و تزكيه نموده باشد و نفرموده جزاي افراد مداح و متملّق است.

**123- عطيه الابزاري:** مجهول الحال است.

**124- علي بن ابراهيم الجعفري:** مهمل است، و لي وسائل در«باب استحاب التبريك بمشهد الرضا» از او روايت كرده كه امام صادق فرموده چهار قطعه از زمين در ايام طوفان از ترس غرق شدن به سوي خدا صيحه زدند. يكي از آنها بيت المعمور بوده كه خدا او را به آسمان برد و سه قطعه ديگر نجف و كربلاء و طوس بودند كه خدا به فرياد اين سه اعتناء نكرد و آنها را بالا نبرد!! حال بايد پرسيد آيا قطعه از زمين به آسمان ميرود يا مگر زمين از آب ميترسد و با طوفان مخالف است! خدا كند عقلاء اين گونه روايات را نخوانند.

**125- علي بن حسن النيسابوري:** مهمل است، از اين مرد مهمل وسائل در **«باب استحباب إختيار زيارة الرضا»** روايت كرده كه هر كس حضرت رضا ؛ را زيارت كند، روز قيامت با هشت نفر از اولين و آخرين بر عرش الهي مي نشينند و طعام مي خورند، يعني با حضرت نوح و ابراهيم و موسي و عيسي و محمد و علي و حسن و حسين – سلام الله عليهم- !!! اين راوي در واقع عرش الهي و انبياء عظام را استهزاء نموده و اعمال و فدا كاري هاي آنان را كوچك شمرده است!!.

**126- علي بن عبد الله الوراق:** مهمل است، ولي وسائل در «باب استحباب زيارت قبر رضا» ؛ از او روايت كرده كه هر كس حضرت را زيارت كند هم درجه با آن حضرت مي‌شود. من گمان مي كنم اين راوي خواسته امام را استهزاء كند كه اين روايت را از قول آن بزرگوار نوشته است.

**127- علي بن محمد بن فيض بن المختار:** مهمل است.

**128- علي بن محمد الحضيني:** مهمل و مجهول است، و لي وسائل از او در باب زيارت ابو جعفر الثاني روايت نقل كرده است!.

**129- علي بن حسين بن عبيد:** مهمل و مجهول است.

130- **علي بن احمد بن اشيم:** مهمل و مجهول و ضعيف است.

131- **علي بن ابراهيم الحضرمي:** مجهول و مهمل است.

132- **علي بن معمر:** ضعيف است.

133- **عمر بن الحسين العزرمي:** مهمل يا ناموجود است.

134- **عمر أبي زاهر:** مهمل و مجهول است ولي وسائل در **«باب إنه لا يجوز أن يخاطب أحد بأميرالمومنين»** از او روايت خرافي نقل كرده است كه يقينا امام صادق نفرموده بلكه افتراء به آن حضرت است.

135- **عمارة بن يزيد:** مجهول است.

136- **عيسي بن راشد:** مهمل و مجهول است.

137- **فتح الله بن عبد الرحمن القمي**: مهمل است.

138- **فضال بن موسي النهدي:** مهمل است.

139- **قدامه بن مالك**: يكي از راويان مهمل است نامي از او در كتب رجال نيست.

140- **قبيصه:** مجهول الحال است، و اين مجهول در وسائل «باب استحباب زيارت قبر رضا» از جابر بن يزيد غلو كننده روايت كرده كه امام باقر از رسول خدا روايت كرده كه فرمود كسي پارة تن مرا در خراسان زيارت نكند مگر اينكه اگر گرفتار است گرفتاريش رفع شود و اگر گناهكار است آمرزيده گردد!! نويسنده گويد: گرفتاري زوار آن حضرت كه رفع نشده حال آمرزش چطور؟

﴿ ﴾. (المدثر: 38).

- هر كس در گرو اعمال خويش است.

﴿ ﴾. (يونس:27)

- آنان را كه بد كرده‌اند كيفر بدي مثل آن است و گرفتاری ايشان را بپوشاند.

آن هم به واسطه روايت فردي مجهول الحال از يك راوي غلو كننده!!

141- **مبارك الخباز:** مهمل است.

142- **محمد بن ابراهيم الكندر:** مهمل است و يا شيعه نيست، در وسائل «باب استحباب زيارت الحسين على الحج» خبر شانزدهم را از اين شخص مهمل آورده كه رسول خداص فرموده هر كس امام حسين را زيارت كند ثواب هزار حج و هزار عمره دارد و بر خدا لازم و حق است كه او را عذاب نكند!! حال، شما ملاحظه كنيد چگونه حج كه از عبادات بزرگ اسلام است استخفاف شده. همچنين رسولص نيز فقط يك حج انجام داده است و ثواب يك حج دارد و لي زائر نوة آن حضرت ثواب هزار حج!!!.

143- **محمد بن السندي**: مجهول است.

144- **محمد بن زكريا جندب:** مجهول است.

145- **محمد بن ناجيه:** مجهول الحال است اما وسائل باب استحباب كثرة الصلاة عند قبر الحسين ؛ از او روايت نقل كرده است.

146- **محمد بن سليمان البصري:** ضعيف است ولي وسائل در **«باب استحباب الإستشفاء بتربة الحسين »** و در «**باب استحباب زيارت قبر الرضا»** از او روايت كرده است!

147- **محمد بن علي بن محمد الاشعت:** مهمل است.

148- **محمد بن عمار:** مجهول است.

149- **محمد بن مسعده:** مهمل است .

150- **محمد بن حسين الرازي:** مجهول الحال است.

151- **محمد بن محمد بن معقل:** مهمل است.

152- **محمد بن عبد الحميد:** مجهول است.

153- **محمد بن سليمان:** مهمل است.

154- **محمد بن موسي الأحول:** مهمل و مجهول الحال است.

155- **محمد بن ابي السري:** مهمل و مجهول است .

156- **محمد بن محمد بن هشيم:** مجهول الحال است .

157- **محمد بن احمد بن سلمان:** مهمل و مجهول است.

158- **معلي بن شهاب:** مهمل و مجهول الحال است.

159- **موسي بن اسماعيل بن موسي:** مجهول است.

160- **يحيي بن معمر:** مهمل و مجهول الحال است.

161- **يزيد بن عبد الملك جعفي:** مجهول الحال است.

162- **يونس بن ابي وهب القصري:** مهمل است.

**خادم الشريعة المطهرة: سيد بن ابو الفضل بن رضا برقعي**

1. 1- اين حديث در فريقين درجة قبول يافته است چنانكه در " **سنن الكبري "** بيهقي (4/77) آمده است : **قال رسول الله**ص**: إني نهيتكم عن زيارة القبور ثم بدا لي فزوروها لأنها ترق القلب و تدمع العين و تذكر الآخرة فزوروا ولاتقولوا هجرا.** و در كتاب **"ذكري"** شهيد اول با اندكي اختلاف آمده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. 1- در "انجيل" نيز نه تنها هيچگونه توصيه‌اى به مزار سازى و زيارت قبور نيست, بلكه ساختن بناى يادبود بر مرقد انبياء را كار مردم ريا كار دانسته است. از جمله در انجيل متى باب 23 آمده است كه عيسي؛ فرمود: واي به حال شما اى علماى دينى و فريس‌هاى ريا كار, شما براى پيامبرانى كه اجدادتان آنها را كشته‌اند, با دست خود بناى يادبود درست ميكنيد؟! [↑](#footnote-ref-2)
3. 1- سنن الكبري بيهقي ,4/78.. [↑](#footnote-ref-3)
4. 2- در پاره اي از كتب احاديث چون كتاب «المصنف» اثر عبد الرزاق الصنعاني (3/569)در اين حديث به جاي كلمه:«النبي» لفظ «ابنتي» آمده است كه در هر صورت متضمن نهي است!. [↑](#footnote-ref-4)
5. 3- **المنصف, 3/569,حديث6705.** [↑](#footnote-ref-5)
6. - عبدالله بن عمروبن عاص تنها كسي است كه از رسول خدا ص اجازة نوشتن احاديث حضرت را داشت. [↑](#footnote-ref-6)
7. - المستدرك علي الصحيحين ، 1/371.. [↑](#footnote-ref-7)
8. - مسند الامام زيد، دار مكتبه الحياة، ص 246 باب الأكل من لحوم الاضاحي. [↑](#footnote-ref-8)
9. - روايت مذكور در كتاب **«التاج الجامع الأصول في أحاديث الرسول»** (1/382 ) به لفظ: زائرات ذكر شده كه رسول خداص فرمود: **لعن الله زائرات القبور، والمتخذين عليها المساجد و السرج.** [↑](#footnote-ref-9)
10. - در مسند امام زيد (ص177 باب غسل النبي و تكفينه) نيز از قول امير س آمده است كه فرمود: **«سمعت رسول الله** ص **يقول: اللحد لنا والضريح لغيرنا»**. شنيدم كه پيامبر ص مي فرمود: لحد براي ما (مسلمانان) است و ضريح براي غيرما. (از قبيل مردم عهدجاهليت وبرخي از اهل كتاب و … ). [↑](#footnote-ref-10)
11. - فروع كافي ، ج3 ،‌ ص254. [↑](#footnote-ref-11)
12. - علي س نيز در زمان خلافت خويش نسبت به ساخت مزار براي مرقد مطهر پيامبر ص يا شهداء و بزرگان در گذشته ي اسلام دستور نداده است. (برقعي) [↑](#footnote-ref-12)
13. - كتاب الطهارة، ابواب الدفن، باب 79 ، ص 148. [↑](#footnote-ref-13)
14. - وفاءالوفاء سمهودي ص 546. [↑](#footnote-ref-14)
15. - مستدرك الوسائل 2/225. [↑](#footnote-ref-15)
16. - در بطلان اينگونه روايات ترديد نيست هر عاقل منصفي مي داند كه اگر زيارت مرقد انبياء و ائمه ؛ واجب بود در قران كريم كه تبيانا لكل شئ بوده و به صفت يهدي للتي هي أقوم ممتاز است،‌ به چنين ثوابي امر شود، نه اينكه در آن به حج و حتي امور جزئي و كم ثوابتر امر شود، اما در بارة عملي كه از حيث اجر و ثواب هزار بلكه هزاران برابر آن است كمترين سخني به ميان نيايد !!!. [↑](#footnote-ref-16)
17. - رجال كشي ، چاپ كربلا ،‌ص22.23. [↑](#footnote-ref-17)
18. - و (2)-كتاب مهج الدعوت ، چاپ جديد ، ص 76 و ص 138 از انتشارات كتابخانه سنائي. [↑](#footnote-ref-18)
19. [↑](#footnote-ref-19)
20. - ر.ك «ارمغان آسمان» ص 173. اين كتاب بيست و اندي سال قبل انتشار يافته و نيازمند تصحيح وتهذيب و تغيير برخي از مطالب است. [↑](#footnote-ref-20)
21. - ما در مورد زكات وخمس كتابي در دو مجلد به نام حقائق عريان در اقتصاد قرآن تاليف كرده ايم. (برقعي) [↑](#footnote-ref-21)
22. - علماي «درايه الحديث» عقيده دارند كه از علائم احاديث مردود و مجعول آن است كه براي كاري ناچيز ثوابهاي بسيار زياد و يا عقابهاي كه تناسبي باعمل ندارد, قائل شوند. [↑](#footnote-ref-22)
23. - ر،ك صفحه 92به بعد همين كتاب. [↑](#footnote-ref-23)
24. - اين بحث ها عبارت اند از بحث «علم غيب» و «شفاعت» و «غلات». [↑](#footnote-ref-24)
25. - مقايسه كنيد اين عبارات را با آياتي نظير: ﴿مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: 52] «حساب آنان به هيچ وجه با تو نيست» ﴿إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ﴾ [الشعراء: 113] «حسابشان جز با خدايم نيست، اگر مى دانستيد».

    ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ﴾ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ [الغاشية: 25 و 26] «همانا بازگشتشان به سوى ما و آنگاه حسابشان با ماست». [↑](#footnote-ref-25)
26. \* 1- در امم جاهليت قبل از اسلام كه انيميزم شيوع داشت، و هنوز هم شايع است، آنان معتقد بودند كه ارواح رؤساء وبزرگان قبيله از خوش آمد و تملق و چاپلوسي زندگان خوشنود مي شوند و از وفاداري و خلوص ممنون مي گردند، از اينرو بايد همواره به ياد آنان بود، تا جلب رضايتشان شود. در اسطوره هاي نيمه تاريخي قهرماني بعضي از فظائل قبل از مرگ مراحل كمال را ميپيمايند تا جنبه الوهيت مي‌يابند.(خلاصه از تاريخ جامع اديان و ساير كتب ملل و نحل). [↑](#footnote-ref-26)
27. \* 1- استاد قلمدران نام اين سه راوي را در رديف روات احاديث زيارت آورده ولي معرفي آنان در كتاب از قلم افتاده است. دو راوي اول از معاصرين امام صادق عليه السلام بوده اند. سليمان بن عمرو النخعي را علماي رجال بسيار ضعيف مي دانند. وي از بس دروغ گفته او را كذاب النخع لقب داده اند! صالح بن الحكم النيلي الأحول نيز در صفحه 101 رجال نجاشي ضعيف شمرده شده است. درباره منذر بن جارود العبدي نيز ممقاني در صفحه 248 جلد سوم تنقيح المقال مي‌گويد كه : به هر حال در ضعيف بودن منذر هيچ شك وشبه‌اى نيست. (برقعي). [↑](#footnote-ref-27)
28. - ر.ك صفحه 128 همين كتاب. [↑](#footnote-ref-28)
29. - ر.ك صفحه 152 همين كتاب. [↑](#footnote-ref-29)
30. - ر.ك صفحه 63 همين كتاب ، وي با شماره 8 معرفي شده است. [↑](#footnote-ref-30)
31. \* 2- در اين حديث جعلي زيارت قبر امام عليه السلام را «مناسك» خوانده درحالي كه لفظ «مناسك» اختصاص به اعمال «حج» دارد و يا عباراتي كه خدا و رسول امر كرده باشند.(برقعي) [↑](#footnote-ref-31)
32. - حسن در صفحه 61 با شماره 6 معرفي شده است. [↑](#footnote-ref-32)
33. - اينان هرگز خود نينديشيده اند كه فرق عرش خدا از نظر احاطه با زمين چيست؟ ﴿أَلا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾ [فصلت: 54] «آگاه باشيد كه خداوند برهمه چيز احاطه دارد،» و آيا تشبيه و مقايسه امام حسين با خدا و شط فرات با عرش إلهي جز مقايسه غلو كننده انه است؟ !!!(برقعي) [↑](#footnote-ref-33)
34. - ر.ك ص 153 همين كتاب. [↑](#footnote-ref-34)
35. - ر.ك ص 115 همين كتاب. [↑](#footnote-ref-35)
36. - ر.ك ص 78 همين كتاب. [↑](#footnote-ref-36)
37. - چنانكه گفتيم شرح حال او در صفحه 87 همين كتاب مرقوم است. [↑](#footnote-ref-37)
38. - وي در صفحه 69 و 145 همين كتاب معرفي شده است. [↑](#footnote-ref-38)
39. - وي با شماره 21 معرفي شده است . [↑](#footnote-ref-39)
40. - جناب مولف «ابن سنان» را در بخش «شفاعت» كتابش معرفي فرموده، اينجانب كلام ايشان را درباره وي دركتاب «خرافات و فور در زيارات قبور» عينا نقل كرده ام (برقعي).

    إن شاءالله كتاب خرافات وفور بعد از اين كتاب چاپ می شود.(ناشر) [↑](#footnote-ref-40)
41. \*1- خطابيه فرقه اي را گويند كه عقيده داشتند «أبو الخطاب» پيامبري است كه حضرت صادق به سوي خلق مبعوث نموده است!!. [↑](#footnote-ref-41)
42. - ر.ك صفحه 78 همين كتاب. [↑](#footnote-ref-42)
43. - در باره يونس ر.ك صفحه 128 كتاب حاضر. [↑](#footnote-ref-43)
44. - ر.ك صفحه 99 همين كتاب. [↑](#footnote-ref-44)
45. - چه آنان كه احوالشان ذكر شد و چه سايرين كه نام و حالشان در اينجا نيامده است. [↑](#footnote-ref-45)
46. \*5 - مولف محترم به عنوان نمونه، نام 44 تن از روات(راويان) احاديث زيارت را ذكر فرموده (ص57) ما نيز درتأئيد كلام ايشان كه راويان زيارت جملگي غلو كننده و كاذب و جعال و يا در يك كلام ناموثق اند، 117 راوي ديگر را در خاتمه همين كتاب به نقل از كتب رجال معرفي نموده ودر آنجا اولين راوي را با شماره 4 آورده ايم.(برقعي) ر.ك صفحه 156 كتاب حاضر. [↑](#footnote-ref-46)
47. \*- خطابه اي در بيش از سي سال پيش در شب 19ماه صفر 1369 هجري قمري در صحن حسيني ؛ در كربلا در حضور چندين هزار زائر ومجاور القاء نمودم، و اينك با اندك تغيير و مختصر تفسير به نظر خوانندگان محترم مي رسد و يادآوري مي شود كه ما همچنان بدين نظر معتقد و پاي بنديم وآن را پيشنهاد مي‌كنيم!.

    در اين كتاب يادآوري اين نكته را بسي لازم مي دانم كه شايد كساني، پيش خود تصور كنند يا تلقين شوند كه اينگونه نظرات والقاءات، ‌كه از افكار و تبليغات وهابيت و غير آن كه مخالف شيعه اند، مي باشد!. براي رد اين شبهه مي‌گوييم:

    اولا: آنچه ما در اين رساله آورده ايم همه از منابع شيعه و مأخوذ از كتاب خدا و سنت رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم وتواريخ معتبر و متبع از سيره مسلمين صدر اول است كه آلوده به بدعتها و خرافات أمم ديگر نبودند.

    ثانياً: اگر وهابيت يا هر فرقه ي ديگر سخن حقي بگويند و اگر قولي موافق كتاب وسنت آورند آيا نبايد قبول كرد؟!

    درحالي كه مسلمانان به حكم قرآن كه: ﴿ **فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ** ﴾ [الزمر: 17و18] «بشارت باد بر بندگاني كه سخنان را مي شنوند و بهترينش را پيروي مي كنند». مأمورند به سخن حق گوش دهند و آن را تبعيت نمايند و ما در اين طريقيم، إن شاءالله تعالي. [↑](#footnote-ref-47)
48. \* 1- نام اين كتاب «إكمال الدين و تمام النعمة» است كه ما در متن، نام مشهورتر اين كتاب را ذكر كرديم. [↑](#footnote-ref-48)
49. - اين جانب در كتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» اكثر احاديث جلد اول «كافي» را سنداً و متناً مورد تحقيق قرار داده ام. (برقعي) [↑](#footnote-ref-49)
50. - معرفي «معلي بن خنيس» از قلم افتاده است، «نجاشي» در باره «معلي» فرموده وي جداً ضعيف است و به او اعتمادي نيست.

    «غضائري» نيز پس از بيان اينكه وي مدتي پيرو يكي از منحرفين موسوم به «مغيره بن سعيد» بوده است درباره او فرموده ‎غلات از وي روايت مي كنند و من به احاديث او اعتماد نمي كنم.

    در رجال «كشي» ص 213 آمده «معلي» اوصياء را در شمار انبياء مي دانسته!! و امام صادق ؛ از چنين كساني اظهار بيزاري فرموده، «حلي» نيز او را تضعيف كرده است.

    البته افراد غلوكننده و ضعيفي چون «عبدالله بن عبدالرحمان الأصم المسمعي» رواياتي در تعريف از او آورده اند كه قابل اعتماد نيست خصوصاً كه به اتفاق جمهور علما قول جارح مقدم است. (برقعي). [↑](#footnote-ref-50)
51. \* 1- مغيرة بن شعبه از جانب معاويه والي كوفه بود و درهمانجا در سال 50 هجري درگذشت. [↑](#footnote-ref-51)
52. - اين اقوال در اكثر كتب تاريخ واز آن جمله در تاريخ دمشق ابن عساكر 3/310 مذكور است. [↑](#footnote-ref-52)
53. - چگونه ممكن است پيامبر بزرگواري كه خداوند تبارك و تعالي به او مي فرمايد: ﴿وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [الحجر: 88] «براي مومنين فروتني كن». و يا ﴿**وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**﴾ [الشعراء: 215] «براي مومنيني كه تو را پيروي مي كنند فروتني كن». يا امامي كه خود اسوه ي تواضع است و در زماني كه زنده بود اجازه نمی‌داد او را همچون ملوك و سلاطين با القاب متعدد خطاب كنند و اصحاب و پيراونش نيز با آنان چنين نمي كردند، ‌بگويد مرا «عين الله الناظرة» ”چشم بيناي خدا” بخوانيد و يا بگويد در زيارتم بگوييد: السلام عليك من خاطب الثعبان و ذئب الغلات ، السلام عليك يا من ردت له الشمس؟!!! (برقعي). [↑](#footnote-ref-53)
54. - اينجانب دركتاب «خرافات وفور در زيارت قبور» در باره ماجراي «رد شمس» مطالبي آورده ام (برقعي) [↑](#footnote-ref-54)
55. - فروع كافي، ج1، ص 319. [↑](#footnote-ref-55)
56. - در مذاهب منسوخه مثل مذهب بودا، بر اين عقيده اند كه تمثال و مجسمه بودا نماينده موجودي است زنده و دانا و داراى شخصيت فوق طبيعي كه مناجات ها را مي شنود و دعا ها را اجابت مي كند، و معتقدند كه تكرار دعاها بر اجر و ثواب شخص مي افزايد (تاريخ جامع اديان، جان ناس، ص146). [↑](#footnote-ref-56)
57. - پرستش اموات درمذاهب قديمه و خاموش باطله، به شدت معمول بوده، چنانكه اقوام بدوي شيخ و رئيس قبيله را پس از دفن، ‌حاكم بر مقدرات خويش پنداشته وبراي رؤساي خود در عالم ديگر نيرويي مافوق انساني بسيار مهم و هولناك تصور ميكردند كه آنها مي توانند مانع ومزاحم يا يار و مددكار زندگان شوند (تاريخ جامع اديان ، ص8).

    تايلور گفته است: نزد اقوام بدوي، سراسر عالم، از موجودات روحي كه برعالم احاطه و تصرف دارند پر است، ‌و چون آنها را مركز نيروي غيبي مي دانند، تمام سرنوشت خود را به دست آنها ‌سپرده و اعمالي كه نسبت به آنها به جا مي آورند، ‌در اطراف جهان هم اكنون به شكلهاي مختلف ومظاهر بيشمار ملاحظه مي شود!. [↑](#footnote-ref-57)
58. - ولي براي فايده ي بيشتر، فصل مربوط به «تعمير قبور در اسلام» را به سبب تناسب كامل آن با مطالب اين جزوه، به عنوان ضميمه، ‌در آخر اين كتاب البته با اصلاح و تهذيبي مختصر، ‌آورده ايم. [↑](#footnote-ref-58)
59. - مناسب است در اينجا مطلبي از «مهاتماگاندي» نقل كنم. اميدوارم كه كلام او حق جويان منصف را به انديشه وادار وموجب شود كه به خود آيند وي مي نويسد:« در بريده ي روزنامه اي كه يكي از روزنامه نويسان برايم فرستاده بود خبري خواندم كه در دهكده اي معبدي ساخته اند و در آن مجسمه اي از مرا گذارده اند و ستايش مي كنند, من اين عمل را يكي از ناپسندترين صور بت پرستي مي شمارم, كسي كه اين معبد را بنا كرده ثروت خود را به هدر داده و آن را در راه نامناسبي به كار برده است و روستايياني كه به آن معبد كشيده شده اند, گمراه گشته اند و خود من هم مورد توهين قرار گرفته ام زيرا سراسر زندگي من در آن معبد به صورت كاريكاتور و مسخره منعكس شده است. معني و مفهومي كه من براي ستايش بيان كرده ام به كلي دگرگون شده استة نقل طوطي وار جمله هاي «گيتا» (از كتب مقدسه دين هندو) ستايش اين كتاب = =قدس نخواهد بود، بلكه ستايش واقعي آن است كه تعليمات آن دنبال گردد. يك فرد هم وقتي واقعا مورد سرمشق واقع شده و دنبال گردد. مذهب «هندو» از زماني كه به سطح ستايش تصويرها فرو افتاد و شكل بت پرستي پيدا كرد، صورتي منحط به خود گرفت ، درواقع تنها خداوند از قلب اشخاص خبر دارد و به اين جهت مطمئن ترين راه آن است كه هيچ شخصي چه زنده و چه مرده، ‌مورد ستايش قرارنگيرد برايم موجب مسرت تسكين دهنده اي خواهد بود اگر صاحب آن معبد مجسمه مرا از آنجا بردارد و ساختمان معبد را كانوني براي ريسندگي اختصاص دهد تا فقيران در آنجا با ريسندگي براي خود مزدي بگيرند و ديگران به نشان فداكاري در آنجا كار كنند چنين اقدامي عمل كردن به تعليمات «گيتا» وستايش واقعي آن و همچنين احترام گذاردن و ستايش من خواهد بود. (همه مردم برادرند)مهاتماگاندي، ‌ترجمه «محمود تفضلي» انتشارات امير كبير، ‌ص 85 و 86.

    وقتي كساني چون «گاندي» كه معتقد به ديني غير توحيدي بوده است، اين چنين درهدف خويش مستغرق باشد، ‌پس مدعيان حب آل رسول خدا ص در باره ي پيامبر و ائمه† و فرزندانشان كه داعي إلي الله و معلم احكام الهي و در هدف خويش كه همان هدايت مردم و كسب رضاي پروردگار است، ‌فاني بوده اند. چه مي گويند؟! آيا آنها را به اندازه امثال «گاندي» مستغرق درهدف خويش نمي دانند اگر گاندي از اينگونه كارها خشنود نمي شود، ‌چگونه ممكن است معلمين بزرگ «توحيد» از چنين اعمالي خشنود شوند؟ **أفلاتعقلون**؟ (آيا عقلتان را به كار نمي گيريد؟) قطعا آنان بيش از ديگران آرزو دارند كه پيروانشان به جاي حضور بر مرقدشان و مداحي از آنان، ‌عقايد خويش را با قرآن، مطابقت داده و به احكام الهي واقعاً عمل كنند. [↑](#footnote-ref-59)
60. - رجال كشي /ص 309. [↑](#footnote-ref-60)
61. - رجال كشي /ص 428و457 – رجال ابن داوود / ص507. [↑](#footnote-ref-61)
62. - رجال كشي /ص196. [↑](#footnote-ref-62)
63. - قابل بسي دقت و تأمل است كه در زمان رسول خدا ص و صحابه بزرگوار نه تنها قبر هيچ يك از اولياء و بزرگان و شهداء اسلام تعمير نشد بلكه همچنان متروك و مهجور ماند، ‌علاوه بر آن چنانكه از كتب سير و اخبار معتبر به دست مي آيد چون «مغازي و اقدي» (ص 289) و تفسير علي بن ابراهيم قمي (ص112چاپ قديم ) و بحار الانوار (6/ 642 ،‌ چاپ سربي) رسول خدا ص در مورد دفن حمزه سيدالشهداء عموي بزرگوار خود كه سيد و سالار شهيدان راه خدا در غزوه= =احد بود، فرمود: (لولا أن يحزن ذلك نسائنا لتركناه للعافة يعني السباع و الطيور حتى يحشر يوم القيامة من بطون السباع و الطير**)** «اگر نه اين بود كه زنان ما ناراحت و محزون مي شوند، ‌جنازه حمزه را مي گذاشتيم تا درندگان و مرغان بخورند تا در روز قيامت حمزه از شكم درندگان و مرغان محشور شود!». آري رسول خدا ص مي خواهد جنازه حمزه از شكم درندگان محشور شود اما مرده پرستان براي امثال آن بزرگوار گنبدزرين و ضريح سيمين مي سازند!!. [↑](#footnote-ref-63)
64. - اين حديث نماز خواندن روي قبر را در كنار شرك قرار داده زيرا اسلام كه توحيد خالص است باتوجه به قبر نمي سازد بايد به مقبره سازان و كساني كه آنجا را محل عبادت و دعا قرار مي دهند گفت، آيا ائمه با فرمايش جدشان موافق اند يا خير؟ وآيا مدّعيان پيروي از آنها بايد سخن آنان را بپذيرند يا خير؟ (برقعي) [↑](#footnote-ref-64)
65. - التاج الجامل للاصول، ج1 ص 243و 244. [↑](#footnote-ref-65)
66. - زيرا رواج اين اخبار، سبب مي شود مسلمين، پيروان أئمه را مشرك بدانند. [↑](#footnote-ref-66)
67. - اينگونه اخبار سبب مي شود كه مردم به خود أئمه بدبين شوند. [↑](#footnote-ref-67)
68. - اين دسته از احاديث موجب مي شود كه مسلمانان، أئمه و پيروان آنها را بي انصاف و مغرض دانسته و نسبت به أئمه بزرگوار سخنان ناروا بگويند.(برقعي) [↑](#footnote-ref-68)